

بسم الله الرحمن الرحيم

ملت ابراهیم

**ودعوت انبیاء ومرسلین علیهم السلام
وشیوه های طواغیت در بیراهه نمودن
دعوتگران از آن**

مؤلف: ابو محمد المقدسی (حفظه الله)

مترجم: عبدالرحمن مجاهد

این فایل از وبلاگ عقیده و جهاد دانلود شده است:

<http://maqdesi1.wordpress.com>

بیزاری

- ◀ از همه طاغوتان در هر زمان و مکان
 - ◀ از همه طاغوتان اعم از زمامداران، آمران، قیصرها، کسری ها، ◀ فرعون ها و پادشاهان...
 - ◀ از خدمتگذاران و علمای ایشان..
 - ◀ از دوستان، لشکریان، پولیس، دستگاه های استخبارات و نگهبانان ایشان...
- به همه ایشان.. می گوئیم:

(إنا براءؤ منکم و ما تعبدون من دون الله)

«هر آینه ما بیزاریم از شما و از آن چه می پرستید بجز الله»

از قوانین، طرز العمل، دستورها و اصول و مبادئ متعفن شما بیزار هستیم..

از حکومت ها، محاکم، شعارها و پرچم های گندیده شما بیزار هستیم..

(کفرنا بکم و بدا بیننا و بینکم العداوة و البغضاء أبداً حتى تؤمنوا بالله وحده)

" نامعتقد شدیم به شما و پدید آمد میان ما و شما دشمنی و ناخوشی همیشه تا وقتی که ایمان آرید به الله تنها»

با دشمن تو تا هنگامیکه زنده هستم می جنگم.. جنگیدن با آنان را عادت خود می گردانم.. و آنان را در

ملاً عام رسوا می سازم.. و دست های آنان را توسط زبانم قطع میکنم. کافران! با وجود قهر و خشم خود بمیرید،

رب من به نهبانی ها و خبث قلبی شما دانا است پس الله به علم و برهانش نصرت دهنده دین، کتاب و رسول خود

است.. و حق رکن محکمی است که اگر تمام انسانها و جنیبات به ویران کردن آن گردهم آیند آن را خراب کرده

نتوانند" (ابن قیم رحمه الله)

مقدمه

سپاس و ستایش فراوان الهی را که کارساز و دوست پرهیزگاران و شکست دهنده و رسوا کننده دشمنان دین است.. و پاکیزه ترین دعا و سلام بر پیامبر و پیشوای ما که گفته است: "الله تعالی چنانکه ابراهیم علیه السلام را خلیل و دوست خود برگزیده مرا نیز دوست و خلیل خود گزیده است.

بعد از دعا و سلام.. با وصف اینکه از طبع و نشر کتاب حاضر مدت ها می گذرد و با وجود اینکه دشمنان و حسودان و طعنه دهنده گان آن زیاد اند ولی در طول این مدت از هیچ طرفی پیرامون کتاب مذکور نقد و ردی به من نرسیده است، جز يك سلسله سر و صداهاي بي اساس از جانب تعدادي از مخالفين که آن را از زبان سرداران خود نقل نموده اند که اینک فشرده آن را از نظر خواننده گرامی می گذاریم:

می گویند: الله تعالی ابراهیم را به لقب "أواه حلیم" «حقاً که ابراهیم بسیار نرمدل و بردبار بود» یاد نموده زیرا وی به دفاع از قوم لوط که کفار بودند به مجادله برخاست، و این منافی دشمنی با آنان است که شما ذکر نمودید که دشمنی با آنان از اصول ثابت این ملت است.

می گویند: ما (مسلمانان) مامور و مکلف به اتباع و پیروی طریقه و ملت رسول الله صلی الله علیه وسلم هستیم، اما ملت ابراهیم علیه السلام شریعت قبل از ما بود، و ما مکلف به اتباع آن نمی باشیم.

می گویند: آیت سوره الممتحنة که در آن از ملت ابراهیم ذکر به میان آمده مدنی بوده، این آیت درست هنگامی نازل گردیده که مسلمانان صاحب دولت بودند، آنان فیصله نموده اند که فقط در هنگام وجود دولت و حکومت از این ملت عظیم متابعت کرده می شود.

می گویند: حدیث شکستانیدن تنها در مکه حدیث ضعیف بوده و ایشان با ضعیف قرار دادن حدیث مذکور می خواهند مهمترین موضوعی که در قرآن کریم آمده آن را رد نمایند.
بناء بگونه فشرده باید عرض کنم..

اولاً: فرموده الله عزوجل در مورد ابراهیم (فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ ۗ ۷۴ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ) (هود: ۷۴-۷۵) «چون از ابراهیم ترس دور شد و این مژده به او رسید با ما در باره بی قوم لوط مجادله می کرد. آری، ابراهیم برده بار، دلسوز و الله جو بود».

آیت فوق به هیچ وجه به صحت دعوی صاحبان جدال دلالت نمی کند زیرا مفسرین روایت نموده اند که مجادله ابراهیم علیه السلام به جانبداری از قوم لوط نبود بلکه به جانبداری شخص لوط علیه السلام بود ازینجهت هنگامیکه سخن ملائک را شنید که می گفتند: (إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ) «ما یقیناً مردم این دیار را تباه کننده ایم» گفت: به من بگوئید! اگر در میان ایشان به تعداد پنجاه نفر مسلمان وجود داشته باشد ایشان را هلاک خواهید کرد؟ ملائک گفتند: نخیر.

ابراهیم گفت: اگر چهل نفر باشند؟

ملائك گفتند: نخير

ابراهيم گفت: اگر بیست نفر باشند؟

ملائك گفتند: نخير

ابراهيم گفت: اگر ده یا پنج نفر باشند؟

ملائك گفتند: نخير

ابراهيم: اگر يك نفر باشد؟

گفتند: نخير

گفت: (قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ) [العنكبوت: ۳۲] «ابراهيم گفت: اما

لوط هم در آنجاست، آنها گفتند: ما بهتر می دانیم که کی در آنجا است، یقیناً او و خانواده وی را نجات خواهیم داد».

این تفسیری که مفسران ذکر نموده اند چیزی است که آیات قرآن کریم بدان دلالت می کند..

زیرا بهترین انواع تفسیر، تفسیر قرآن به قرآن است، بطور مثال آیات نخستین سوره هود را این آیه سوره عنكبوت توضیح و تفسیر می کند.

الله تعالی فرموده است: (وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلْنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ)

[العنكبوت: ۳۱-۳۲] «و چون فرستادگان ما به ابراهیم مژده آوردند گفتند: ما یقیناً مردم این دیار را تباه کننده

ایم زیرا ایشان واقعاً ستمگار بودند. ابراهیم گفت: اما لوط هم در آنجاست، آنها گفتند: ما بهتر می دانیم که کی در آنجا است، یقیناً او و خانواده وی را نجات خواهیم داد جز زنش را که در زمره ماندگاران است»

آری! مجادله ابراهیم در مورد قوم لوط روی چند دلیل ذیل بود:

۱- پیغمبران علیهم السلام نسبت به اقوام شان از همه مردم مهربانتر و نرم دل تر بودند و ایشان قبل از

هلاکت اقوام شان به هدایت ایشان حریص بودند.

۲- آیا فقه سلیم مقتضی این نیست که این جدال را در روشنی این فرموده پیامبر صلی الله علیه وسلم که

وقتی الله تعالی بادشاه کوه ها را هنگامیکه قریش دعوت او را رد نمودند فرستاد تا آنچه را می خواهد در قومهش به وی امر کند، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: "بلکه از الله امیدوارم از پشت ایشان کسی را بیرون کند که الله واحد و یکتا را عبادت کند و به وی چیزی را شریک مقرر نکند" متفق علیه.

آیا تقاضای ادب با پیامبران و گمان نیکو به ایشان مقتضی همچو فهمی نمی باشد؟ آیا حسن ادب با آنان

مقتضی این نبوده که آنان را از همچو برداشت های بیمار مزه و برتر بدانیم، برداشت هاییکه دعوت پیامبران را مسخ جلوه داده آن را مشوه نشان می دهد، آنان را چنین وانمود می کند که گویا ایشان باطل گرا بودند و در

مورد کسانی به مجادله برخاستند که مرتکب خیانت شده اند؟ در حالیکه اصلاً ایشان فرستاده نشده اند مگر بخاطر بیزاری از شرك و مشرکان..

ایشان از دلایل صریح چیزی نیافتند که باطل شان را توجیه کند پس به نصوص احتمالی که طبق هوا و خواهش شان باشد رو آوردند و آن را به اساس برداشت های بیمار خود تاویل نمودند تا بدینوسیله نصوص قطعی و محکمی را که دلالت واضح دارد زیر سوال برند، مانند فرموده الله تعالی در سوره ممتحنة که در موضوع صراحت کامل دارد (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءَاؤُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ) [الممتحنة: ۶] «هر آینه هست شما را الگوی نیک در ابراهیم و آنانکه همراه او بودند چون گفتند قوم خود را هر آینه ما بیزاریم از شما و از آنچه می پرستید بجز الله».

آیا می بینید که چگونه ازین نص محکم، صریح و واضح قرآن اعراض کردند و به سوی آیت سوره هود که قبلاً گذشت رجوع نمودند، آیتی که الله تعالی در آخر آن می فرماید: (يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا) (ای ابراهیم اعراض کن از این)، به حال این مردم بنگرید که چگونه شیطان ایشان را بازیچه خود گردانیده، و شکر و ثنای معبود خود را بجا آر که ترا به سوی حق مبین هدایت فرموده. و به گفته شاعر:

"برای قلب خود دو چشمی قرار بده که هر دو از ترس الهی رحمن اشک بریزند اگر رب تو بخواهد تو نیز همانند ایشان خواهی شد، زیرا قلب در میان انگشتان رحمن است"

دوم: اما پاسخ این شبهه ایشان که می گویند شریعت ابراهیم شریعت قبل از ما بود و شریعت قبل از ما شریعت ما نمی باشد، ایشان با این فرموده واضح و صریح الله تعالی چه روشی را اختیار می کنند که می فرماید: (قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءَاؤُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ وَحَدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ۣ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَآغْفِرْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ

وَالْيَوْمِ الْآخِرِ) [الممتحنة: ۴-۶] «هر آینه هست شما را الگوی نیک در ابراهیم و آنانکه همراه او بودند چون گفتند قوم خود را هر آینه ما بیزاریم از شما و از آنچه می پرستید بجز الله نامعتقد شدیم به شما و پدید آمد میان ما و شما دشمنی و ناخوشی همیشه تا وقتی که ایمان آرید به الله تنها مگر در سخن ابراهیم پدر خود را که آمرزش طلب خواهم کرد برای تو و نمی توانم برای تو از الله عزوجل چیزی. گفت ابراهیم ای رب ما! ما بر تو توکل کردیم و بسوی تو رجوع نمودیم و بسوی توست بازگشت ای رب ما مکن ما را زیر دست کافران و بیمارز برای ما ای رب ما هر آینه تویی غالب با حکمت. و هست شما را در جماعه بی مذکور الگوی نیک کسی را از شما که امید دارد ملاقات الله را و روز آخرت را». ایشان این فرموده الله تعالی را چگونه تفسیر می کنند: (ثُمَّ أُوحِيَٰنَا إِلَيْكَ أَنْ

اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ [النحل: ۱۲۳] «سپس به تو وحی کردیم که ملت ابراهیم را پیروی کن (کسی را) که از انحراف برکنار بود و از مشرکان نبود». وجه بسا احادیث صحیح در سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم وجود دارد که پیامبر اسلام به اتباع و پیروی ملت حنیف که ملت ابراهیم علیه السلام است توصیه می نماید، نصوص بیشماری صراحتاً به این مطلب دلالت دارد که طریقه و روش پیامبر اسلام صلی الله علیه وسلم و اساس دعوت وی عبارت از بیزاری از کافران و معبودان و شرایع باطل آنان بود، و این عین طریقه ابراهیم علیه السلام و ملت او بود.

در حدیث متفق علیه آمده است که «الأنبياء أولاد علات» یعنی همه پیغمبران هرچند که در فروع مختلف اند اما از اصل واحد اند، و بزرگترین موضوعی که ما در این کتاب پیرامون آن بحث نموده ایم توحید و لوازم آن که عبارت از بیزاری از شرك و پیروان شرك و محکوم نمودن دوستان آن بوده، می باشد، البته واضح است که در مورد این باب دین این سخن درست نیست که بگوییم اصل مذکور منسوخ گردیده یا بگوییم این اصل مربوط شریعت قبل از ما بود زیرا شریعت همه پیغمبران در باب توحید و بیزاری از شرك و پیروان آن یکی است..

الله تعالی فرموده است: (وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ) [النحل: ۳۶] «و

بیگمان در هر امتی رسولی (به این فرمان) فرستادیم که الله را پرستش کنید و از (عبادت) طاغوت پرهیزید».

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ) [الأنبياء: ۲۵]، «هیچ پیامبری را

پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه به وی وحی کردیم (که) نیست معبودی بجز من، پس مرا پرستش کنید» ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ﴾ ... [الشوری: ۱۳]. «برای شما از دین همان چیزی را مشروع ساخت که نوح را به آن سفارش کرده بود، و همان چیزی را که به تو وحی کردیم و آنچه را که به ابراهیم...».

۳- این گفته ایشان که آیت ممتحنة مدنی بوده و در هنگامی نازل گردید که مسلمانان صاحب دولت

بودند..

در پاسخ ایشان می گوییم: بدون شك الله جل جلاله دین را برای ما تکمیل نموده و بدین ترتیب نعمت خود را بر ما تمام نموده است، و امروز کسیکه بخواهد در میان "ما انزل الله" به دلیل اینکه این مدنی و آن مکی است تفریق کند، باید برای اثبات این دعوی خود از شریعت دلیلی بیاورد، و اگر دلیلی آورده نتواند از جمله دروغگویان به شمار می رود، الله تعالی فرموده است: ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ «بگو دلیل خود را بیاورید اگر راست می گوئید». و گشودن همچو بابی بدون کدام قاعده شرعی یا دلیلی که بر آن دلالت کند در حقیقت گشودن باب عظیمی از شر در دین الله تعالی است، و در این کار شمار کثیری از دلایل شریعت بحالت تعطیل در می آید، و اگر بگویند که اظهار و اعلان این ملت عظیم موقوف به استطاعت و توان است، ما بر ایشان اعتراضی نداریم لکن ایشان با این تقسیم بندی که این آیت در هنگامی نازل گردید که مسلمانان صاحب

دولت بودند و آیت مذکور مدنی است می خواهند حکم آن را از بین ببرند، در صورتیکه ابراهیم و یاران وی در زمانی این سخن را علناً گفته بودند که مستضعف و بیچاره و صاحب دولت و حکومت نبودند، ولی با وجود آن الله تعالی درین آیت توضیح فرمود که بر ما مسلمانان که امید رحمت الله و روز آخرت را داریم از ابراهیم و یاران نخبه وی اقتدا کنیم.. و تردیدی وجود ندارد که پیامبر صلی الله علیه وسلم بر راه و روش آنان رفتار نمود، و مهمترین موضوع دعوت او در طول زندگانی مکی و مدنی اش روشن نمودن توحید و بیزاری از شرک و ذکر قباحت وزشیتی آن بود که سیرت او به این مطلب گواه است و ما مثلهای از آن را در این کتاب ذکر نموده ایم. اگر دعوی شان را بپذیریم.. آیا سوره کافرون اعلان براءت و بیزاری از شرک و پیروان آن نیست؟ ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ﴾ تا فرموده الله تعالی: ﴿لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينُ﴾ [الکافرون: ۱-۶] «بگو ای کافران عبادت نمی کنم آنچه شما می پرستید و نه شما عبادت می کنید آنچه من می پرستم و نه من عبادت خواهم کرد آنچه شما پرستیدید و نه شما عبادت خواهید کرد آنچه من می پرستم شما را دین شماست و مرا دین من است».

و آیا فرموده الله تعالی: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ﴾ [المسد: ۱] «هلاک باد دو دست ابو لهب و هلاک باد ابو لهب».. تا آخر سوره چنین نیست؟؟ و فرموده الله تعالی: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعِزَّى * وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى * أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَى * تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى * إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾ [النجم: ۱۹-۲۳] «آیا دیدید لات و عزی را و منات سومی بی قدر را آیا شما را فرزند باشد و الله را دختر این قسمت آنگاه قسمت بی انصاف باشد، نیست این مگر نامهایی چند که مقرر کرده اید آن را شما و پدران شما فرو نیاورده است الله بر ثبوت آن هیچ دلیلی».

و همانند آن است فرموده الله تعالی: ﴿إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ * لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَ كَلَّ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ [الأنبياء: ۹۸] «بیگمان شما (ای کفار) و چیزهایی را که بجز الله می پرستید هیزم دوزخ هستید. (همه) شما به آن وارد شدین هستید. اگر اینها آله می بودند (هرگز) به دوزخ وارد نمی شدند در حالیکه همه در آن برای همیشه بسر می برند».

و به همین مضمون آیات مکی دیگری که تعداد شان خیلی زیاد است وجود دارد. ما در این کتاب این فرموده الله تعالی را که پیغمبرش را توصیف می نماید ذکر نموده ایم: ﴿وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي يَذَّكُرُ أَهْتَكُمْ﴾... [الأنبياء: ۳۶] «چون کافران ترا می بینند، ترا جز به استهزاء نمی گیرند (و می گویند) آیا این است همان کسی که در باره معبودان شما حرف می زند؟».

فرموده الله تعالی: ﴿يَذَّكُرُ أَهْتَكُمْ﴾: یعنی ازین معبودان و پرستنده گان آنها اعلان بیزاری می نماید و به آن کفر می ورزد و به آن نسبت بی خردی می کند. پس آیا این همه در مدینه بود؟ در حالیکه آیات مذکور جمله مکی اند؟

۴- عده بی از آنان بدین باور اند که حدیث شکستادن بتان توسط پیامبر صلی الله علیه وسلم در مکه ضعیف است، آنان با این پندار نادرست خود بارز ترین نشانه های این ملت عظیم را که در قرآن کریم آمده درهم می کوبند.

نخست باید بگوییم که حدیث مذکور به اسناد حسن چنانکه در مسند امام احمد (۱۸۴) روایت شده ثابت است.

قال عبد الله حدثني أبي حدثنا أسباط بن محمد حدثنا نعيم بن حكيم المدائني عن أبي مریم عن علي رضي الله عنه قال: "انطلقت أنا والنبي صلی الله علیه وسلم حتى أتينا الكعبة، فقال لي رسول الله صلی الله علیه وسلم: "اجلس. وصعد علي منكي فذهبت لأهض به، فرأى مني ضعفاً، فترل وجلس لي نبي الله وقال: اصعد علي منكي، قال: فصعدت علي منكيه قال فنهض بي قال: فإنه يجيل إليّ أي لو شئت لنتل أفق السماء حتى صعدت علي البيت وعليه تمثال صفر أو نحاس، فجعلت أزاوله عن يمينه وعن شماله وبين يديه ومن خلفه، حتى إذا استمكنت منه قال لي رسول الله صلی الله علیه وسلم: "اقدف به"، فقدفت به، فتكسر كما تتكسر القوارير، ثم نزلت، فانطلقت أنا ورسول الله صلی الله علیه وسلم نستبق حتى توارينا بالبيوت خشية أن يلقانا أحد من الناس".

عبد الله گفته است: پدرم به من حدیث بیان نمود، نواده های پسر محمد به ما حدیث بیان نمودند، نعيم بن حكيم مدائني از ابو مریم از علی رضي الله عنه حدیث بیان نمودند که علی رضي الله عنه فرمود: من ورسول الله صلی الله علیه وسلم رفتیم تا آنکه نزد کعبه آمدیم، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: بنشین، من نشستم، وی بر شانه هایم بالا شد، من کوشیدم که او را بلند کنم، رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا ضعیف دید، پس از شانه هایم پایین شد و خود بر زمین نشست و به من گفت: بر شانه هایم بلند شو، علی می گوید: من بر شانه های پیامبر بلند شدم، پیامبر صلی الله علیه وسلم مرا بالا کرد و من درین وقت چنین می پنداشتم که اگر بخواهم به افق آسمان رسیده می توانم تا آنکه بر سقف کعبه بالا شدم و بر بالای سقف آن مجسمه بی از سفال یا مس وجود داشت، من شروع نمودم آن را از راست و چپ و پیش روی و عقبش پهلوی می دادم تا آنکه قادر شدم آن را در دست گیرم، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: آن را زیر بیافکن، آن را افگندم، و مثل شیشه بشکست، بعد از آن از بام کعبه فرود آمدم و با رسول الله صلی الله علیه وسلم می دویدیم تا آنکه در میان خانه ها متواری شدیم از بیم اینکه شخصی با ما روبرو شود و این عمل ما را ببیند.

من می گویم: نواده های پسر محمد اشخاص ثقه و مورد اعتماد اند، بجز ثوری در میان ایشان ضعیف بوده که از وی در اینجا روایت نشده. ونعيم بن حكيم مدائني را یحیی بن معین و عجللی چنانکه در تاریخ بغداد (۳۰۳/۱۳) موجود است توثیق نموده است. همچنان عبد الله بن احمد بن حنبل در مسند (۱۵۱/۱) گفته است: از علی رضي الله عنه روایت است که گفته است: بر بام کعبه بت هایی وجود داشت، من خواستم رسول الله صلی الله علیه وسلم را حمل کنم ولی نتوانستم، پس او مرا حمل نمود تا آنکه همه بت هاییکه بر سقف کعبه وجود داشت

شکستاندم و اگر می خواستم به آسمان می رسیدم. همچنان خطیب بغدادی در تاریخ بغداد (۳۰۳/۱۳، ۳۰۲) مضمون فوق را روایت نموده است. حدیث مذکور را علامه احمد شاکر صحیح قرار داده اضافه نموده است: اسناد آن صحیح است. و آنچه مهم بوده این است که قصه مذکور قبل از هجرت به وقوع پیوسته است. و با وجود اینهمه بعد از ورود حدیث در این کتاب گفتیم: اگر از رسول الله صلی الله علیه وسلم به صحت نرسیده که در دوره مکی و زمان استضعاف بت ها را شکستانده باشد، او صلی الله علیه وسلم پیرو ملت ابراهیمی بود و به قوت تام به آن عمل می کرد، و لحظه یی هم از راه مداهنه و سازش با کفار پیش نیامد، و از بدگویی معبودان باطل آنان سکوت اختیار ننمود بلکه تمام هم و غم او در مدت ۱۳ سال این بود که می گفت: ﴿عَبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶]، اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم در مکه ۱۳ سال اقامت کرد به این معنی نبوده که مدح و ثنای طاغوت را نموده و یا به احترام آن سوگند یاد کرده باشد، بلکه پیوسته براءت و بیزاری خود را از مشرکان و عملکردهای آنان اعلان می کرد، و با وصف مستضعف بودن خود و یارانش از معبودان باطل آنان انکار می ورزید و اگر به آیات مکی قرآن کریم تامل نمایی این مطلب بیشتر برایت روشن می شود.

ازینرو مسئله بگونه یی نیست که این مردم گمان می کنند، موقوف به فردی باشد که حکم به ضعیف بودن وی شود، بلکه برای اثبات آن شواهد بزرگ و دلایل صریح و اصول ثابت، و قواعد محکمی از دلایل شرع وجود دارد که جز شخص منکر و لجوج از آن انکار کرده نمی تواند.

"حق رکن محکمی است که کسی توان کوبیدن آن را هرچند که انساها و جنیات جمع شوند ندارد" و قبل ازینکه این مقدمه را خاتمه بخشم دوست دارم موضوعی را به آن اضافه نمایم، در زمانیکه در زندان بودم با بعضی افراد منسوب به يك سازمان سیاسی مشهور پیرامون موضوع (ایمان) و متعلقات آن مناظره و گفتگو نمودم..

در آن میان يك تن از سرشناسان وجود داشت، و از جمله دلایل که بخاطر نصرت عساکر شرك و قانون بدان استناد می نمود قصه حاطب بن ابی بلتعنه و قصه ابو لبابه انصاری بود، او بدین گمان بود که حاطب به کفار جاسوسی نموده با آنان موالات و دوستی نموده است، و ابو لبابه با الله و رسول مرتکب خیانت شده بود، ولی با وصف اینهمه رسول الله صلی الله علیه وسلم این دو شخص را تکفیر ننمود، وی جنگ عساکر شرك و قانون علیه شریعت و پیروان آن را به فعل این دو صحابی قیاس مینمود و این نتیجه را به قیاس خود مرتب نموده که تکفیر حامیان طواغیت و سربازان شان، آنانیکه تمام عمر خود را در راه حفظ و نگهداری شرك و قانون بسر می برند و تحت طاغوتان و اعوان آنان را حراست می نمایند و کسانیکه با شریعت و پیروان آن در جنگ و ستیز اند جواز ندارد، زیرا جنایات ایشان بزرگتر از کردار حاطب و ابو لبابه نمی باشد! بلکه زمانیکه از وی نقل قول نمودیم که او عساکر شرك و قانون را تکفیر نمی نماید بلکه ایشان را ظالم و فاجر می داند، از شنیدن این سخن برآشفت

گردیده ما را متهم می نماید که اسلوب سخن او را تغییر داده ایم و او هیچگاهی ایشان را به ظالمان و فاجران توصیف ننموده است، فقط در موقع دفاع از تکفیر ایشان گفته است: "ممکن است عده پی از ایشان ظالمان و فاجران باشند" یعنی طبق حال بعضی ایشان، نه به اساس طبیعت عملکرد و یاری رسانیدن شان به طواغیت و جنگیدن شان علیه شریعت و پیروان آن.

به ایشان گفتم: جای بسی شگفت است، از توصیف نمودن سپاه طواغیت و سپاهیان شرک به ظلم و فجور، احساس گناه می کنید، ولی از سخن در مورد حاطب که با کفار دوستی نموده و برای آنان جاسوسی کرده و از قول در مورد ابو لبابه که در حق الله و رسول مرتکب خیانت گردیده!! احساس گناه نمی کنید، همین نقطه جدایی میان ما و میان ایشان است. و زمانیکه عده ای در زندان تلاش نمودند تا میان ما صلح بوجود بیاورند و در میان ما و ایشان گفتگویی صورت پذیرد و ایشان را بر همان گفتار شان ثابت یافتیم پس به ایشان گفتم: "من به صحبت نمودن با شما میل ندارم زیرا شما از سخن گفتن در مورد بعض اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و متهم نمودن آنان به خیانت احساس گناه نمی کنید در حالیکه از توصیف نمودن دشمنان الله و عساکر طواغیت به ظلم و فجور احساس گناه می کنید. ازینرو سوگند به الله عزوجل به صحبت نمودن با شما میل نداریم فقط با شما از مدارات کار می گیریم و از مشغول شدن با شما پرهیز می کنیم، زیرا ما حالا در زندان و در میان دشمنان الله جل جلاله قرار داریم، سخنگوی ایشان به خشم آمد و آنچه در سینه پنهان داشت به زبان آورد و گفت: "اصلاً تو کسی هستی که بسوی ملت ابراهیمی دعوت می کنی و کسیکه به سوی ملت ابراهیمی مردم را دعوت می کند از نگاه سیاست شخص مورد اشتباه است، به سوی کسی مردم را فرا می خواند که صلح را با یهود و نصارا می پذیرد، زیرا یهود و نصارا از اولاده ابراهیم اند" .. و من این قصه را بخاطر این مطلب آوردم، و این بخش قصه محل شاهد است ..

مقوله پی (اولاده ابراهیم) که طواغیت عصر آن را ترویج می نمایند تا با یهود پیوند اخوت و برادری برقرار نمایند و با آنان صلح کنند، و این مقوله پی است که بخاطر تحریب درخت ایمان، و تحریف اصل دین و درهم کوبیدن اساسات ولاء و براء.. گفته می شود.. الله متعال در رد این گروه می گوید: ﴿ ما کان ابراهیم یهودیاً ولا نصرانیاً ولكن کان حنیفاً مسلماً وما کان من المشرکین ﴾ [آل عمران: ۶۷]. «ابراهیم نه یهودی بود و نه هم نصرانی بلکه او یکتا پرست واقعی و مسلمانی بود و از زمره پی مشرکان نبود» و (ملت ابراهیم) ملتی که میان پدران و فرزندان جدایی افکند ملتی فرق کننده میان دوستان رحمن و دوستان شیطان است، ملتی که الله تعالی از آن در قرآن چنین یاد می کند: ﴿ ومن یرغب عن ملة ابراهیم الا من سفه نفسه ﴾ .. [البقرة: ۱۳۰] «و کیست آنکه از دین ابراهیم رو بگرداند مگر شخص سفیهی (که خود را نشاناسد)». این موضوع را در کتاب حاضر به تفصیل بیان نموده ایم.. در آن تدبیر و غور نما و به هیاهوی مخالفین توجه مکن.

از الله جل جلاله مسئلت می نمایم که دین خود را نصرت بخشد و دشمنانش را سرکوب نماید و شکست بدهد.

و ما را تا وقتی که زنده هستیم در خدمت این ملت عظیم قرار دهد، و ما از سپاهیان آن بگرداند، و عمل ما را قبول فرماید و انجام ما را به شهادت در راه خودش خاتمه بدهد. بیشک او جلاله ذات نهایت بخشنده صاحب کرم است. و صلی الله علی نبیه محمد و علی آله و صحبه أجمعین..

أبو محمد

در بیان ملت ابراهیم

الله تعالی از ملت ابراهیم چنین می فرماید: ﴿ومن يرغب عن ملة إبراهيم إلا من سفه نفسه﴾ [سورة البقرة: ۱۳۰] (و کیست آنکه از ملت ابراهیم رو بگرداند مگر شخص سفه‌ی). همچنان هنگام خطاب به رسولش صلی الله علیه وسلم چنین می فرماید: ﴿ثم أوحينا إليك أن اتبع ملة إبراهيم حنيفاً وما كان من المشركين﴾ [سورة النحل: ۱۲۳] «سپس به تو وحی کردیم که ملت ابراهیم را پیروی کن (کسی را) که از انحراف برکنار بود و از مشرکان نبود». الله عزوجل با چنین وضوح و روشنی راه را برای ما بیان نمود. یعنی تنها راه صحیح و روش راست و مستقیم ملت ابراهیمی است. و در این امر هیچ شك و تردید وجود ندارد، و کسیکه به حجت اینکه مصلحت دعوت مطرح است و یا اینکه سیر در مسیر ملت ابراهیمی منجر به بروز فتنه‌ها و تباهی برای مسلمانان می شود و یا به اساس پندارهای میان‌همی دیگری که شیطان آن را در نفوس عناصر ضعیف‌الایمان می افکند ازین ملت اعراض می کند این بدور از عقل و خرد بوده، و این شخص فرد مغروری است که در مورد خود بدین گمان است که وی نسبت به شیوه‌های دعوت از ابراهیم علیه السلام بیشتر می فهمد، ابراهیم علیه السلام شخصی که الله تعالی تزکیه وی را چنین بیان می فرماید: ﴿ولقد آتينا إبراهيم رشده﴾ [الأنبياء: ۵۱] «و بدون شك، ما به ابراهیم از پیش (وسیله) رشد او را داده بودیم»، و فرموده است: ﴿ولقد اصطفينا في الدنيا وإنه في الآخرة لمن الصالحين﴾ [البقرة: ۱۳۰] «حقاً که ما ابراهیم را در دنیا برگزیدیم و به تحقیق که او در روز آخرت از صالحان است»، و دعوت او را برای ما تزکیه نموده و خاتم پیغمبران و مرسلین را به متابعت و پیروی آن دستور داده است، و سفاهت و بی‌خردی را وصف شخصی گردانیده که از طریقه و روش او روی تابد.

اکنون به شرح ملت ابراهیمی می پردازیم:

- خالص گردانیدن عبادت (که شامل همه معانی این کلمه است) برای الله واحد و یکتا.
- براءت و بیزاری از شرك و پیروان آن.

امام محمد بن سلیمان رحمه الله می گوید: "اساس وقاعده دین اسلام دو چیز است:

بیم دادن از شرك در عبادت الله عزوجل و تشدد و سختی در این کار و دشمنی ورزیدن بخاطر آن و تکفیر کسیکه آن را مرتکب شود"

و این همان توحیدی است که انبیاء علیهم السلام مردم را بسوی آن دعوت نمودند، و همین مفهوم، معنای لا اله الا الله است، اخلاص و توحید و یکی دانستن الله تعالی در عبادت و ولاء و دوستی بخاطر دین و اولیاء او و کفر ورزیدن و بیزاری از هر معبود جز او و دشمنی ورزیدن با دشمنان او است.

این شیوه توحید اعتقادی بوده در عین زمان توحید عملی نیز است. پس سوره اخلاص دلیل توحید اعتقادی و سوره کافرون دلیل توحید عملی است. و رسول الله صلی الله علیه وسلم تلاوت این دو سوره را به کثرت می نمودند و از جهت اهمیت زیاد این دو سوره به قرائت آن در سنت نماز فجر و غیره مواظبت می کردند.

ملت ابراهیم تنها توحید نظری نیست بلکه دشمنی با شرک و اهل آن از اصول این ملت عظیم است

گاهی شخصی بدین گمان است که ملت ابراهیمی در عصر و زمانه ما به درس و آموزش توحید و شناخت نظری اقسام و انواع سه گانه آن تحقق پذیرفته هر چند که از پیروان باطل و اظهار بیزاری از باطل ایشان سکوت و خاموشی صورت گیرد باکی ندارد.

ما به امثال این گروه می گوئیم: اگر ملت ابراهیمی چنین بوده باشد، قوم ابراهیم هرگز وی را در آتش نمی افکندند بلکه ممکن بود اگر از راه مدافعت با ایشان پیش می آمد و از برخی باطل ایشان سکوت اختیار می نمود و معبودان باطل ایشان را تحقیر نمی کرد و با آنان اعلان دشمنی نمی کرد، و به توحید نظری اکتفا می نمود و آن را با پیروانش به خوانش میگرفت و از صورت نظری به واقعیت عملی که در شکل و لاء و براء، دوستی و دشمنی بخاطر الله عزوجل است در نمی آورد و اگر او چنین روشی را در پیش می گرفت بدون تردید تمام دروازه ها را برویش می گشودند، و شاید مدارس و معاهدی را چنانکه در عصر ما وجود دارد برایش تاسیس می کردند تا توحید نظری در آن تدریس و تعلیم می شد. و بسا اوقات شاید لوحه های بزرگی را بر آن نصب می کردند و آن را مدرسه یا معهد توحید یا دعوت و اصول دین و غیره نام گذاری می نمودند، این کارها به ایشان ضرر نمی رساند و تا هنگامیکه از شکل نظری به واقعیت و تطبیق در نیامده تاثیری به ایشان وارد نمی کند. هر چند که این پوهنتون ها و مدارس هزاران رسایل ماستری و دکتورا در موضوع اخلاص، توحید و دعوت به دست نشر بسپارد. آن را رد نمی کنند، بلکه از این اقدامات تمجید به عمل می آرند و به حاملین آن اسناد عالی تحصیلی، جوایز، شهادت نامه ها و لقب های بزرگ عطیه می کنند، بشرط اینکه با باطل، حال و واقعیت ایشان معارض واقع نشود و تا وقتیکه به همین وضعیت مسخ شده باقی باشد.

شیخ عبد اللطیف بن عبد الرحمن در کتاب "الدرر السنیه" می نویسد: "هرگز قابل تصور نیست که شخصی توحید را بشناسد و به آن عمل کند ولی با کافران دشمنی نرزد، و کسیکه با ایشان دشمنی نرزد به وی گفته نمی شود که توحید را شناخته و به آن عمل نموده" [جزء الجهاد ص ۱۶۷].

همچنان، رسول الله صلی الله علیه وسلم اگر در آغاز دعوت از تحقیر و سبک شمردن عقول قریش و تعرض و عیبجویی معبودان آنان خودداری می ورزید و اگر او صلی الله علیه وسلم آیاتی را که در آن تحقیر و عیبجویی

معبودان آنان چون لات، عزی و منات و آیاتی را که در سرزنش ابولهب و ولید و غیره نازل گردیده و همچنان آیاتی را که از ایشان و دین و معبودان ایشان اعلان براءت و بیزاری می کند که این نوع آیات به کثرت وجود دارد همانند سوره "کافرون" و غیره کتمان می نمود - در حال که او ازین کردار منزه است - بدون تردید کفار قریش با او همنشین می شدند و او را مورد نوازش و اکرام قرار می دادند و بسوی خود نزدیکش می کردند. و هرگز در حالت سجده بر سر او شکمبه را نمی افکندند و هرگز اذیت های مختلفی که در سیرت به تفصیل از آن تذکر به عمل آمده به وی دست نمی داد. و هرگز به هجرت نمودن از مکه به سوی مدینه و تحمل سختی ها و مشکلات و دشواری های طاقت فرسا نیاز پیدا نمی کرد، و با یاران و دوستان خود در سرزمین شان در امن و سلامت باقی می ماندند. لهذا قضیه موالات و دوست داشتن دین و پیروان دین و دشمنی باطل و پیروان آن در نخستین سپیده دم دعوت قبل از فرض شدن نماز، زکات، روزه و حج بالای مسلمانان فرض گردانیده شد، و بخاطر همین موالات و معادات تعذیب، اذیت و ابتلا دامنگیر مسلمانان گردید.

شیخ حمد بن عتیق در یکی از نامه های خود در کتاب "الدرر السنیه" می نویسد: "شخص عاقل باید غور و فکر کند و در جستجوی سببی باشد که قریش را به بیرون نمودن رسول الله صلی الله علیه و سلم و یاران او از مکه که بهترین نقطه زمین است وادار نمود، و معلوم است که کفار قریش زمانی ایشان را از مکه اخراج کردند که ایشان صراحتاً به عیب جوی دین و گمراهی پدران ایشان تصریح نمودند، ایشان از رسول الله صلی الله علیه و سلم خواستند که از عیبجوی معبودان شان دستبردار شود و او را در صورت قبول نکردن این پیشکش به تبعید از وطن تهدید نمودند، و یاران او از شدت اذیت رسانی مشرکان به او شکایت بردند، رسول الله صلی الله علیه و سلم ایشان را به صبر و اقتداء به کسانی که قبل از ایشان مورد اذیت قرار گرفته بودند توصیه نمودند، هیچگاهی به ایشان نگفت که عیبجوی دین مشرکان و سبک شمردن عقول ایشان را ترك کنید، بلکه بیرون شدن از وطنی را که بهترین نقطه روی زمین است با یاران خود برگزید و مفارقت آن را اختیار نمود. ﴿لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة لمن كان يرجو الله واليوم الآخر وذكر الله كثيراً﴾ « برای شما واقعاً رسول الله صلی الله علیه و سلم نمونه نیکویی است، برای کسیکه آرزوی او (ثواب) الله و روز آخرت است و الله را بسیار یاد می کند» جزء الجهاد ص ۱۹۹.

طاغوت از آن دینی راضی میشود که از دشمنی با او دور باشد

طاغوت در هر زمان و مکان رضایت و خوشنودی خود را از اسلامی اظهار می کنند یا با اسلامی از راه صلح و آشتی پیش می آیند و به نام آن کنفرانس ها برپا کنند و آن را در کتاب ها و مجلات نشر نمایند و برای آن معاهد و پوهنتون ها تاسیس کنند، که دینی باشد که همچو انسان کورچشم، لنگ و بی بال و پر و از واقعیت ایشان بدور و از موالات مؤمنان و بیزاری از دشمنان دین و اظهار دشمنی با ایشان و معبودان و مناهج باطل ایشان

بدور باشد. ما این حقیقت را بگونه واضح در نظام سعودی مشاهده می کنیم، دولتی که روی مسئله توحید تاکید زیاد می کند و مردم را به نشر کتب توحید و احترام به فضیلت مآب ها و تشویق علماء به محاربت قبرها و اهل تصوف و شرك آویزان نمودن مهره ها در گردن برای دفع زخم چشم و مصیبت و شرك درختان و سنگها و غیره تشجیع می نماید و مردم را با این کردار خود فریب می دهد، و ازین نوع فعالیت ها هراسی ندارد زیرا می داند که این کارها به آن زیان نمی رساند و نه به سیاست های داخلی و خارجی آن اثر می گذارد. و تا زمانی که همچو توحید ناقص تجرید شده و بدور از بادشاهان و تخت های ایشان است توحیدی با چنین اوصاف مورد مساعدت، تشویق و پشتیبانی ایشان است و اگر چنین نباشد پس نوشته های "جهیمان" و امثال جهیمان رحمه الله که مالا مال و سرشار از توحید است کجاست؟ چرا حکومت این نوشته ها را کمک نکرد؟ و چرا آن را تشویق نمود؟ با وصف آنکه در این نوشته ها حکومت را تکفیر نموده بود. یا این توحید، توحیدی بود که با مزاج و هوای طاغوتان عصر مخالفت داشت، زیرا وی در نوشته های خود در امور سیاست سخن می گوید و موضوع ولاء و براء، بیعت و امارت را مورد بحث و ارزیابی قرار می دهد.

معنای آشکار کردن حق و اظهار دین

شیخ علامه حمد بن عتیق رحمه الله در کتاب خود "راه نجات و رهایی از موالات و دوستی مرتدان و اهل شرك" می نویسد: "بسا از مردم گاهی چنین می پندارند که وقتی قادر به تلفظ شهادتین و ادای نماز های پنجگانه باشند و از رفتن به مسجد منع کرده نشوند بدون تردید دین خود را ظاهر نموده اند هر چند که در بین مشرکان و مرتدان قرار داشته باشند، اما ایشان ندانسته اند که زشت ترین غلطی و اشتباه را مرتکب شده اند. و باید بدانید که کفر نظر به تعدد مکفرات انواع و اقسامی دارد، ... و مسلمان تا آن هنگام اظهار کننده دین خود پنداشته نمیشود تا آنکه هر بخشی از بخشهای کفر که در ماحولش مشهور گردیده با آن مخالفت نکرده است و به دشمنی و بیزاری از آن تصریح نموده است". همچنان موصوف در کتاب "الدرر السنیه" می گوید: "اظهار دین این را گویند که آنان را تکفیر کند و عیبجوی دین آنان را نماید و از آنان بیزاری جوید و خود را از دوستی و میلان بسوی آنان نگهدارد، و از همنشینی با آنان اجتناب نماید، اما خواندن نمازها به تنهایی اظهار دین شمرده نمی شود" جزء الجهاد ص ۱۹۶.

و شیخ سلیمان بن سحمان در دیوان "عقود الجواهر" ص ۷۶، ۷۷ می گوید:

"اظهار دین این است که به کفر و مشخص نمودن که آنان گروه کفار اند تصریح نمایی و دشمنی و عداوت ورزیدن آشکار با آنان است، ای صاحبان عقل دشمنی ورزیدن و دوست داشتن قلبی هرگز کافی نبوده و نه آن معیار است، لیکن معیار آن است که دشمنی خود را علنی و آشکار به آنان بدانانی"

شیخ اسحاق بن عبد الرحمن در جزء الجهاد از کتاب "الدرر السنیه" صفحه ۱۴۱ می نویسد: "دعوای کسیکه الله عزوجل بصیرت و بینایی قلبی او را از نزدش گرفته چنین می پندارد که اظهار دین این است که از عبادت، درس و تعلیم منع کرده نمی شود يك دعوای باطل بوده و این پندار او از نگاه عقل و شرع مردود است، و باید این حکم باطل را کسانی که در کشور های نصارا، هنود و مجوس سکونت دارند دست کم نگیرند زیرا نماز، اذان و تدریس در کشور های آنان موجود است.."

و به گفته شاعری:

"ایشان گمان نموده اند که دین فقط لبیک گفتن "حی علی الفلاح" و گذاردن نماز و سکوت از مردم است و آمیزش و صلح با کسی که با اهل دین دشمنی نموده است اما دین جز دوستی، دشمنی، ولاء و براء از هر انسان گمراه و گنهگار نمی باشد"

ابو الوفاء بن عقیل رحمه الله می گوید: "هرگاه می خواهید جایگاه اسلام را نسبت به اهل زمانه خود بدانید، به ازدحام ایشان نزد دروازه های مساجد و به ناله و فریاد ایشان در هنگام لبیک گفتن در حج مبینید، ولیکن به این بنگرید که چگونه ایشان با دشمنان شریعت سازش کرده اند، پس به قلعه دین پناه برید و به جبل الله المتین چنگ بزنید، و با دوستان مؤمن الله همراه شوید، و از دشمنان مخالف او هوشیار باشید، زیرا بهترین طاعتی که بنده را به الله تعالی نزدیک می سازد دشمنی ورزیدن با کسی است که مخالفت الله و رسول را نموده، و جهاد نمودن علیه او توسط دست، زبان و قلب به اندازه امکان است" [الدرر السنیه جزء جهاد ص ۲۳۸]

در مقابل براءت و بیزاری از شرك و پیروان آن موالات و دوستی دین الله تعالی و نصرت و یاری دوستان او و نصیحت و خیر خواهی برای ایشان و علنی و آشکار نمودن آن است، تا اینکه قلبها یکجا شده و صفها مستحکم گردد، و باید برادران موحد خود را که از جاده صواب منحرف شده اند سرزنش کنیم و در نصیحت ایشان شدت به خرج دهیم و روش های ایشان را که مخالف راه و روش انبیاء است انتقاد نماییم .. مسلمان نسبت به مسلمان دیگر چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله می گوید همانند هردو دست انسان است که یکی دیگری را می شوید و گاهی بخاطر دور نمودن چرك نیاز به کاربرد چیزی از شدت و سختی پیدا می شود که فرجام نیکو دارد، زیرا مقصود از استعمال شدت و سختی، نگهداری سلامت دستها و پاکی آن است. و به هیچ حالی از احوال بیزاری از مسلمانان را بطور کامل برای وی اجازه نمی دهیم، زیرا مسلمان بر مسلمان حق موالات و دوستی دارد که جز به سبب ارتداد و بیرون شدن از دایره اسلام قطع نمی شود. الله تعالی شان و منزلت این حق را خیلی بزرگ قرار داده می فرماید: ﴿إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُن فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ﴾ [الأنفال: ۷۳].

اما مسلمان منحرف، از باطل، بدعت و انحراف وی بیزاری لازم است، نه از خود وی بلکه اصل موالات و دوستی با وی باقی می باشد. آیا نمی بینید که احکام جنگ با باغیان و امثال ایشان از احکام جنگ با مرتدان مختلف می باشد. و ما نمی خواهیم طاغوتان و سرکشان را خوشحال گردانیم، چنانکه شمار زیادی از کسانی که

منسوب به اسلام اند و میزان ولاء و براء نزد ایشان در عصر کنونی مختل گردیده این کار را می کنند، و در مسئله براءت و دشنام مخالفین شان که موحد نیز هستند راه افراط را پیموده اند و مردم را از ایشان هشدار دادند بلکه از طریق صفحات جراید مخالف اسلام علیه آنها نوشتند، علاوه بر آن عناصر بیباک و مسئولین دولتی را علیه خود شان و دعوت شان شورانیدند. و حتی تعداد زیادی از این دعوتگران در فیصله های ظالمانه علیه ایشان و دعوت شان با چسپانیدن اتهامات دروغین و بی اساس و ترتیب فتواها به غرض ریشه کن ساختن ایشان شرکت نمودند، مثلاً در مورد ایشان می گفتند: این گروه باغی یا خوارج هستند، یا خطر این دسته بر اسلام بزرگتر از خطر یهود و نصارا است، من تعداد زیادی را می شناسم که اگر یکی از مخالفین شان که از جمله مسلمانان است در اسارت طاغوتان می افتد، می گویند: کار خوبی شد، پروا ندارد، یا می گویند: کار خوبی در حق او می کنند، و امثال این سخنان که احیاناً یکی از ایشان را هفتاد سال در قعر جهنم فرو می برد سخنانی که خودش نمی داند و به آن توجه مبذول نمی دارد.

دشمنی با مشرکان و معبودان شان از اصول ملت ابراهیم است

از خصوصی ترین ویژگی های ملت ابراهیم و مهمترین چیزی که اکثر دعوتگران عصر ما در موردش تقصیر عظیم نموده اند بلکه اکثریت شان آن را ترك نموده و از بین برده اند امور ذیل اند:

اظهار براءت و بیزاری از مشرکان و معبودان باطل آنان.

اعلان کفر و انکار از ایشان، معبودان و قوانین شرکی آنان.

اظهار عداوت و دشمنی با آنان و با اوضاع و احوال کفری آنان تا زمانیکه بسوی الله عزوجل برگردند و همه قوانین شرکی را ترك کنند و از آن اعلان بیزاری نمایند و بدان کفر ورزند.

الله تعالی فرموده است: ﴿ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ ﴾ [الممتحنة: ۴] «هر آینه هست شما را پیروی نیک با ابراهیم و آنانکه همراه او بودند چون گفتند قوم خود را هر آینه ما بیزاریم از شما و از آنچه می پرستید بجز الله نامعتقد شدیم به شما و پدید آمد میان ما و شما دشمنی و ناخوشی همیشه تا وقتی که ایمان آرید به الله تنها».

علامه ابن قیم رحمه الله می گوید: "الله تعالی مسلمانان را از موالات و دوستی با کفار منع فرمود این امر مقتضی آن است که با آنان دشمنی صورت گیرد و از آنان بیزاری جویده شود و با اعلان دشمنی در هر حال از آنان دوری جسته شود" [بدائع الفوائد ۳/۶۹].

شیخ حمد بن عتیق رحمه الله می گوید: "فرموده الله تعالی (و بدای) یعنی ظاهر و آشکار گردید، و درین آیت تقدیم "العداوة" بر "البغضاء" محل غور و فکر است، زیرا عداوت نسبت به بغضاء مهمتر است، چون انسان گاهی

با مشرکان بغض می کند اما با ایشان دشمنی نمی ورزد که درین صورت واجبی که بر وی است ادا نموده است و واجب وقتی ادا می شود که عداوت و بغضاء هردو را عملی نماید، همچنان حتمی است که عداوت و بغضاء برجسته، ظاهر و نمایان باشد. اگر بغضاء متعلق به قلب باشد سودی ندارد تا آنکه آثار و علام آن نمایان شود، و این وضع زمانی ممکن است که بغضاء با عداوت و مقاطعه قرین گردد". (سبیل النجاة والفکاک من موالاة المرتدین وأهل الإشرک)

* شیخ اسحاق بن عبد الرحمن می گوید: "بغض قلبی با مشرکان کافی نمی باشد، بلکه اظهار عداوت و بغضاء نیز لازمی است، موصوف بعد از ذکر آیت سوره ممتحنه که قبلاً گذشت می گوید: به این بیان که بعد از آن بیان نیست توجه کنید، زیرا الله تعالی فرموده است: ﴿بدا بیننا﴾ یعنی ظاهر و هویدا گردید، و این اظهار دین است، پس تصریح به عداوت و تکفیر آشکار آنان و جدایی از آنان حتمی و لازمی است، معنای عداوت این است که باید مسلمان در دور شدن و گریز از کافر باشد چنانکه اساس براءت مقاطعه به قلب، زبان و بدن است، و قلب مؤمن هرگز از عداوت کافر تهی نمی باشد، البته اختلاف و نزاع در اظهار این عداوت است. " [الدرر السنیة ص ۱۴۱ جزء جهاد].

* شیخ علامه عبد الرحمن بن حسن (مؤلف کتاب فتح المجید) پیرامون آیت سوره ممتحنه که قبلاً گذشت می نگارد: "کسیکه در این آیات غور و فکر نماید توحیدی را که الله تعالی پیغمبران را جهت تبلیغ آن فرستاده و کتابهای خود را بخاطر آن نازل کرده می شناسد و حال مخالفان پیغمبران که عبارت از جاهلان مغرور و زیانکاران اند خواهد شناخت" محمد بن سلیمان هنگام ذکر از دعوت پیغمبر صلی الله علیه وسلم مردم قریش را بسوی توحید و آنچه که در آن میان گذشت که عبارت از یاد نمودن معبودان به عدم نفع و زیان رساندن و اینکه آنان این گفته پی پیغمبر را دشنام تلقی کردند" گفته است: "وقتی این مطلب را شناختی که اسلام شخص هر چند که الله تعالی را واحد و لا شریک بداند درست نمی شود تا آنکه با مشرکان دشمنی ورزد و به عداوت و بغض با ایشان تصریح نماید، چنانکه الله تعالی فرموده است: ﴿لا تجد قوماً یؤمنون بالله والیوم الآخر یوادون من حادّ الله ورسوله...﴾ [المجادلة: ۲۲] «نخواهی یافت قومی را که ایمان دارند به الله و روز آخر به این صفت که دوستی کنند با کسیکه خلاف کرده است با الله رسول او..» وقتی این مطلب را به خوبی دانستی، و فهمیدی که تعداد زیادی از کسانی که دعوی دین داری می کنند آن را نمی شناسند، و اگر چنین نباشد پس چه عامل وانگیزه بی وجود داشت که مسلمانان را به صبر نمودن بر تعذیب، اسارت و هجرت بسوی حبشه با وجود آنکه او مهربان ترین مردم بود بر انگیخت، و اگر برای ایشان رخصتی را می دید آنان را رخصت می داد، او چگونه این کار را می کرد در حالیکه الله جل جلاله بر وی این آیت را نازل نموده: ﴿ومن الناس من یقول آمنا بالله فإذا أؤذی فی الله جعل فتنة الناس کعذاب الله﴾ [العنکبوت: ۱۰] «از مردم کسی هست که می گوید: به الله ایمان آوردیم اما چون در راه الله به او اذیتی رسد آنچه را از مردم متحمل می شود مانند عذاب الله می پندارد». وقتی در مورد

کسیکه به زبان موافقه کرده است این حکم باشد پس اگر با قلب خود نیز موافقه کرده چه حکم خواهد بود، یعنی کسیکه با گفتار و کردار با آنان بدون اینکه تکلیف و اذیتی به وی رسیده باشد موافقه کند و پشتیبانی و همکاری آنان را نماید و از آنان و کسانی که با آنان موافقت نموده اند دفاع کند و از کسانی که با آنان مخالفت ورزند انکار کند چنانکه واقعیت امروز همین طور است حکم شرع در مورد چگونه خواهد بود؟» [الدرر السنیه جزء الجهاد ص ۹۳] من به ایشان می گویم: چه خوب گفتی، گویا در عصر و زمان ما سخن می رانی...

شیخ محمد بن عبد اللطیف در کتاب "الدرر السنیه" می نویسد: "بدان، الله تعالی ما و شما را به چیزی که آن را دوست می دارد و از آن راضی می شود توفیق بدهد، یقیناً اسلام و دین هیچ بنده بی صحیح و درست نمی شود مگر اینکه با دشمنان الله و رسول عداوت و دشمنی ورزد و با اولیاء و دوستان او موالات و دوستی کند، الله تعالی فرموده است: ﴿يا أيها الذين آمنوا لا تتخذوا آباءكم وإخوانكم أولياء إن استحبوا الكفر على الإيمان﴾ [التوبة: ۲۳] «ای مؤمنان، پدران و برادران خود را در صورتیکه کفر را بر ایمان برگزینند، دوست مگیرید» [جزء الجهاد ص ۲۰۸]

این عقیده دین همه انبیا و مرسلین است. و این طریقه و روش دعوت آنان بود، چنانکه عموم آیات قرآن و احادیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدان دلالت می کند. همچنان آیه سوره ممتحنه که می فرماید: (والذين معه) یعنی مرسلین کسانی بودند که بر دین و ملت ابراهیم علیه السلام بودند، و اکثر مفسرین آیت مذکور را اینچنین تفسیر نموده اند.

امام محمد بن اللطیف بن عبد الرحمن می گوید: "اظهار دین بدین شیوه می باشد، نه چنانکه جاهلان گمان می کنند، وقتی کفار او را ترک کنند و او را به نماز و تلاوت و ادای نوافل هر اندازه که بخواهد اجازه دهند با فعل این اعمال اظهار کننده دین خود است، این گمان غلط فاحش بوده زیرا کسیکه به دشمنی و بیزاری از مشرکان تصریح میکند کفار به وی اجازه نمی دهند که در میان شان زندگی کند، بلکه او را یا به قتل می رسانند و یا اگر راهی را بیابند او را اخراج می نمایند، چنانکه الله تعالی از کافران چنین حکایت می کند: ﴿وقال الذين كفروا لرسولهم لنخرجنكم من أرضنا أو لنعودن في ملتنا﴾ [إبراهيم: ۱۳] «کافران به پیامبران خود گفتند: یقیناً شما را از زمین خویش بیرون می کنیم، یا باید به ملت ما برگردید».

و از قوم شعیب چنین حکایت می کند: ﴿لنخرجنك يا شعيب والذين آمنوا معك من قريتنا أو لنعودن في ملتنا﴾ [الأعراف: ۸۸] «بیگمان تو ای شعیب و کسان مؤمنی را که با تو هستند از شهر خود بیرون می رانیم یا اینکه شما به ملت ما باز گردید».

و از اصحاب کهف حکایت می نماید که ایشان گفتند: ﴿إِنَّمَا إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ أَوْ يُعِيدُواكُمْ فِي مَلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذَا أَبَدَا﴾ [الکهف: ۲۰] «واقعاً اگر ایشان بر شما دست یابند شما را سنگسار یا شما را به ملت خود بر می گردانند و آنگاه هرگز رستگار نخواهید شد».

آیا عداوت و دشمنی میان پیغمبران و قوم شان وقتی شدت نیافت که پیغمبران به دشنام دادن دین و عیبجویی معبودان آنان تصریح نمودند. [الدرر - جزء الجهاد ص ۲۰۷].

همچنان شیخ سلیمان بن سمحان در تفسیر آیت سوره ممتحنه می نگارد: "اینست ملت ابراهیم که الله تعالی در مورد آن فرموده است: ﴿وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾ [البقرة: ۱۳۰] «و کیست آنکه از ملت ابراهیم رو بگرداند مگر شخص سفیهی (که خود را نشانسد)». بناء بر مسلمان است تا با دشمنان الله عزوجل دشمنی ورزد و عداوت خود را با آنان اظهار کند و از آنان بکلی دوری گیرند و با آنان دوستی و همزیستی و آمیزش نداشته باشد. " [ص ۲۲۱، جزء الجهاد، الدرر السنیه].

الله تعالی در قرآن کریم از ابراهیم علیه السلام خبر داده می گوید: ﴿قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ * أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ * فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾ [الشعراء: ۷۵-۷۶] «گفت آیا ندید آنچه را شما و پدران و پیشینیان شما می پرستیدید همانها همه به من دشمن اند، مگر رب عالمیان».

ومی فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينُ﴾ [الزخرف: ۲۷] «و به یاد آورید که ابراهیم به پدر خویش و قوم خویش گفت: واقعاً من از آنچه شما می پرستید بیزارم مگر آن ذاتی را که مرا آفریده و او یقیناً مرا رهیاب می سازد».

شیخ علامه عبد الرحمن بن حسن می گوید: "محققاً الله تعالی بیزاری از شرك و مشرکان و کفر ورزیدن به آنان و دشمنی و بغض آنان و جهاد علیه آنان را فرض گردانیده است: ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ﴾ [البقرة: ۵۹] «اما ستمگاران آن کلمه را بغیر آنچه به ایشان گفته شده بود تبدیل کردند»، پس ایشان کفار را یاری دادند و پشتیبان آنان را نمودند و در جنگ علیه مؤمنان از ایشان نصرت و یاری خواستند و با مؤمنان بغض و کینه روا داشتند، و این چیزها چنانکه کتاب و سنت در جاهای متعدد دلالت می کند با اسلام در تناقض است».

اینجا تعداد زیادی از شتاب کننده گان در فتوا شبهه بی را مطرح می کنند، آن اینکه ملت ابراهیم آخرین مرحله از مراحل دعوت است که مراحل نخستین آن تبلیغ حکیمانه و جدال به طریقه احسن است، اما براءت و بیزاری از دشمنان الله جل جلاله و معبودان آنان و کفر ورزیدن به آنها و اظهار عداوت و بغض با آنها در صورتی دعوتگر به این چیزها که لازمه ملت ابراهیم است پناه می برد که همه شیوه های نرمش و حکمت پایان یابد. ما به توفیق الله عزوجل می گوئیم: این اشکال بخاطر این پدید آمده که ملت ابراهیم در نظر این دسته مردم واضح نبوده، و به سبب خلط و تمییز نکردن میان شیوه دعوت کفار ابتداءً و شیوه دعوت معاندین آنان بوده. همچنان

فرق میان این همه و میان موقف مسلمان در برابر معبودان، روشها و قوانین باطل آنان است. پس ملت ابراهیم من حیث اینکه اخلاص عبادت برای الله واحد و کفر به هر معبود غیر اوست نباید به تاخیر افکنده شود. زیرا این مفهوم تمام معانی کلمه لا اله الا الله بوده که شامل نفی و اثبات است، و این مفهوم اساس دین و محور دعوت انبیا و مرسلین است، و بخاطر اینکه اشکال بطور کامل از تو دور شود به دو قضیه توجه نما:

اول: قضیه براءت و بیزاری از طواغیت و معبودان غیر الله و کفر ورزیدن به آنها چیزی است که به تاخیر و تعویق افکنده نمی شود. بلکه از آغاز راه باید علنی و آشکار کرده شود.

دوم: قضیه دوم براءت و بیزاری از خود مشرکان است اگر بر باطل خود اصرار نمایند و تفصیل و توضیح

این موضوع بشرح ذیل است:

قضیه نخست: که عبارت از کفر ورزیدن به طواغیت است که جز الله تعالی عبادت می شوند، چه این طواغیت بت های ساخته شده از سنگ باشند، یا آفتاب و ماهتاب، یا قبر و درخت، و یا شرایع و قوانین ساخته بشر باشند. لازمه بی ملت ابراهیم و دعوت انبیا و مرسلان اینست که با همه این معبودان اظهار کفر، عداوت و بغض شود، و از قدر و شأن آنها کاسته شود، و انحراف و نقصانات و عیوب آنها از آغاز راه آشکار کرده شود، زیرا حال انبیا وقتی دعوت خود را از قوم شان آغاز می نمودند بدین شیوه بود، ایشان به اقوام خود می گفتند: ﴿عبدوا الله واجتنبوا الطاغوت﴾ [النحل: ۳۶] «الله را پرستش کنید و از عبادت طاعت پرهیزید»، و ازین قبیل است فرموده الله تعالی از ابراهیم علیه السلام: ﴿قال أفرأيتم ما كنتم تعبدون أنتم وآباؤكم الأقدمون فإنهم عدو لي إلا رب العالمين﴾ [الشعراء: ۷۵] «گفت آیا ندید آنچه را شما و پدران و پیشینیان شما می پرستیدید همانها همه به من دشمن اند، مگر رب عالمیان».

و فرموده الله تعالی: ﴿قال يا قوم إني بريء مما تشركون﴾ [الأنعام: ۷۸] «گفت ای قوم من، من واقعاً از

اینکه شما به الله شریک می آرید بیزارم»، و فرموده الله تعالی: ﴿وإذ قال إبراهيم لأبيه وقومه إني براء مما تعبدون إلا الذي فطرني فإنه سيهدين﴾ .. [الزحرف: ۲۷] «و به یاد آورید که ابراهیم به پدر خویش و قوم خویش گفت:

واقعاً من از آنچه شما می پرستید بیزارم مگر آن ذاتی را که مرا آفریده و او یقیناً مرا رهیاب می سازد».

همچنان فرموده الله سبحانه و تعالی از قوم ابراهیم: ﴿قالوا من فعل هذا بالهتتا إنه لمن الظالمين قالوا سمعنا فتى

یذکرهم يقال له إبراهيم﴾ [الأنبياء: ۶۰] «گفتند: کسیکه این کار را در حق معبودان ما کرده، بیگمان از جمله

بی ستمگاران است، (عده ای از ایشان) گفتند: جوانی را شنیدیم که در باب بتها سخنان (زشتی) می گفت، او را

ابراهیم می گفتند» مفسرین گفته اند: ﴿یذکرهم﴾ یعنی آنها را عیبجوی و تمسخر می کنند و از شان و منزلت آنها

می کاهد، علاوه بر این قرآن و سنت از دلایلی که به این مطلب دلالت کند مالا مال است. برای اثبات این

مطلب سنت و روش پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مکه برای ما کافی خواهد بود، او صلی الله علیه وسلم در

زندگی دور مکی خود همیشه معبودان قریش را عیبجوی می کرد و بیزاری و انکار خود را از آنها آشکار می نمود، تا حدی که مشرکان مکه به او لقب صابی دادند (این لقب در مورد شخصی بکار برده می شود که دین سابق خود را رها کرده باشد).

و اگر خواسته باشید از صحت این مطلب متیقن شوید به قرآن مکی رجوع کنید و تدبر نماید، قرآن که هرگاه چند آیات از آن نازل می شد آوازه آن در شرق و غرب، شمال و جنوب می رسید و زبانه آن را در بازارها، مجالس و محافل یکی به دیگری نقل می کردند و این آیات آنها را به زبان قابل فهم خود شان مورد خطاب قرار می داد، با وضوح و صراحت کامل عیبجوی معبودان آنان که در رأس آن لات، عزی و منات است می نمود، این سه بتی که در آن وقت بزرگترین معبودان آنها به شمار می رفتند، این آیات از این معبودان اعلان بیزاری و آشتی ناپذیری می نمود. و پیغمبر اسلام صلی الله علیه وسلم چیزی از این آیات را کتمان نمی کرد. زیرا او نبود مگر پیامبر نذیر و بیم دهنده.

پس کسانی که درین زمان خویشان را برای دعوت عرضه می کنند ضرورت دارند که به این موضوع بهتر غور و فکر نمایند و نفس های خود را زیاد محاسبه نمایند، زیرا کسی که بخاطر نصرت و مدد دین الله عزوجل کوشش می نماید و بعد از آن این اصل اصیل را اهمال می کند امکان ندارد که دعوت او بر طریقه و روش انبیاء باشد. ما امروز در اوضاع و حالاتی زندگی بسر می بریم که شرک تحاکم و فیصله بردن بسوی دساتیر و قوانین وضعی در میان ما انتشار یافته، بناءً بر دعوتگران است تا بخاطر اقتدا به پیغمبر شان از ملت ابراهیم پیروی کنند و به این دساتیر و قوانین به دیده تحقیر ببینند و بطلان آن را برای مردم بازگو نمایند و انکار خود را از آن برملا کنند، و عداوت و دشمنی خود را با آن اعلان نمایند و مردم را نیز به این عقیده فرا خوانند. همچنان باید تبلیس حکومت ها را به مردم توضیح نمایند و به ایشان بفهمانند که این حکومت ها هستند که به حال مردم می خندند. و اگر دعوت ما بدین شیوه نباشد چه وقت حق ظاهر و آشکار می شود؟ و چگونه مردم دین خود را درست می شناسند؟ و چگونه می توانند حق را از باطل و دوست را از دشمن تمیز کنند؟

شاید اکثریت مصلحت دعوت و فتنه را عذر قرار دهند. لیکن کدام فتنه بی بزرگتر از کتمان توحید و تبلیس بر مردم در مورد دین شان است، و کدام مصلحتی بزرگتر از اقامت ملت ابراهیم و اظهار موالات و دوستی با دین الله و دشمنی با طواغیت است، و هرگاه مسلمانان بخاطر این عقیده مورد ابتلاء و امتحان قرار نگیرند و در راه آن فداکاری ها نکنند پس بخاطر کدام چیز ابتلاء و امتحان است؟

لذا کفر ورزیدن به تمام طواغیت و جیه هر مسلمان است. و اعلان و اظهار آن نیز یک وجیه بزرگ و اجتناب ناپذیری بوده که باید حرکت های اسلامی یا لا اقل دسته بی از هر حرکت اسلامی به توضیح و تشریح آن قیام نمایند، تا این عقیده به درجه شهرت برسد انتشار یابد و این عقیده شعار و صفت شاخصه بی این دعوت ها گردد، چنانکه حال پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حالات استضعاف و قدرت بدینگونه بود، زیرا بسوی وی به انگشتان اشاره کرده می شد و از وی هشدار داده می شد و او را به دشمن معبودان و غیره توصیف می نمودند. ما

ازین در حیرت هستیم که این کدام دعوتی است که این گروه بر مصلحت آن اشک می ریزند و این کدام دینی است که ایشان اقامت و اظهار آن را می خواهند در حالیکه اکثر ایشان به مدح و توصیف قانون وضعی لفاظی می کنند، و مصیبت بزرگتر این که عده بی از ایشان بر آن ثنا می گوید و به بی عیب بودن آن گواهی می دهد و تعداد زیادی هم هستند که به احترام و التزام مواد و حدود آن سوگند یاد می کنند، قضیه کاملاً بر عکس است، به عوض اینکه عداوت و کفر خود را اظهار نمایند دوستی و رضایت خود را از آن آشکارا می سازند، پس آیا همچو افرادی واقعاً نشر توحید را می کنند یا دین را اقامه می نمایند؟! الی الله المشتکی..

قضیه دوم: عبارت از بیزاری از مشرکان و کفر ورزیدن و دشمنی و بغض نمودن با خود ایشان است.

علامه ابن قیم رحمه الله در کتاب (اغاثة اللفهان) می نگارد: "ازین نوع شرك که در حقیقت شرك اکبر است کسی نجات نیافته مگر کسی نجات یافته که توحیدش را خالص برای الله تعالی گردانیده و بخاطر الله با مشرکان دشمنی ورزیده و به سبب سخت گیری با ایشان به الله تعالی تقرب جسته است" و از شیخ الاسلام ابن تیمیه کلام ذیل نقل گردیده که وی براءت و بیزاری از مشرکان را نسبت به براءت و بیزاری از معبودان شان مهمتر می دانست.

شیخ حمد بن عتیق رحمه الله در کتاب (سبیل النجاة والفکاک) در شرح و تفسیر فرموده الله تعالی ﴿إِنَّا بَرَاءٌ لِّمَنكُم وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ﴾ [الممتحنة: ۴]: چنین می نگارد: "در این محل نکته بی بس زیبایی وجود دارد، و آن اینکه الله تعالی براءت و بیزاری از مشرکینی که غیر الله را عبادت می کنند بر براءت و بیزاری از بت های که جز الله تعالی عبادت می شوند مقدم کرد، بخاطر اینکه اول نسبت به دوم مهمتر است، زیرا اگر از بتها اظهار براءت و بیزاری نماید و از عابدان آنها بیزاری نکند عمل به واجب نموده است. اما اگر از خود مشرکان بیزاری جوید این بیزاری وی مستلزم بیزاری از معبودان ایشان می شود، همچنان فرموده الله تعالی: ﴿وَأَعْتَزَلْكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ﴾ [مریم: ۴۸]

«من از شما و آنچه بجز الله نیایش می کنید دوری می جویم» در این نیز الله تعالی اعتزال و یکسویی از مشرکان را به اعتزال و یکسویی از معبودان غیر الله مقدم داشت. و اینچنین است فرموده الله تعالی: ﴿فَلَمَّا أَعْتَزَلْهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ﴾ [مریم: ۴۹] «چون ابراهیم از ایشان و آنچه به جز الله می پرستیدند دوری جست»، و فرموده الله تعالی: ﴿وَإِذْ أَعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ﴾ [الکهف: ۱۶] «و چون از ایشان و آنچه را بجز الله می پرستیدند، دوری جستید»، پس این نکته را بخاطر داشته باشید، زیرا این نکته در دشمنی و عداوت دشمنان الله تعالی را بروی شما می گشاید، زیرا چه بسا شخصی که اصلاً مرتکب شرك نشده ولیکن با اهل شرك دشمنی نمی ورزد و به سبب این کار مسلمان خوانده نمی شود زیرا دین تمام انبیاء را ترك نموده است".

شیخ عبد اللطیف بن عبد الرحمن در یکی از نامه های خود در الدرر السنیة می فرماید: "انسان گاهی از شرك رهایی حاصل نموده و توحید را دوست می دارد، ولیکن نقصان در وی از جهت عدم بیزاری از مشرکان

وترك موالات و دوستی اهل توحید و نصرت و یاری ایشان پیدا می شود. و بدین ترتیب تابع هوای خود گردیده و شرك در وی از راه های داخل می شود که سبب تباهی دین و کرده های وی می شود، و بعضی از اصول و بخش های توحید را که ایمان شخص بدون آن درست نمی شود ترك می کند، پس دوست داشتن و بد دیدنش برای الله تعالی نیست، تمام این مفاهیم از کلمه لا اله الا الله ماخوذ می شود" جزء الجهاد ص ۶۸۱.

همچنان در نامه دیگری در همین کتاب صفحه ۸۴۲ می نویسد: "بهترین عبادات و قربات بسوی الله عزوجل بغض و عداوت با مشرکان و جنگیدن با آنان است، و بدینوسیله بنده از دوستی با غیر مسلمان نجات می یابد، و اگر این کار را نکند پس به هر اندازه که در دوستی با آنان خلل وارد نموده و آن را ترك کرده به همان اندازه از آن حصه دارد، پس هشدار از چیزی که اسلام را نابود نموده اساس و بنیان آن را از بیخ می کشد" و شیخ سلیمان بن سحمان می گوید:

"کسیکه با مشرکان دشمنی و بغض و از آنان دوری نگزیند بر طریقه و روش محمد صلی الله علیه و سلم نبوده و نه بر طریقه استوار و واضح است"

شیخ محمد بن سلیمان رحمه الله می گوید: "مسلمان حتما تصریح نماید که وی از فلان جماعة مؤمن است، تا آن را تقویه کند و آن جماعة توسط وی قوی گردد، و طواغیت بترسند تا آنجا که به ایشان واضح نماید که وی از جماعت و گروهی است که با ایشان می جنگد" کتاب مجموعة التوحید

از شیخ حسین و شیخ عبد الله پسران شیخ محمد بن سلیمان در مورد شخصی که در دین اسلام داخل گردیده دین و اهل دین را دوست داشته لیکن با مشرکان و کافران دشمنی نمی ورزد و نه آنان را تکفیر می کند پرسیده شد؟ ایشان در جواب گفتند: "کسیکه بگوید: من با مشرکان و کفار دشمنی ندارم، یا با آنان دشمنی ورزد ولی آنان را تکفیر نکند، موصوف مسلمان خوانده نمی شود، و شخص مذکور از جمله کسانی است که الله تعالی در مورد ایشان فرموده است: ﴿وَيَقُولُونَ نُوْمَنُ بَبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا، أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا﴾ [النساء: ۱۵۱] «می گویند: ما به بعضی ایمان داریم و به برخی دیگر کفر ورزیدیم و می خواهیم راهی را در وسط این (دو راه) بگیرند. حقا که هم ایشان اند کافران (واقعی)، و ما برای کافران عذابی رسوا کننده آماده کرده ایم» الدرر السنیة

شیخ سلیمان بن سحمان می گوید: (شعر)

"دشمنی با کسی کن که با دین محمد دشمنی نموده است و دوستی با کسی کن که دین محمد را دوست داشت و بخاطر الله دوست بدار کسی را که مؤمن است و بخاطر الله بد بین اهل تمرد و سرکشان را. دین نیست مگر دوستی و بغض و ولاء و براء از هر گمراه و متجاوز" او همچنان می گوید: "آری! اگر با الله عزوجل راست می گویی در آنچه گمان نموده بی حتما دشمنی می نمایی با کسیکه به الله کافر شده است. و با پیروان حق در نهان و آشکار دوستی می کردی و از نصرت و یاری آنان شانه خالی نمی کردی تا کفر را یاری رسانی. پس هر کسی که

چیزی که تو می گویی بگوید مسلمان نمی شود مگر به چند شرطی که آنجا ذکر گردیده، جدایی از کفار در هر مقامی. و به این حکم نص صحیح ثابت به ما آمده است و تکفیر آشکار آنان و عیبجویی رأی و نظر آنان و حکم به گمراهی آنان در آنچه آورده اند و اظهار نموده اند و تبلیغ آشکار توحید در میان آنان و دعوت هسانی و علنی آنان. پس همین است دین حنیفی و دین هدایت و ملت ابراهیم اگر شعور داری"

ما نمی گوییم که اظهار این گونه بیزاری و دشمنی شامل حال مؤلفه القلوب نیز می شود، یا شامل حال کسانی می شود که اظهار پذیرش این را می نمایند و دشمنی خود را نسبت به دین الله عزوجل اظهار نمی نمایند با اینکه وجود آن در قلب هر مسلمان نسبت به هر مشرک واجب است تا از شرك و كفر وی پاك گردد ولیکن حرف ما در مورد اظهار و اعلان و علنی نمودن آن است، پس این افراد و حتی زورگویان و ظالمان در آغاز به اطاعت و فرمانبری الله عزوجل به حکمت و موعظه حسنه دعوت کرده می شوند، اگر با این شیوه دعوت ما را پذیرفتند بدون شك ایشان برادران ما خواهند بود، و به اندازه اطاعت شان ایشان را دوست می داریم و هر حقی که ما داریم برای ایشان نیز آن حق هست، و هر جزایی که بر ما است بر ایشان نیز هست. و اگر با وصف وضوح دلیل از پذیرفتن دعوت ابا و ورزیدند و تکبر نمودند و بر باطل و كفر خود اصرار کردند و در صف دشمن دین خود را جای دادند درین صورت هیچگونه معامله و مداخله با ایشان صورت نمی گیرد. بلکه درین وقت اظهار براءت و بیزاری از ایشان واجب است.

درینجا مناسب است که در میان حرص بر هدایت کفار و کسب همکاران و پشتیبانان برای دین و نرمش در تبلیغ و حکمت و موعظه حسنه و میان قضیه دوستی و بغض، موالات و معادات در دین الله، فرق بگذاریم، زیرا تعداد زیادی از مردمی وجود دارند که در این قضیه دچار اشتباه می شوند و در نتیجه نصوص زیادی بر ایشان مشکل واقع می شود که از انجمله این فرموده رسول الله صلی الله علیه و سلم که می فرمایند: "اللهم اهد قومی فإهم لا یعلمون" «بار الها قوم من را هدایت کن زیرا نمیدانند» و امثال آن.

ابراهیم علیه السلام از نزدیک ترین مردم به وی وقتی برایش واضح گردید که بر شرك و كفر خود اصرار دارد اعلان براءت و بیزاری نمود. ﴿ فلما تبین له أنه عدو لله تبرأ منه ﴾ [التوبة: ۱۱۴] .. «چون به ابراهیم روشن شد که پدرش دشمن الله است از او بیزاری جست»، قبل ازین او را به حکمت و موعظه حسنه دعوت نموده بود چنانکه می گوید: ﴿ یا أبت إني أخاف أن یمسک عذاب من الرحمن ﴾ [مریم: ۴۵] «ای پدر من، می ترسم (مبادا) عذابی از جانب رحمن به تو برسد»، همچنان عین شیوه را موسی علیه السلام با فرعون بکار بست.. زمانیکه الله عزوجل موسی علیه السلام را بصفه پیغمبر بسوی فرعون فرستاد برایش چنین گفت: ﴿ فقلوا له قولاً لئنا لعله یتذکر أو یحشی ﴾ [طه: ۴۴] «با او به نرمی سخن بگوئید، شاید پند گیرد یا بترسد». موسی بخاطر استجابت امر الله تعالی در آغاز با سخنان نرم و ملایم شروع نموده گفت: ﴿ هل لك إلى أن تزکی وأهدیک إلى ربك فتحشی ﴾ «هیچ میل است ترا به آنکه پاکیزه شوی و راه نمایم ترا بسوی رب تو پس بترسی» و نشانه ها

ودلائل روشن را برایش پیش کرد. و هنگامیکه فرعون تکذیب و عناد خود را ظاهر نمود و بر باطل اصرار ورزید موسی علیه السلام برایش گفت: (لقد علمت ما أنزل هؤلاء إلا رب السماوات والأرض بصائر وإني أظنك يا فرعون مشبوراً) [الإسراء: ۱۰۲] «موسی گفت: تو خوب می دانی که اینها را در حالیکه دلائل روشن هستند جز رب آسمانها و زمین نفرستاده است، و بیگمان من تراء، ای فرعون، نابود شونده می پندارم». بلکه در حق ایشان چنین دعا نمود: ﴿ربنا إنك آتيت فرعون وملائه زينة وأمواًلاً في الحياة الدنيا ربنا ليضلوا عن سبيلك ربنا اطمس على أموالهم واشدد على قلوبهم فلا يؤمنوا حتى يروا العذاب الأليم﴾ [يونس: ۸۸] «رب ما، تو واقعاً فرعون و ملائ او را در زندگی دنیا زینت و ثروت دادی، رب ما، تا (مردم را) از راه تو گمراه سازند، رب ما، ثروت ایشان را نابود ساز و دلهای شان را سخت گردان که ایمان نیاوردند، تا عذاب دردناک را ببینند»، پس آنانیکه نصوص لین [نرمش] و تیسیر [آسانی کردن] را به حالت اطلاق آن زمزمه می کنند و آن را در محل خودش بکار نمی برند، برای ایشان شایسته این است که در برابر این قضیه مکث طویل کنند و در آن تدبر و غور نمایند و درست بفهمند اگر مخلص هستند.

موقف موحد در قبال حکام زمان و طواغیت قانونی شان

همچنان باید خوب بفهمند که با کسیکه با شیوه های مختلف نرمش سخن گفته شود چه این سخن از طریق رسایل و کتابها و چه مستقیم و روبرو از طریق تعداد زیادی از دعوتگران و برایش تشریح شود که حکم به غیر ما انزل الله کفر است، و به وی فهمانده شود که حکم به غیر شریعت الله جواز ندارد و لیکن علی الرغم این همه به غلطی خود اصرار ورزد و تکبر نماید. و هرچند که ظاهراً در مناسبات زیادی بر مساکین می خندد و به ایشان وعده های میان قبی دروغین و سخنان شیرین و دلائل سست و بی اساس خود ایشان را وعده می دهد. زبان حالش گفتارش را تکذیب می کند زیرا کفر و فساد در شهرها و مردم هر روز از روز دیگر افزونتر می شود و او مهر سکوت و خموشی بر لب نهاده است، و خودش بر دعوتگران و مؤمنان سخت گیری می کند و عناصر مصلح را در تنگنا قرار می دهد و آنان را توسط دستگاه های استخباراتی و پلیس مورد تعقیب قرار می دهد و در عین زمان میدان را برای کسانی که علیه دین الله در جنگ اند باز می گذارد و وسایل فساد و افساد را برای دشمنان الله فراهم می سازد و وسایل نشرات را در خدمت فساد و الحاد ایشان می گمارد. و قوانین و لواایح را به مرحله اجراء در می آورد که به موجب آن شخصی که علیه نظام عصری کفری دست به هجوم زند و یا کفر و بیزاری خود را از آن اعلان کند یا آن را تحقیر نماید یا بطلان آن را برای مردم بیان کند مورد پیگرد قرار می دهد. و علاوه بر آن کفر بواح نظام نمایان است و با وجود اینکه به وجوب تحکیم شرع الله عزوجل علم دارد و عناصر مصلح طلب نیز آن را می خواهند به شریعت الله جل جلاله تسلیم نمی شود، با چنین شخصی مدهائنه، صلح و مجامله جواز ندارد، یا احترام وی توسط القاب عظیم یا تهنیت دادن به وی در ایام عید و سایر مناسبات، یا

اظهار ولاء و دوستی با وی و حکومت وی قطعاً جواز ندارد. بلکه همان سخنی که ابراهیم علیه السلام و پیروان وی به قوم شان گفته بودند همان سخن را به وی بگوید: ما از تو و دستور و قوانین شرکی و حکومت کفری تو بیزار هستیم. ما از شما انکار نموده ایم. و میان ما و شما عداوت و بغض همیشه ظاهر و نمایان است تا آنکه بسوی الله عزوجل باز گردید و به شریعت او تسلیم و منقاد شوید. همچنان درین مسئله موالات و دوستی کفار و داخل شدن در اطاعت و فرمانبرداری ایشان و اعتماد و اطمینان به آنان و سیر در رکاب آنان و زیاد نمودن سیاهی لشکر آنان از طریق احراز پست های که آنان را در عمل باطل شان مددگار ثابت می شود یا پایه های حکومت آنان را تحکیم می بخشد و یا قوانین باطل آنان را تنفیذ می کند مانند وظیفه گرفتن در لشکر و پلیس و تفتیش و غیره قطعاً کفر است.

موقف سلف پیرامون حکام ستمگرددزمان تطبیق شریعت و فتوحات

محققاً مواقف سلف صالح در برابر امرای زمان شان که به هیچ حالی با این طاغوت و امثال او مقایسه نمی شود مواقف قاطع، واضح و بی آرایش بود. اما مواقف تعداد زیادی از صاحبان دعوت های عصر ما در برابر طواغیت با این مواقف چگونه است؟ با وجود اینکه آنان در کفر و گمراهی شان مشهور بوده و پیروان شان آنها در با کف زدن ها آنها را تشویق می کنند. و با وصف آنکه آن جماعه از سلف از مراکز علوم سیاسی یا حقوق فارغ نشده بودند، و نه ایشان به حجت اینکه از توطئه های دشمنان آگاه شوند به خواندن جرائد و مجلات روی آورده بودند با وجود اینکه از بادشاه و دروازه های وی در حالیکه آنان را می خواست و آنان را توسط مال و غیره تطمیع می کرد فرار می کردند. اما گروهی که منسوب به سلف صالح اند کسانیکه شیطان دین شان را بازیچه قرار داده و با فاسد نمودن دین خود صلاح دنیا را می طلبند کوشش می کنند خود را به دروازه های بادشاه برسانند در حالیکه بادشاه آنان را ذلیل می سازد و از آنان روی می تابد. سلف صالح رضوان الله علیهم از وارد شدن به امرای جور و ظالم منع می کردند، حتی کسی را که اراده امر به معروف و نهی از منکر را داشته باشد از وارد شدن به امیر ظالم منع می کردند از بیم اینکه فریفته آنان نشود و با آنان مداهنه و مجامله کند یا از باطل آنان خاموشی اختیار کند، ایشان بدین باور بودند که دوری گزیدن از ایشان بهترین شیوه انکار از حالات و اوضاع آنان است..

پرتگاه مصلحت دعوت یا خدعه ابلیس

سفیان ثوری در نامه پی به عباد بن عباد چنین می نگارد: "هشدار ازینکه به امرا نزدیک شوی یا در چیزی با آنان بیامیزی، و هشدار ازینکه اگر برایت گفته شود خیرخواهی کن و از حق مظلومی دفاع کن و حق غضب

شده بی را به صاحبش باز گردان، زیرا این گفته ها حيله و فریب ابلیس است.. بلکه این حرفهایست که فجار آن را زینه برای خود گرفته اند. " [سیر اعلام النبلاء ۵۸۶/۱۳ و جامع بیان العلم و فضلہ ۱/۱۷۹].

برادر عزیز! ببینید چگونه سفیان ثوری رحمه الله چیزی را که دعوتگران امروز مصلحت دعوت می نامند آن را "فریب ابلیس" توصیف می کند. سفیان رحمه الله به دوست خود چنانکه اکثر دعوتگران عصر ما که عمر خود را در جستجوی مصلحت دعوت و یاری دین در کنار دشمنان محارب آن سپری می کنند نگفت: بی برادر!! وجودت را تثبیت کن و به امرا خود را نزیك ساز تا ممکن است به رتبه یا چوکی بی در مجلس وزیران یا پارلمان دست یابی، و شاید بتوانی از ظلم که در حق مسلمانان اعمال می شود بکاهی یا برادرانت را فایده برسانی. نباید این وظیفه را به گنهکاران و فاجران بگذاری تا از آن استفاده سوء نمایند. بلکه سفیان رحمه الله تقرب و نزدیکی به بادشاه ظالم را زینه برای رسیدن به دنیا خواند، وقتی در زمانه سفیان رحمه الله وضع بدین گونه باشد پس در زمانه ما وضع چگونه خواهد بود. از الله عزوجل عافیت را می طلبیم، و از شر اهل زمان و تلبیس و فریبهای ایشان به الله عزوجل پناه می بریم. والله جل جلاله بر کسی رحم کند که گفته است: (شعر)

"مردمی که می بینی ایشان را شتاب کنندگان اند بسوی مجلسی که در آن انواع بدبختی و کفر وجود دارد بلکه در آن قانون نصارا بجز از نصی که در قرآن آمده حاکم است هلاکت باد برای شما ای جماعتی که حب و دوستی و رشوت بادشاه در قلب های شما آمیخته شده است"

شیخ الاسلام محمد بن سلیمان بسا اوقات سخنی را که از سفیان رضي الله عنه نقل گردیده تکرار می نمود: "کسیکه با مبتدعی همصحبت شود از یکی از سه زیان در امان نیست:

یا اینکه به سبب نشستن با صاحب بدعت سبب فتنه به دیگران می شود، چنانکه در حدیث وارد است: "کسیکه سنت و طریقه نیکی را در اسلام بجای گذارد پاداش آن نیکی و پاداش کسیکه به آن عمل نموده بدون اینکه از پاداش ایشان چیزی کم کرده شود برایش داده شود، و کسیکه سنت و طریقه بدی را در اسلام بجای گذارد گناه آن بدی و گناه کسیکه به آن عمل نموده بدون اینکه از گناه ایشان چیزی کاسته شود برایش داده می شود" رواه مسلم.

یا اینکه به سبب نشستن با ظالم چیزی از استحسان در قلبش پدید می آید که به سبب آن قدمش می لغزد و به سبب آن الله عزوجل او را در آتش جهنم داخل می کند.

یا اینکه می گوید: سوگند به الله چیزی که آنان می گویند پروا ندارم، زیرا من بر نفس خود مطمئن هستم، و نمی داند کسیکه به اندازه يك چشم زدن بر حفظ دین خود از جانب الله تعالی ایمن شود الله عزوجل دین را از وی می گیرد" الدرر السنية

وقتی این فتوی در مورد کسی باشد که با اهل بدعت بنشیند هرچند که بدعت شان سبب تکفیر نبوده چنانکه از بخشهای زیادی از سخنان ایشان معلوم است.. پس نشستن با مرتدین یعنی بندگان قانون و غیره چگونه

می باشد. به گفته وی که می گوید: "من بر خویشتن مطمئن هستم" غور نمایید، و چه تعداد از دعوتگران زمان ما به سبب این سخن و همانند آن سقوط نموده اند، از الله عزوجل سلامت از چنین گفتار را مسئلت می نمایم.

رکون به ستمگاران

به هر حال، الله عزوجل همه راه های نادرست و کج را که پیروان آن از ورای آن نصرت و یاری دین را خواب می بینند توضیح نمود. الله عزوجل توضیح نمود که در نزدیک شدن به ظالمان هیچگونه مصلحت دینی و پیروزی متوقع نیست. پس الله تعالی در سوره هود سوره پی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم را پیر کرد فرمود: ﴿ولا ترکونوا إلى الذین ظلموا فتمسکم النار وما لکم من دون الله من أولیاء ثم لا تنصرون﴾ [هود: ۱۱۳] «و به ستمگاران میل نورزید (ایشان را تکیه گاه خود نسازید) زیرا (با این کار) آتش شما را می گیرد و برای شما جز الله حامیانی نیست و درین حال به شما کمک نمی شود»، پس در عقب این مدافعه ها و راه های پیچیده نصرت دین الله و مصلحت دعوت وجود ندارد، هرچند که وهم گرایان آن را وهم نمایند. مگر اینکه رسیدن آتش از نظر آنها مصلحت دعوت خوانده شود. پس از خواب به هوش آی و به هر آواز و فریاد گوش فرامده. مفسرین در تفسیر فرموده الله تعالی ﴿ولا ترکونوا﴾ گفته اند: رکون عبارت از گرایش اندک را گویند. ابو العالیة گفته است: "هیچ گونه میل و گرایش در محبت و سخن ملائمه به ایشان نکنید". سفیان ثوری گفته است: "کسیکه دوات را برای کافران درست کند یا قلمی را برای آنان بتراشد، یا کاغذی را برای آنان بدهد در حکم مولات و دوستی با کفار شامل است".

شیخ حمد بن عتیق گفته است: "الله عزوجل شخصی را که به سوی دشمنان ولو اینکه به سخن نرم و ملائمه میلان کند به رسیدن آتش جهنم به وی ترسانیده است".

شیخ عبد اللطیف بن عبد الرحمن بعد از آنکه بعضی اقوال مفسرین را در ارتباط به معنای "رکون" ذکر نموده گفته است: "این وعید شدید برای کسیکه به سوی کافران میلان کند به این سبب است که گناه شرک نظر به تفاوت مراتب آن بزرگترین گناه است، علاوه بر آن وقتی گناه زشت تر از آن را که عبارت از تمسخر به آیات الله و کنار گذاشتن احکام و دستورات الهی و مسمی نمودن قوانین ضد و مخالف آن به عدالت، در حالیکه الله و رسول و مؤمنان می دانند که همه کفر، جهل و گمراهی است به آن افزوده شود، بالتاکید کسیکه اندکی عزت نفس داشته باشد و در قلبش بهره از زندگی موجود باشد، بخاطر الله، رسول، کتاب و دین او غیرت می کند و انکار و بیزاری شدید خود را از کافران در هر مجلس و محفل ابراز می نماید، و این عمل وی جهادی است که جهاد دشمن جز به آن حاصل نمی شود، پس اظهار نمودن دین الله و یاد کردن از آن، و بدگویی مخالفان و بیزاری از آنان را غنیمت شمار، و در باره وسایلی که مفضی به این مفسده عظیم می شود بیانیش، و در رابطه به نصوص شارع

که همه دلالت بر قطع وسایل و ذرایع می کند غور کن، و اکثر مردم هرچند که از کفر و کافران بیزار می جویند ولی با وصف آن به خدمت آنان کمر بسته اند و همدم آنان می شوند و به کمک آنان ایستاده اند و الله المستعان" الدرر السنیه جزء الجهاد صفحه ۱۶۱

شیخ محمد بن سلیمان می گوید: "برادران! از الله بترسید و به اصل، اول و اساس دین تان چنگ بزنید که شهادت لا إله إلا الله است، و معنا و مفهوم آن را بشناسید و آن را دوست بدارید، اهل آن را دوست بدارید، و آنان را برادران خود بسازید، هرچند که از نگاه نسب از شما دور باشند، و به طواغیت کافر شوید و با آنان دشمنی و بغض داشته باشید، و کسانی را که کافران را دوست می دارند یا از آنان دفاع می کنند یا آنان را تکفیر نمی کنند یا می گویند من با آنان کاری ندارم یا می گوید در باره آنان الله مرا مکلف ننموده با آنها نیز بغض و کینه داشته باشید، شخص مذکور به الله عزوجل نسبت دروغ کرده و گناه آشکاری را افترا نموده است، زیرا الله هر فرد مسلمان را به دشمنی و بغض کفار مکلف نموده است، و عداوت تکفیر و بیزارگی از ایشان را بر وی فرض گردانیده است، هرچند که ایشان پدران، فرزندان یا برادران مسلمانان باشند، از الله عزوجل بترسید و به این عقیده چنگ بزنید تا با پروردگار تان در حالی ملاقات کنید که چیزی را به او شریک مقرر نکرده اید" مجموعه التوحید

شبهه: ملت ابراهیم دعوت را رسوا میسازد و با سریت منافی است

در میان عمل نمودن به ملت ابراهیم و میان به کار بستن فعالیت های سری و پنهانی بخاطر نصرت و یاری دین هیچ منافاتی وجود ندارد. و موضوع مورد بحث ما به هیچ صورتی این سبب عظیمی را که پیامبر صلی الله علیه و سلم از آن استفاده می نمود رد نمی کند زیرا دلایل از سیرت و کارنامه های وی از شمار بیش است. لیکن باید گفت: بایست سریت در جایگاه حقیقی اش بکار رود. یعنی سریت در پلان گذاری و آمادگی، اما ملت ابراهیم و کفر ورزیدن به طواغیت و معبودان و قوانین باطل آنان چیزی است که شامل سریت نمی شود بلکه باید این عقیده را از روز نخست اعلان نمود چنانکه در گذشته این مطلب را توضیح نمودیم، و فرموده رسول صلی الله علیه و سلم "لا تزال طائفة من أمتي ظاهرین علی الحق" پیوسته طایفه ای از امتم بر حق ظاهر اند. بر همین مطلب دلالت می کند. اما پنهان نمودن این ملت بخاطر سازش با طواغیت و راه یافتن در صفوف ظالمان و رتبه گرفتن در وظایف آنان این چیزها از سنت و روش پیامبر ما محمد صلی الله علیه و سلم نمی باشد. بلکه از سنت و روش سازمان های منحرف است، کسانی که باید به ایشان گفته شود ﴿لکم دینکم ولی دین﴾ فشرده سخن اینک: دعوت ابراهیمی از نگاه تخطیط، پلان و آمادگی سری بوده و از نگاه دعوت و تبلیغ علنی می باشد.

این مطلب را به این دلیل عرض کردیم که بسی از آشوب گران یا کسانی که دعوت پیغمبران را درست نفهمیده اند از روی جهل و نادانی می گویند: این راه که شما مردم را بسوی آن دعوت می کنید باعث افشای گری می شود و پلانهای ما را برملا می کند و زودتر بر دعوت و ثمرات آن نقطه پایان می دهد.

باید نخست به ایشان گفت: این ثمرات و نتایج وهمی که شما انتظارش را دارید هرگز به پختگی و صلاح نمی رسد تا آنکه نهال آن بر طریقه و نهج پیامبر صلی الله علیه و سلم نباشد، البته واقعیت دعوت های عصر حاضر بزرگترین دلیل و گواه بعد از دلایل شرعی از ملت ابراهیم و دعوت انبیاء و مرسلین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین می باشد، زیرا آنچه امروز ما از آن رنج می بریم که عبارت از مشکل جهل و نادانی جوانان و خلط نمودن حق به باطل و روشن نبودن موقف و لاء و براء است، علت آن خاموشی و حق پوشانی علماء و دعوتگران است، و اگر ایشان حق را آشکارا بیان می کردند و مورد ابتلاء و امتحان قرار می گرفتند چنانکه حال پیغمبران بود بدون شك حق برای همه مردم واضح می شد و بدین وسیله حقگرایان از باطل گرایان جدا می شدند و پیغام های الهی به مردم رسانیده می شد و تلبیس که مردم بدان گرفتار اند به ویژه تلبیسی که در امور مهم و بزرگ درین زمان به وجود آمده از بین می رفت، و چنانکه گفته شده: "هرگاه عالم از روی تقیه و جاهل از روی جهل سخن گوید چه وقت حق ظاهر می شود" و هرگاه دین الله و توحید عملی و اعتقادی برای مردم روشن نشود. پس این دعوتگران کدام ثمره و نتیجه را انتظار می کشند؟

بزرگترین پیروزی همانا اعلان ملت ابراهیم است و دولت اسلامی وسیله برای تحقق ملت

ابراهیم است

محققاً اظهار توحید برای مردم و بیرون نمودن ایشان از تاریکی های شرک بسوی انوار توحید هدف بزرگ و مقصود اهم است هرچند که دعوت ها سرکوب کرده شوند و دعوتگران به مشکلات گوناگون مبتلاء گردند.

اسلام بدون مدافعه و گرفتار شدن به مصیبت ها غالب نمی شود ﴿ **وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ** ﴾ [البقرة: ۲۵۱] «و اگر الله يك گروه از مردم را بوسیله گروهی دیگر دفع نمی کرد، زمین واقعاً فاسد می گردید»، و بدین شیوه اعلامی دین الله و نجات مردم از اقسام مختلف شرک ممکن است، و این یگانه هدفی است که از جهت آن مصیبت ها دامنگیر انسان می شود و بر درب آن فداکاری ها انجام می یابد. در حقیقت دولت اسلامی وسیله بی بخاطر تحقق این غایه عظمی می باشد. و قصه اصحاب اخدود بهترین اندرز برای صاحبان خرد است، زیرا این پسر بچه دعوتگر و راستگو نه دولتی را برپا نمود و نه قدرتی را به نمایش گذاشت ولیکن توحید الله تعالی را بگونه بی شایسته اظهار نمود و دین حق را یاری بخشید و در راه آن به شهادت رسید، شهادتی که زندگانی در مقابل آن بی ارزش است، و چقدر با ارزش است قتل و حرق و تعذیب وقتی که دعوتگر به پیروزی اکبر

نایل گردد. درین وقت بودن و نبودن دولت یکسان است. مؤمنان هر چند که در آتش سوزانده شوند و خندق ها برای ایشان حفر شود ایشان پیروز و کامیاب اند زیرا دین الله غالب و برتر است. علاوه بر آن شهادت راه ایشان و بهشت مهمانخانه ایشان است.

بدین ترتیب خواهی دانست که سخن این گروه جاهل: "این راه بر موجودیت دعوت از ساحه پایان می دهد و قبل از بارور شدن میوه آن هلاک می شود" جهل و دروغ است، زیرا این دعوت همانا دین الله است که غلبه و پیروزی آن را وعده داده است هر چند که مشرکان و کافران آن را نپسندند، و این حقیقتی است که در آن شك وجود ندارد، و نصرت دین الله موقوف به این دروغگویان نیست، که با رفتن شان دین نیز برود و یا به هلاکت شان هلاک شود. الله تعالی فرموده است: ﴿وإن تتولوا يستبدل قوماً غيركم ثم لا يكونوا أمثالكم﴾ [محمد: ۳۸] «و اگر روگردان شوید بدل آرد گروهی دیگر را غیر شما باز نباشند آن جماعه مانند شما». ﴿یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینہ فسوف یأتی اللہ بقوم یحبہم ویحبونہ أذلة علی المؤمنین أعززة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل اللہ ولا یخافون لومة لائم ذلك فضل اللہ یؤتیه من یشاء واللہ واسع علیم﴾ [المائدة: ۵۷] «ای مؤمنان، اگر کسی از شما از دین خود بر گردد بزودی اللہ مردمی را خواهد آورد که او ایشان را دوست می دارد و ایشان او را دوست دارند (مردمی) با مؤمنان فروتن و برکفار سختگیر، در راه اللہ جهاد می کنند و هرگز از ملامت ملامتگران نمی ترسند، این فضل اللہ است، آن را به هر که بخواهد ارزانی می نماید، واللہ گشایشگر دانا است»، ﴿ومن یتول فإن اللہ هو الغنی الحمید﴾ [الحدید: ۲۴] «و هر که روگردان شود هر آینه اللہ همانست بی نیاز ستوده»، و این دعوت های انبیاء و پیروان ایشان بهترین گواه در ادوار زمان است. آنان نسبت به تمام مردم بیشتر به تکالیف و امتحان مبتلاء بودند ولی در نور دعوت های ایشان هیچ تأثیری رونما نگردید بلکه تکالیف در دعوت ایشان شهرت و برازندگی بیشتر به ارمغان آورد و تا امروز این تکالیف مشعل راه دعوت دعوتگران فی سبیل اللہ است، این سخن حقی است که در آن شك وجود ندارد.

اگر برخی دعوتگران ملت ابراهیم را اظهار نمایند به دیگران در عدم اظهار آن رخصت است

مطلب آخر که باید آن را شناخت اینست که اظهار نمودن عداوت و بیزاری از کفار و ابراز کفر به معبودان باطل ایشان در هر زمان مقتضای حال دعوتگر مسلمان واصل و اساس دعوت است. وحق گویی صفت پیغمبران و راه مستقیم و واضح دعوت است. و هیچ دعوتی به کامیابی نمی رسد و صلاح نمی پذیرد و هرگز دین الله غالب نمی شود و هیچگاهی مردم حق را نمی شناسند مگر اینکه به این قضیه التزام نموده واز آن متابعت کنند، ولی با وجود اینهمه

هرگاه جماعه از حقوقاریان به این وظیفه قیام نمایند حق مذکور از ذمه مستضعفان ایشان ساقط می شود، اما اینکه وظیفه مذکور کاملاً به فراموشی سپرده شود در حالیکه این وظیفه اصل اساسی در دعوت پیغمبران است این يك پدیده نوپیدا در اسلام بوده و با اسلام هیچ ربطی ندارد بلکه این پدیده در اذهان دعوتگرایان بروز نمود که دعوت شان از هدایت پیغمبر سرچشمه نمی گیرد و به عوض هدایت پیغمبر از سازمان های دیگر و روشهای که به هر حال معتقد به تقیه بوده و به مدهانت و سازش واقعی نمی گذارند و نفاق را گناه نمی پندارند. تقلید می نمایند.

این استثنای ما ناشی از خواهش نفس و تجارب عقل نبوده بلکه ناشی از نصوص شرعی زیادی است. و اگر شخص با فکر در سیرت پیامبر اسلام در زمانه استضعاف دقت کند این تقسیم بندی برایش به وضاحت روشن می شود. بگونه مثال به قصه پی مسلمان شدن عمرو بن عبسۀ سلمی که در صحیح مسلم ذکر یافته توجه نمایید، عمرو گفت: "إني متبعك" من متابعت و پیروی ترا می کنم، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: در همچو حالاتی متابعت و پیروی مرا کرده نمی توانی، آیا به حال من و حال مردم نمی بینی، ولیکن به سوی خانواده ات برگرد و هرگاه شنیدی که من غالب و پیروز شده ام در آن وقت بطرف من بیا. امام نووی رحمه الله گفته است: "معنای این کلام اینست که: به رسول الله صلی الله علیه وسلم گفتم من با تو در اظهار اسلام و اقامت با تو، متابعت ترا می کنم. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: تو توان این کار را نداری زیرا شوکت مسلمانان در حد بسیار ضعیف است و در مورد تو از آزار و اذیت کفار قریش هراس داریم، ولیکن اجر و پاداش خود را دریافته ای پس بر اسلام خود باقی بمان، و بطرف قومت برگرد و در همانجا بر سلامت دوام بده تا آن وقت که بدانی من پیروز شده ام در آن وقت بطرف من بیا..." رسول الله صلی الله علیه وسلم به وی اجازه فرمود که حالا دین خود را علنی نکند... زیرا دین الله عزوجل و دعوت پیامبر صلی الله علیه وسلم در آن وقت مشهور و معروف و علنی نبود، به دلیل فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم در عین همین حدیث "ألا تری حالی وحال الناس" آیا حال من و مردم را نمی بینی.

همچنان قصه پی مسلمان شدن ابو ذر غفاری دلیل و شاهد بر مطلب فوق است، رسول الله صلی الله علیه وسلم به ابو ذر گفت: "يا أبا ذر أکتتم هذا الأمر وارجع إلی بلدک، فإذا بلغک ظهورنا فأقبل..." ای ابو ذر سلامت را پنهان دار و بطرف وطنت برگرد، و هرگاه خبر پیروزی ما برایت رسید بسوی ما بیا. ولی با وجود این فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم ابو ذر به اساس اتباع و پیروی از سنت و روش رسول الله صلی الله علیه وسلم اسلام خود را پیش روی کفار علنی نمود و کفار او را تا اندازه لت و کوب کردند تا بمیرد و رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز این عمل او را رد نه نمود و نه از نصرت و یاری او دستبردار شد چنانکه دعوتگرایان این زمان می گویند: تو با این عملکرد خود سبب بروز فتنه و بدنامی دعوت می شوی، مصلحت دعوت را متضرر می سازی یا سیر صعودی دعوت را صد سال دیگر به عقب برگرداندی. او صلی الله علیه وسلم ازین گونه گفتارها مژده و پاك است. او صلی الله علیه وسلم تا روز قیامت الگوی همه مردم در این راه است. بناءً پنهان داشتن متابعت دعوت از طرف تعدادی از مستضعفان چیزی و اعلان و اظهار دین چیزی دیگر است، زیرا دعوت پیامبر اسلام چیز

مشهور و معروف و علنی بود، و همه می دانستند که اساس و محور اصلی آن کفر و ورزیدن به طواغیت آن زمان و توحید همه انواع عبادت برای الله عزوجل بود. و از عبادت غیر الله مردم را بیم می داد و با وسایل مختلف علیه آن مبارزه می کرد. و چیزیکه پیروان مستضعف او بدان محتاج گردیدند که عبارت از پنهان شدن از نظر دشمنان و هجرت کردن از وطن اصلی و هر اذیت و بیچارگی و ضعفی که به ایشان رسید همه به سبب وضوح دعوت و علنی بودن اساس آن بود، و اگر اندکی مداهنه و سازش از سوی ایشان به مشاهده می رسید چنانکه فرزندان این زمانه این عادت را دارند این همه آزار و اذیت به آنان نمی رسید.

فرق میان فریب دادن کافران در اثنای مواجهه و میان انحرافات کثیری از دعوتگران

وقتی این نکته را شناختی فایده بی مهم دیگری برایت روشن می شود، آن فایده این است: که فریب دادن کفار و پنهان شدن در میان صفوف آنان در هنگام رویارویی و کارزار در صورتیکه دین غالب و اصل دعوت مشهور باشد جایز است. در همچو حالات استدلال به حادثه بی قتل کعب بن اشرف و امثال وی درست است. اما اینکه اکثر دعوتگران عمر خود را در خدمت لشکر طواغیت ضایع می کنند گاهی از طریق دوستی و گاهی از راه مداهنه و سازش با ایشان زندگی می کنند و تا هنگام مرگ به خدمت آنان کمر بسته اند و حجت و دلیل شان این است که ما بخاطر دعوت و نصرت و یاری دین این کار را می کنیم. این شیوه ها در غرب و دعوت پیامبر صلی الله علیه و سلم و سنت و روش وی در شرق قرار دارد.

ملت ابراهیم در حقیقت تصادم آشکار صاحبان سلطان و نفوذ در این زمان است

و انحراف بسیاری از دعوتگران از ملت ابراهیم

از آنچه در بالا ذکر گردید به این نتیجه می رسیم که ملت ابراهیم علیه السلام یگانه راه دعوت صحیح و سالم است. راهی است که لازمه آن جدایی از دوستان و قطع کردن ها است. اما راه ها و منهج های پیچ در پیچ و کج و منحرف که پیروان آن می خواهند بدون اینکه از جایگاه ها و وظایف خود استغناء نشان دهند و بدون اینکه صاحبان قدرت را در خشم بیاورند. یا کاخ ها و زنان و رفاه و آسایش در میان خانواده ها و منازل و اوطان را از دست دهند دین الله را برپا کنند این طریقه به ملت ابراهیم هیچ تعلق ندارد هر چند که صاحبان این دعوت ها ادعاه کنند که ایشان بر نهج و روش سلف و انبیاء اند. سوگند به الله به چشم خود مشاهده نمودیم که چگونه ایشان به روی منافقان و ستمگاران بلکه به روی کفاری که با الله عزوجل و رسول صلی الله علیه و سلم مخالفت نموده اند اظهار سرور و شادمانی می کنند، این کار نه بخاطر اینست که به هدایت آنان چشم دوخته اند و به

دعوت آنان دلبسته هستند، بلکه از روی مدهانت و سازش و تایید باطل شان با آنان نشست و برخاست می کنند و برای آنان کف می زنند و بخاطر اعزاز و احترام آنان از جای خود می خیزند و به القاب خوب از آنان یاد می کنند. مثلاً به لقب جلالتمآب، پادشاه معظم، عالیقدر، امام مسلمین، امیر المؤمنین و غیره از آنان نام می برند با وجود اینکه آنان در برابر الله و رسول صلی الله علیه و سلم اعلان جنگ نموده اند. آری سوگند به الله عزوجل بعضی آنان را مشاهده نمودیم که صبحگاهان یا شامگاهان می روند دین خود را به کمتر از وزن بال مگس می فروشند، شامگاهان مؤمن بوده درس توحید می دهد و صبحگاهان به احترام قوانین کفری سوگند بجا می آورد و به بی عیبی قانون وضعی گواهی می دهد. و به سیاهی لشکر ستمگران می افزاید، و با آنان به روی خندان و زبان شیرین ملاقات می نماید با وصف آنکه شب و روز از نزد آیاتی که ایشان را از میلان به سوی ظالمان یا فرمانبری از آنان و رضایت از باطل آنان منع می کند مرور می نمایند.. مانند این فرموده الله تعالی: ﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فْتُمْسِكُمُ النَّارُ﴾ [هود: ۱۱۳] «و به ستمگران میل نورزید زیرا (با این کار) آتش شما را می گیرد»، و فرموده الله تعالی: ﴿وَقَدْ نَزَلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يَكْفُرُ بِهَا وَيَسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ...﴾ الآية [النساء: ۱۴۰] «واقعاً (پیش ازین) به شما (این حکم را) در کتاب نازل کرده است که هرگاه بشنوید که از آیات الله کفرورزیده می شود و به آن تمسخر صورت می گیرد، پس با ایشان (کسانیکه مرتکب این عمل می شوند) منشینید، تا اینکه به سخنی دیگر پردازند. (ورنه) شما هم درین حال مثل ایشان هستید».

شیخ سلیمان بن عبد الله در تفسیر فرموده الله تعالی ﴿إِنَّكُمْ إِذَا مَثَلْتُمْ﴾ می گوید: "آیت مذکور بر ظاهرش حمل می شود، آن اینکه هرگاه شخصی در مجلسی باشد که در آن به آیات الله عزوجل تمسخر و کفر ورزیده و در نزد کفاریکه تمسخر می کنند بدون اکراه و انکار بنشیند و از مجلس آنان نرود تا آنان در موضوع دیگری داخل شوند موصوف همانند آنان است یعنی کافراست هرچند که عمل آنان را مرتکب نشده کافر است.. "الدررالسنيه جزء الجهاد ص ۷۹"

و فرموده الله تعالی: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾ [الأنعام: ۶۸] «و هنگامیکه مردمی را می بینی که در باره بی آیات ما به سخنان اهانت آمیزی می پردازند از ایشان رو بگردان تا به بحثی دیگر پردازند».

حسن بصري گفته است: نشستن با کافران در هر دو صورت: در سخن دیگری فرو روند یا نروند برای وی جایز نیست، زیرا الله تعالی فرموده است: ﴿وَإِمَّا يَنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ [الأنعام: ۶۸] «و اگر گاهی شیطان (این مطلب را) از خاطرت فراموش میسازد پس چون بیاد تو آمد، با گروه ستمگران منشین»، و همچنان فرموده الله تعالی: ﴿وَلَوْلَا أَنْ تَبَتَّنَا لَقَدْ كَدْتُمْ تَرْكُنَ إِلَيْهِمْ شَيْئاً قَلِيلاً إِذَا لَأَذْنَاكَ

ضعف الحياة وضعف الممات ثم لا تجد لك علينا نصيراً ﴿ [الإسراء: ۷۴] «و اگر چنین نمی بود که ما ترا ثابت قدم گردانیدم نزدیک بود بسوی ایشان کمی تمایل نمایی آنگاه ترا دو چند (عذاب) دنیا و دو چند (عذاب) مرگ می چشاندیم و در برابر (عذاب) ما برای خود مددگار نمی یافتی».

* شیخ سلیمان بن عبد الله می گوید: "وقتی به اشرف مخلوقات رسول الله صلی الله علیه وسلم این خطاب باشد به دیگران چگونه خواهد بود؟" الدرر جز الجهاد ص ۴۷

﴿ والذین هم عن اللغو معرضون ﴾ [المؤمنون: ۳] «آنهایکه از سخن بیهوده اعراض می کنند»، و ﴿ والذین لا یشهدون الزور وإذا مروا باللغو مروا کراماً ﴾ [الفرقان: ۷۲] «آنانیکه گواهی ناحق نمی دهند (و بکار باطل حاضر نمی شوند) و چون با لغو و کار بیهوده ای برخوردند از آن بروش بزرگوارانه ای در می گذرند».

و بدین پندار اند که بر طریقه و روش سلف هستند، در حالیکه سلف از دروازه های سلاطین و پادشاهان و وظایف آنان در زمانه صاحبان شریعت و هدایت نه در زمانه های ظلم و تاریکی ها خود را دور نگه میداشتند.. سوگند به الله عزوجل، نه شمشیری بر گردن های ایشان نهاده شده و نه از پاهای شان آویخته شده اند و نه به آن مجبور کرده شدند. بلکه این کار را به اختیار خود کردند و مال و دولت فراوان به ایشان بخشیدند. و به ایشان حقوق دیپلماتی دادند. به الله از هوای نفس و کوری دیده ها پناه می بریم. کاش آن را چنین اعلان می کردند و می گفتند: ما این کار را از روی حرص به دنیا کردیم. بلکه می گویند: بخاطر مصلحت دعوت و یاری دین این کار را کردیم.. ای مساکین آیا بر ما مستضعفان خنده می کنید؟! ما و امثال ما که مالک رساندن نفع و ضرر به شما نیستیم. یا بر جبار آسمانها و زمینها، ذاتی که هیچ چیزی مخفی بر وی پنهان نمی ماند، ذاتی که رازها و نجوا های شما را می داند.

ما بارها از ایشان شنیدیم که مخالفین خود را به کم فکری و بی تجربگی متهم می کنند، می گویند: ایشان در مسئله دعوت از حکمت کار نمی گیرند و در چیدن میوه دعوت از بی صبری کار می گیرند، و واقعیت بین نمی باشند، و در سیاست و برداشت های شان کمی و کاستی وجود دارد. این مساکین نمی فهمند که ایشان با این گفتار خود اشخاص معین را متهم نمی کنند، بلکه با این گفتار خود تمام انبیاء و به ویژه ملت ابراهیم را متهم می کنند. ملتی که از مهمترین وظایف شان اظهار بیزاری از دشمنان الله و کفر ورزیدن به ایشان و به طریقه های انحرافی ایشان و اظهار بغض و عداوت از منہج های کفری ایشان است. ایشان درک نکرده اند که این سخنان ایشان مقتضی این است که ابراهیم علیه السلام و مؤمنانی که با وی بودند حکمت دعوت را نداشتند و از واقعیت دور بودند. و ایشان در امر دعوت از افراط گرایی کار می گرفتند. این سخنان را در حالی می گویند که الله تعالی ابراهیم علیه السلام و همراهان مؤمن او را تزکیه نموده و امت محمد صلی الله علیه وسلم را به اقتدا از آنان دستور داده است.. ﴿ قد کانت لکم أسوة حسنة فی ابراهیم والذین معه ﴾ [المتحنة: ۴] «هر آینه هست شما را پیروی نیک در ابراهیم و آنانکه همراه او بودند» و فرموده است: ﴿ ومن أحسن دیناً ممن أسلم وجهه لله وهو محسن و اتبع

ملة ابراهیم حنیفاً واتخذ الله ابراهیم خلیلاً ﴿ [النساء: ۱۲۵] » و کیست نیکوتر در دین (خود) از کسی که تمام هستی خویش را به الله تسلیم کرده و (در عین حال) نیکو کار نیز هست و از آیین خالص و پاک ابراهیم پیروی می کند و الله ابراهیم را (بحیث) دوست گرفت»، و الله تبارک و تعالی ابراهیم را از سفه و بی خردی مزره قرار داده وی را به رشد و راهیابی توصیف نموده می فرماید: ﴿ ولقد آتینا ابراهیم رشده من قبل وکنا به عالمین ﴾ [الأنبیاء: ۵۱] «و بدون شک، ما به ابراهیم از پیش (وسیله) رشد او را داده بودیم و از (احوال او) خبر داشتیم» بعد از آن از دعوت وی ذکر به عمل می آورد، بلکه الله تبارک و تعالی توضیح نمود که از ملت ابراهیم جز انسان بی خرد و احمق کسی دیگری از آن روی نمی تابد. شخص بی عقل و نادان که از حکمت دعوت و روشن بودن تصورات و درستی منهج و مستقیم بودن راه فاصله زیادی دارد.

ابتلاء سنت الله عزوجل با کسی است که ملت ابراهیم را آشکار میکند

بدان، الله عزوجل من و ترا بر راه مستقیم خود ثابت قدم نگهدارد، این بیزاری و عداوتی که ملت ابراهیم مقتضی اعلان و اظهار آن در برابر کافر و معبودان آنها است به فدا کاری و قربانی زیادی ضرورت دارد.

باید بدین گمان نباشید که این راه به گلها و خوشبویی ها یا به راحت و آسایش فرش کرده شده، بلکه سوگند به الله عزوجل این راه به سختی ها و ابتلاءها پیچانیده شده است. ولیکن پایان آن مشک و عنبر، راحت و خوشبویی و رب راضی و خوشنود است. ما هیچگاه محنت و تکلیف را برای خود و یا برای مسلمانان نمی خواهیم، مبتلا شدن به تکالیف و سختی ها سنت الله عزوجل در این راه است، تا بدین وسیله ناپاک از پاک جدا گردد، و این راهیست که پیروان هوا و قدرت آن را نمی پسندند زیرا این کار با واقعیت ایشان سازگار نیست، و این کار بیزاری صریح از شرکیات و کفریات ایشان است. اما رهروان راه دیگر غالباً در رفاه و آسایش زندگی بسر می برند و به دنیا تمایل بی حد دارند و آثار تکلیف و سختی در ایشان ظاهر نمی باشد، زیرا شخص به اندازه دینش دچار تکالیف و آزمون قرار می گیرد، و پیغمبران از همه بیشتر مورد امتحان و آزمون قرار می گیرند و در درجه دوم و سوم کسانی که بیشتر به ایشان شباهت دارند در آزمون قرار می گیرند. و پیروان ملت ابراهیم نسبت به سایر مردم بیشتر مورد امتحان قرار می گیرند زیرا در دعوت شان روش پیغمبران را در پیش می گیرند. چنانکه ورقه بن نوفل به پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت: "هیچ انسانی همانند این چیزی را که تو آورده ای نمی آورد مگر اینکه با وی دشمنی ورزیده شود" این حدیث را بخاری روایت نموده است.

دشمنی بامردم وجدای از آنها از لوازم این راه است

اگر در زمانه ما دقیق شوی، کسیکه بدین گمان باشد که به شیوه پیغمبر علیه السلام دعوت می کند و ادعا داشته باشد که بر نهج و خط سیر او روان است، و باطل گرایان و صاحبان قدرت و شوکت با اودشمنی نمی ورزند، بلکه با اطمینان و خاطر آسوده در میان آنان زندگانی می کند. به حال اوبین. یا اینکه راه راست را گم کرده. چیزی را نیاورده که با آورده پیغمبر صلی الله علیه وسلم مطابقت داشته باشد و راه های کج و پیچ در پیچ را انتخاب نموده است. یا اینکه در ادعای خود دروغگوی است، لباسی را پوشیده است که شایسته و اهل آن نیست و یا فریفته رأی خود است. و یا دنیای به اومی رسد و چیزی را که ورقه بن نوفل به پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت هنگامیکه اصحاب با او بیعت نمودند در نفس های شان جا داشت، چنانکه اسعد بن زرارة رضي الله عنه به پا خاست و یاران پیغمبر را وعظ نموده گفت: "مهلت دهید ای اهل یثرب، محققاً بیرون نمودن او امروز به معنای مقاطعه نمودن با همه عرب است، یا به معنای کشته شدن اشراف شما توسط شمشیر است، یا شما مردمی خواهید بود که به این کار صبر می کنید، آن را اختیار کند و پاداش شما بر الله عزوجل است، و یا شما مردمی خواهید بود که در مورد خویش خوف و هراس دارید پس آن را بگذارید، این را واضح کنید و این کار برای شما نزد الله تعالی عذر تلقی خواهد شد" این حدیث را امام احمد و بیهقی روایت نموده اند.

اختیار عزلت و گوشه نشینی بهتر از دعوت منحرفانه است

به این گفتار اسعد بن زرارة غور نمائید، در ایام ما که هر کس و ناکس لباس دعوت و دعوتگران را به تن نموده به سخن اسعد بسیار نیاز مبرم داریم، پس بسوی نفس خود برگرد و آن را وزن کن، و این راه بر او پیش کن و بر تقصیری که از اوبه عمل آمده محاسبه کن، یا از جمله مردمی هستی که بر دشواری های این راه صبر می کنند، پس آن را با حشش اختیار کن و از الله عزوجل می طلبیم که ترا در مقابل ابتلاء و امتحانی که به دنبال آن می آید ثبات و استقامت نصیب فرماید. یا اینکه از جمله مردمی خواهی بود که در باره نفس های خود خوف و هراس دارند و خود را قادر به قیام و ورزیدن به این ملت نمی بینند، درین صورت از پوشیدن لباس دعوتگران پرهیز و دروازه منزلت را ببند، و مواظب خودت باش. یا به دره پی از دره ها با چند رأس گوسفندی پناه ببر.. سوگند به الله چنانکه اسعد بن زرارة می گوید، این کار برای عذر شایسته تر نزد الله تعالی است، آری این کار برای نزد الله تعالی بهتر است از اینکه بر خود و دیگران تمسخر کنی، زیرا تو توان این را نداری که به ملت ابراهیم قیام ورزی.. سوگند به الله کسیکه از مردم کناره می گیرد و در وادی پی از وادی ها با چند رأس گوسفندی زندگی بسر می کند در آن وقت بهتر و خوبتر است.. شاعری درین مورد چه خوب سروده است:

"حاموشی از سخن چاپلوسی که قلبش ناپاک و سخنانش پاکیزه می باشد بهتر است. او کسی است که بعد از شناختن حقیقت بسوی کسی میلان نموده که هر انسان ظالم و متکبر را خوشنود می سازد. ای مردم! از سخنان

کسانی که درین روزها سخنان خود را تر و تازه بیان می کنند در شگفت مشوید بر منبرها بلند شدند و صفحه های کاغذ را سیاه نمودند و در اکثر محافل پیشقدمی نمودند سوگند به الله حقیقت و سخن هدایت را بیان نکردند و نه از چیزهای مهلك پرده برداشتند چگونه کسی که در پیوندش با ظلم و شهوات علاقمند است بسوی حقیقت اشاره کند ای مردم نصیحت من برای شما اینست که درین عصر به زیاد نمودن به پوره کردن کششهای نفس چشم مدوزید"

آیا تقصیر صادقان در این است که در ارتش، پلیس، مجلس های سنا و پارلمان های کفری و سایر وظایف که به سیاهی ظالمان می افزاید چنانکه شما داخل شده اید ایشان داخل نشده اند، یا تقصیر ایشان در این است که در مجالس بی حیایی که در پوهنتون ها، انستیتوت های مختلط و مکتب های فاسد برگزار می گردد که شما به حجت اینکه مصلحت دعوت است در حالیکه نمی توانید دین حق را در آن اظهار نمایند شرکت می کنید و ایشان در آن شرکت نمی کنند. و کسانی که به فرموده پیامبر اسلام که امام احمد و امام ترمذی و غیره آن را روایت نموده اند استدلال می نمایند، رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند: " المؤمن الذي يخالط الناس ويصير على أذاهم أفضل من المؤمن الذي لا يخالط الناس ولا يصير على أذاهم " مؤمنی که با مردم می آمیزد و در برابر اذیت و تکلیفی که به وی می رسد صبر می کند از مؤمنی که با مردم نمی آمیزد و بر تکلیف و اذیت آنان صبر نمی کند به مراتب بهتر است.

ما به این داعیان دروغین می گوئیم: این حدیث در شرق قرار دارد و شما از آن در غرب هستید، بخاطر اینکه آمیزش با مردم باید طبق سیرت و طریقه پیامبر صلی الله علیه وسلم باشد، نه به اساس آراء و خواهشات و شیوه های دعوت بدعتی شما. اگر به اساس سیرت و طریقه و رهنمود های اوصالی الله علیه وسلم باشد اذیت توأم با پاداش برای شما داده می شود، و اگر چنین نباشد پس کسیکه به اساس ارشاد و طریقه رسول الله صلی الله علیه وسلم دعوت نمی کند چگونه امید اجر و پاداش را می برد در حالیکه يك شرط بزرگ از شروط قبول عمل که عبارت از اتباع پیامبر است افعال شده است، کسیکه عداوت و دشمنی خود را با فاسقان و فاجران اظهار نمی کند این کدام اذیتی است که با آن روبرومی شود. بلکه با آنان می نشیند و باطل آنان را تایید می کند و هرگاه حرمت الله تعالی پایمال گردد برای يك لحظه هم غمگین و خشمگین نمی شود، و حجت و دلیلش اینست که نرمی و موعظه حسن در دعوت ضروری است، و باید مردم از دین متنفر نشوند، و مصلحت دعوت ایجاب چنین روشی را می کند. در حالیکه نمی دانند با این ابزار نرم و حکمت مزعوم شان ملت ابراهیم را از اساس ویران می کنند.

شیخ عبد اللطیف بن عبد الرحمن در یکی از نامه های خود در کتاب الدرر السنية حین بحث از تبلیغ علی دین و امر به معروف و نهی از منکر می گوید: "ترك بيان دين بر سبيل تملق وهم زیستی با فاسقان و امثال آن که بعض جاہلان آن را انجام می دهند ضرر و گناه آن بزرگتر است نسبت به اینکه به مجرد نادانی ترك کرده شود، زیرا این گروه بدین عقیده اند که رسیدن به زندگانی عالی جز بدین طریق حاصل نمی شود و درین کار مخالفت پیغمبران و پیروان آنان را نموده اند و از راه و طریقه آنان خارج شدند، زیرا ایشان خردمندی این را می دانند که باید

همه افشار و طبقات مردم را راضی کنند و با آنان از در صلح و آشتی پیش آیند و محبت و دوستی آنان را جلب کنند، علاوه بر اینکه رسیدن به این راه مشکل است، در حقیقت اینها همه خواسته های نفس و تن پروری و فروگذاری دشمنی بخاطر الله عزوجل و فرار از تحمل اذیت و تکلیف در راه الله است، و در حقیقت این خود هلاکت تدریجی است، چون کسیکه در راه الله موالات و دوستی نکند و در راه اعداوت و دشمنی نورزد طعم و مزه ایمان را نچشیده است، عقل کامل آنست که انسان را به رضا و خوشنودی الله و رسول پیوست کند، و این مرام وقتی بدست می آید که بینی دشمنان الله به خاک مالیده شود و به خوشنودی او برتری داده شود، و زمانی که حرمت او پایمال می گردد خشم خود را اظهار کند. و خشم بر دشمنان الله تعالی از حیات قلبی به وجود می آید، و هرگاه حیات و غیرت و تعظیم و به خشم نیامدن و نفرت نکردن از قلب انسان نابود شود و در معاملات، دوستی و دشمنی خود میان پاك و ناپاك تفرقه نکنند پس کدام خیر در قلب وی باقی می ماند" جزء الجهاد صفحه ۳۵.

وعده بی نیز وجود دارند که به جوانانی که از ایشان متابعت می کنند تمسخر و ریشخند می کنند و گوشه نشینی را به طور مطلق محکوم می کنند و نصوصی که درین باره به ثبوت رسیده آن را رد می نمایند. و به شعر این مبارك رحمه الله که قصیده بی را فضیل بن عیاض فرستاده بود زمزمه می کنند:

(ای عابد حرمین اگر به حال ما بنگری محققا خواهی دانست که تو عبادت را بازیچه قرار داده ای کسیکه رخسارش را توسط اشکهایش رنگین کند لیکن ما حلقوم های خویش را به خون های مان رنگین می کنیم) اگر عابد حرمین این دعوتگران را ببند و دعوت تحریف شده شان را مشاهده نماید شاید بگوید: "شکر می گویم الله عزوجل را که مرا از آنچه شما را به آن مبتلا نموده نگهداشته و مرا بر مخلوقات زیادی فضیلت و برتری داده است"

من می گویم: در بین دعوت ما و طریقه های شما و جهاد عبدالله بن مبارك فرسنگ ها راه فاصله وجود دارد بلکه اگر این مبارك ایشان را ببیند خواهد گفت:

"ای عابد حرمین اگر ایشان را ببینی شکر الله را خواهی گفت که مشغول به عبادت مشغول بوده از ایشان غائب هستی کسیکه به ارشادات و طریقه پیغمبر دعوت نمی نماید او شخص جاهلی است که دین خود را بازیچه قرار داده است"

همانا ملت ابراهیم راه پیروزی است

آری.. عمل به ملت ابراهیم هزینه هنگفتی دارد. ولیکن نصرت دین الله و کامیابی بزرگ بدان بسته است.. و توسط همین ملت مردم به دودسته تقسیم می شوند. گروه ایمان، و گروه کفر، فسق و عصیان. و توسط این ملت دوستان رحمن از دوستان شیطان تفکیک می شوند. و دعوت انبیاء به همین سان بود. این وضعیتی امروزی که صالح

همراه شریر با هم آمیخته است در آن زمان نبود، عصری که کسانی که ریش دارند و ملتزم اند با اهل فسق و فجور همنشین می شوند و آنان را تقدیر و احترام می کنند و آنان را بر اهل تقوا و صلاح ترجیح می دهند. گروه ایمان بغض و کینه خود را با اشکال مختلف در برابر کافران اظهار می دارند. بلکه دعوت شان بیزاری علی از اقوام شان بود که از شریعت الله تعالی اعراض دارند، و دشمنی آشکارا با معبودان باطل شان بود، همراهی با آنان در نیمه راه مبارزه و تملق و مجامله در تبلیغ شرع الله عزوجل ممکن نیست..

به سخنان نوح علیه السلام که در دورنمای زمان به قوم خود خطاب می کند و از قهر و طغیان آنان هراس ندارد گوش فرا ده.. می گوید: ﴿یا قوم این کان کبر علیکم مقامی و تذکیری بآیات الله فعلی الله توکلت، فاجمعوا امرکم و شرکاءکم، ثم لا یکن امرکم علیکم غمۃ ثم اقصوا اِلی ولا تنظرون﴾ [یونس: ۷۱] «ای قوم من، اگر بر شما موقف من و اینکه من به شما آیات الله را یاد آوری می کنم گران تمام می شود پس من به الله توکل کردم شما (در زمینه) موافقت خود و شریکان خود را فراهم آرید. تا امر شما بر شما پوشیده نماند و سپس حکم خود را در باره بی من صادر کنید (به زندگی من خاتمه دهید) و مرا (هیچ) مهلت ندهید».

آیا شخص مداهن و چاپلوس همانند این سخن را می گوید. و به گفته سید قطب رحمه الله: "این تحدی آشکارا و تحریک برانگیز را کسی می گوید که هر دو دست وی از قوت و نیرو مالا مال باشد و از ساز و برگ خود مطمئن باشد، تا دشمن خود را به سخنان تحریک برانگیز ترغیب کند که بر وی یورش برد، پس در عقب نوح کدام قوت و ساز و برگ وجود داشت؟" الله با وی بود، والله از نگاه هدایت و نصرت بسنده است الله عزوجل جلاله در آغاز آیات مذکوره پیغمبر خود را دستور داد که این آیات را به قومش تلاوت کند، فرمود: ﴿واتل علیهم نبأ نوح إذ قال لقومه...﴾ [یونس: ۷۱] «بر ایشان داستان نوح را بخوان چون به قوم خود گفت..».

و به سرگذشت هود علیه السلام بین، با قوم که از نگاه قوت و گرفت از همه مردم سختتر بودند به تنهایی روبرو می شود. ولیکن با ثبات همچو کوه ها یا سختتر از آن. به سخنان او گوش فرا ده که بیزاری خود را از کافران واضح و روشن اعلان می کند و سخنان جاودان خود را به سمع آنان می رساند: ﴿إني أشهد الله وأشهدوا أني بريء مما تشركون، من دونه، فکیدون جميعاً ثم لا تنظرون﴾ [هود: ۵۵] «من الله را گواه می آورم و شما گواه باشید که من واقعاً از آنچه شما شرک می آورید، بیزارم به جز وی، پس همه شما در حق من دسیسه بچینید، سپس به من مهلت ندهید».

این سخنان را به تنهایی خود به ایشان می گوید: با این تعداد انبوهی که هستید و با این لشکر و سپاهی که دارید و با این معبودان باطل که همراه شما هست علیه من توطیه **چینید**. ﴿إني توکلت علی الله ربي وربکم ما من دابة إلا هو آخذ بناصيتها إن ربي علی صراط مستقیم﴾ [هود: ۵۶] «بیگمان من بر الله رجم و رب شما توکل کردم، هیچ جاننداری نیست مگر آنکه الله از موی پیشانی آن می گیرد بیگمان، پروردگار من به راه راست است».

به کسانی که به سخنان سید قطب رحمه الله دهان کج می نمایند

به آنانی که به سخنان سید قطب رحمه الله دهن کجی می کنند، به آن استناد می کنند و در عین زمان به طواغیت که از شرع الله اعراض می کنند توسل می جویند تا به ایشان اجازه بدهند که بخشی از شرع الله را در مورد تعدادی از قضایا حاکم سازند، یا به ایشان اجازه دهند که امور دعوتی را پیش برند، یا بخاطر دست یافتن به يك تعداد چوکی ها در مجالس شرك (پارلمانها). این سخنان سید رحمه الله را که پیرامون آیات مذکور نگاشته متوجه ایشان می نماییم. سید رحمه الله می گوید: "این يك جنبش بیزاری از قومی بود که خودش منسوب به آنان است، و برادر آنان بود، جنبش خوف و ترس از باقی ماندن در میان آنانی بود که راهی غیر راه الله را انتخاب نموده بودند. جنبش جدایی میان دوحزبی بود که هرگز با هم یکجا نمی شوند. هود بر اینکه از قوم خود بیزار بوده و از ایشان جدا و یکسوی است ربش را گواه می آورد. و خود آنان را نیز بر این مسئله (بیزاری) گواهان می گیرد تا در نفس های آنان ذره بی شبهه باقی نماند که وی از ایشان متنفر و بیزار است و این اندیشه نباشد که وی از جمله ایشان است!

انسان وقتی سیرت مردی را می خواند که در برابر مردمی که به معبودان ساختگی خود به این حد اعتماد دارند و این مرد عقاید و باور های دیرینه آنان را به باد انتقاد می گیرد و آن را می کوبد و وحشت آنان را با تخطی های گوناگون تحریک می کند در حیرت فرومی رود، و نه از ایشان مهلت می خواهد تا همانند آنان آمادگی خود را بگیرد و نه آنان را زمانی ترك می کند تا خشم و غصه شان فروکش کند. محققاً دعوتگران در هر زمان و مکان نیاز دارند تا در برابر این موقف درخشان مکث طویل نمایند. یگانه شخصی که جز تعداد اندکی از مردم به او ایمان نیاورده اند، با کسی مواجه می گردد که سرکش ترین و ثروتمند ترین مردم روی زمین است، با مردم روبرومی شود که از نگاه مدنیت مادی آن زمان از همه پیشرفته تر بودند. با مردم سرکش و متکبری مواجه شدند که بدون رحمت و مهربانی به ظلم دست می زنند، کسانی که نعمت های دنیا ایشان را مست و مغرور ساخته بود، کسانی که شرکت ها و فابریکات ساختمانی ایجاد می کردند به امید اینکه جاودان بمانند. اما ایمان به الله، اعتماد به وعده بی او و اطمینان بر نصرت او چیزی دیگر است.. ﴿إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ، مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا، إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [هود: ۵۶].. این عناصر خشن و قوی از قوم هود علیه السلام جزئی ازین جنبندگان بودند که الله تعالی از پیشانی شان گرفته به قوت خود آنها را مقهور ساخت. پس هود علیه السلام چه خوف و هراسی ازین جنبندگان داشته باشد در حالیکه اگر این جنبندگان بر وی مسلط شوند به اجازه و فرمان رب مسلط می شوند" به نقل مختصر از تفسیر فی ظلال القرآن.

اینچنین بود احوال پیغمبران صلوات الله وسلامه عليهم با اقوام معاند و سرکش شان. و اینچنین بود دعوت ایشان، نزاع و کشمکش همیشگی علیه باطل، و بر ملا بودن دعوت، و اعلان عداوت و بیزاری.. و هرگز به ثبوت نرسیده که آنان در راه دعوت مدهانه یا رضایت از باطل یا همراهی با آن را در نیمه راه دعوت قبول کرده باشند. ازینرو دشمنی حق گرایان با باطل گرایان و جدایی از آنان تاریخ دیرینه دارد، الله عزوجل از روزگاری که آدم علیه السلام را به زمین فرود آورد تا امروز این دشمنی ادامه دارد.. والله عزوجل آن را در قدر و شرع خواسته بود تا دوستان او از دشمنانش متمیز شوند، تا حزب الله از دشمنش فرق شود و ناپاک از پاک جدا گردد و از مؤمنان شماری را شهدا بگیرد. الله تعالی فرموده است: ﴿ اَهْبَطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوًّا ﴾ [الأعراف: ۲۴] «فرود آید در حالیکه بعضی شما دشمن بعضی دیگر می باشید»، سنت الله همین است و همین راه را کاروان همه پیغمبران پیموده اند و چنانکه قبلاً شناختی این دین ایشان بود، الله تعالی فرموده است: ﴿ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ ﴾ [الأنعام: ۱۱۲] «همچنین برای هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم ، ﴿ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ ﴾ [الفرقان: ۳۱] «و بدینگونه برای هر پیامبری دشمنی از میان مجرمان قرار دادی»، الله عزوجل داستان و سرگذشت شماری ازین پیغمبران را به ما بیان نموده که با دشمنان شان چگونه برخورد می نمودند و از سرگذشت تعدادی از ایشان ذکر به عمل نیاورده... همچنان حدیثی متفق علیه را که ابوهریره رضی الله عنه روایت نموده پیامبر صلی الله علیه وسلم فرموده اند: (... وَالْأَنْبِيَاءُ أَوْلَادُ عِلَاتٍ..) "پیغمبران اولاد از يك پدر اند" این بدان مفهوم است که اساس دین، دعوت و طریقه انبیاء عليهم السلام یکی بوده و اختلاف ایشان در فروع است.

دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم اتباع ملت ابراهیم و آشکار کردن آن است

و اینچنین در وصف خاتم انبیاء محمد صلی الله علیه وسلم آمده است که او "میان مردم تفرقه و جدایی آورد"، او صلی الله علیه وسلم بخاطر اتباع و پیروی از ملت ابراهیم علیه السلام فرمان الله تعالی را اجابت نمود و از شرك و پیروان شرك لحظه بی خاموش نشست و نه با آنان تملق و مجامله نمود.. حتی هنگامیکه در مکه بود با وجود اینکه اتباع و پیروانش بسیار اندک بودند و در حالت ضعف و ناتوانی شدید بسر می بردند بیزاری خود را از کفار و معبودان باطل شان اعلان می کند و به کفر آنان تصریح می نماید و از دین آنان بیزاری می جوید: ﴿ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ. لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ. وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ. وَلَا أَنَا عَابِدٌ مَا عَبَدْتُمْ. وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَلِي دِينٌ ﴾ [الکافرون: ۱-۶] «بگوای کافران عبادت نمی کنم آنچه شما می پرستید و نه شما عبادت می کنید آنچه من عبادت میکنم و نه من عبادت خواهم کرد آنچه شما عبادت میکنید و نه شما عبادت خواهید کرد آنچه من عبادت میکنم شما را دین شماست و مرا دین من است».

و به آنان صراحتاً گفت: من بر طریقه ابراهیم ثابت و استوار هستم و از کسیکه با آن مخالفت نماید بیزارم و من از جماعه مؤمنانی هستم که با کفار و دین شان دشمنی می ورزند: ﴿ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأَمْرٌ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ [یونس: ۱۰۴] «بگو: ای مردم، اگر شما در مورد دین من در شک هستید، من آنانی را که شما بجز الله می پرستید نمی پرستم ولیکن من الله را می پرستم که شما را می میراند و مامور شده ام که از مؤمنان باشم». و می فرماید: ﴿ وَإِنْ كَذَبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلِكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴾ «اگر ترا تکذیب کردند به ایشان بگو: عمل من برای من است و عمل شما برای شما، از آنچه من می کنم شما بیزارید و از آنچه شما می کنید من بیزارم» و در هنگام تعلیم به مؤمنان می فرماید که باید چنین بگویند: ﴿ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ ﴾ [الشوری: ۱۵] «الله رب ما ورب شماست برای ما اعمال ما برای شما اعمال شما (هر کدام ما و شما از نتیجه بی اعمال خویش برخوردار می شویم)».

در حدیث صحیحی که ابوداود و دیگران آن را روایت نموده اند آمده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم به یکتا از یاران خود فرمودند: " إقرأ ﴿ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴾ ، ثم نم علی خاتمها فإنها براءة من الشرك " ﴿ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ﴾ را بخوان، و در پایان آن بخواب، زیرا این سوره بیزاری از شرك است). و در کتاب "أسباب نجات السؤل من السيف المسلول" آمده است که فشرده آن چنین است: "محققاً کلمه اخلاص (لا إله إلا الله) به شروط سنگینی مقید کرده شده است، امام حقگرایان ابراهیم علیه السلام به گفتن آن اکتفا نمود بلکه با معبودان باطل دشمنی خود را ثابت نمود. چنانکه الله تعالی از وی بدین گونه حکایت می کند: (أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ فَإِنَّمَا عَدُوِّي إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ) [الشعراء: ۷۷] «گفت: آیا ندید آنچه را شما و پدران و پیشینیان شما می پرستیدید؟ همانها همه به من دشمن اند، مگر رب عالمیان»، و معنای (لا إله إلا الله) همین است چنانچه در جای دیگری می فرماید: ﴿ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينُ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴾ [الزخرف: ۲۸] «و به یاد آورید که ابراهیم به پدر خویش و قوم خویش گفت: واقعاً من از آنچه شما می پرستید بیزارم، مگر آن ذاتی را که مرا آفریده و او یقیناً مرا رهیاب می سازد، و او این (دعوت یکتا پرستی) را در (میان) اولاد خویش سخنی پایا قرار داد تا باشد که ایشان (به الله) رجوع کنند»، ابراهیم علیه السلام که امام پیغمبران خوانده می شود این طریقه را به پیروان خود به گونه میراث از خود بجا گذاشت، هر پیغمبر از پیغمبر دیگر آن را به میراث بردند، و هنگامیکه پیغمبر ما محمد صلی الله علیه وسلم مبعوث گردید الله عزوجل او را نیز به گفتن این قول چنانکه پدر ما ابراهیم گفته بود امر فرمود و به این مفهوم سوره بی کاملی را نازل کرد که عبارت از سوره بی الكافرون است "مجموعه التوحید

وقتی این سوره نازل شد رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را در ملاً عام قراءت نمود و هرگز آن را کتمان نکرد و بخاطر آن آزار و اذیت های فراوان از طرف کفار به او و به یاران فداکارش رسید و ایشان از صبر و تحمل

کار گرفتند و برای يك لحظه هم با آنان مدهانه و سازش نکردند، و پیوسته مؤمنان را تلقین به ثبات و استقامت می نمود و آنان را به وعده الله و جنت های جاویدان وعده می داد، و از صبر و ثبات مواقف مؤمنان امت های پیشین به ایشان یاد آوری می نمود مثلاً می گفت: "صبراً آل یاسر فإن موعدکم الجنة" رواه الحاکم و غیره. (ای خانواده یاسر صبر را پیشه کنید محققاً جای ملاقات شما بهشت است).

همچنان به خباب گفت: (قد کان من قبلکم يؤخذ الرجل فيحفر له في الأرض فيجعل فيها، ثم يؤتى بالمنشار فيوضع على رأسه فيجعل نصفين، ويمشط بأمشاط الحديد ما دون لحمه وعظمه ما يصدّه ذلك عن دينه، والله لیتمن الله تعالی هذا الأمر حتى یسير الرّاکب من صنعاء إلى حضرموت فلا یخاف إلا الله والذئب علی غنمه، ولكنکم تستعجلون) "در زمانه های قبل از شما مسلمان را دستگیر می کردند و چقری برایش حفر می کردند و او را در آن قرار می دادند، بعد از آن اره بی آورده شده آن را بر سرش می نهادند و توسط آن دونیمش می کردند، و یا توسط شانه های آهنین تا گوشت و استخوان وی را شانه می کردند ولی این کار او را از دینش باز نمی داشت، سوگند به الله هر آینه الله تعالی دین خود را کامل می کند تا آنجا که شخص سوار از صنعاء تا حضرموت سفر می کند و جز الله از کسی دیگر هراس ندارد و نه خوف گرگ بر گوسفندان خود را دارد، ولیکن شما عجله می کنید".

او این سخنان را به یاران خود می گوید. و در عین زمان چنانکه الله تعالی به او امر نموده می گوید: ﴿ قل إنما أنا بشر مثلکم یوحی إليّ أنما إلهکم إله واحد فاستقیموا إلیه واستغفروه وویل للمشرکین ﴾ [فصلت: ۶] «بگو: واقعاً من (نیز) بشری هستم مثل شما، به من وحی می شود که الله شما الله یگانه است، پس توجه خود را بگونه بی مستقیم به او معطوف دارید از او آرزو بجوایید، و وای بر مشرکان» آیات مذکور در مکه نازل گردیده. و می فرماید: ﴿ قل ادعوا شرکاءکم ثم کیدون فلا تنظرون * إن ولی الله الذی نزل الكتاب وهویتولی الصالحین * والذین تدعون من دونه لا یستطیعون نصرکم ولا أنفسهم ینصرون ﴾ [الأعراف: ۱۹۵-۱۹۷] «بگو: شریکان خود را بجوانید و سپس در برابر من هر حيله ای (را که می توانید) بکار برید و مرا مهلت ندهید. بیگمان کارساز من الله است، آنکه کتاب را نازل کرد و او صالحان را کاسازی می کند. ولی آلهایی که به ایشان بجز الله نیایش می کنید نمی توانند شما را کمک کنند و نه هم به خود شان کمکی کرده می توانند» این آیات نیز در مکه نازل شده است.

روی دلایل فوق و از جهت اینکه دعوت او بدین شیوه بود کافران و ستمگران برای یکروز هم از او خوشنود نشدند و نه نفسهای ایشان شادمان شدند یا چشم های شان روشن گردیدند. حقد و کینه شان برانگیخته گردید و قیامت شان برپا شد. و عذاب و شکنجه های گوناگون را به او چشانند. اما او با قامت برافراشته بسوی گروه های که علیه او توطیه می چیدند، می دید، و با وصف آنکه بر هدایت آنان بسیار حریص بود از همراهی با آنان در نیمه راه یا پیروی از بخشی از باطل آنان که آن را دوست داشتند ابا ورزید. بلکه پیوسته به آنان می گفت: ﴿

ستغلبون وتحشرون إلى جهنم وبئس المهاد ﴿ [آل عمران: ۱۲] «به زودی مغلوب می شوید و بسوی دوزخ حشر می گردید و چه بد مسکنی است دوزخ».

شیخ عبد الرحمن بن حسن بعد از آنکه گوشه از مواقف حق گوئی و ثبات و استقامت یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم را یاد می کند می گوید: "این بود حال یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم که با سختترین آزار و اذیت از جانب مشرکین روبرو شدند، پس حال آنان کجا و حال این دسته فریب خورده گانی که بسوی باطل شتافتند و آن را دوست داشتند و تملق کردند و بسوی آن گرایند و آن را مدح و ستایش نمودند کجاست؟ و آنان به این فرموده الله تعالی بیشتر همانند اند: ﴿ ولودخلت علیهم من أقطارها ثم سئلوا الفتنة لآتوها وما تلبثوا بها إلا يسيراً ﴾ [الأحزاب: ۱۴] «اگر بر ایشان از قسمت های متعدد (مدینه) وارد می شد و از ایشان خواسته می شد که فتنه انگیزی کنند واقعاً آن کار را می کردند و درین کار جز اندکی درنگ نمی کردند»، از الله عزوجل ثبات و استقامت بر اسلام را مسئلت می نمایم، و به اواز فتنه های گمراه کننده چه ظاهری باشد و چه باطنی پناه می بریم، تردیدی وجود ندارد، اگر مسلمانان نخستینی که به رسول الله صلی الله علیه وسلم و به قرآن ایمان آورده بودند از شرك و مشرکان بیزاری نمی جستند و به عیجویی دین و معبودان آنان مبادرت نمی ورزیدند هرگز به عذاب و شکنجه گوناگون مشرکان روبرو نمی شدند. " الدرر السنية - جز الجهاد

شیخ حمد بن عتیق در موقع بحث در اطراف سوره توبه می گوید: "الله عزوجل پیامبر خود را امر نمود که به کفار بگوید: دینی که شما بر آن هستید من از آن بیزار هستم و دینی که من بر آن هستم شما از آن بیزار هستید، مراد این فرموده الله تعالی این است که پیامبر باید به کفر آنان تصریح نماید، و بگوید که وی از ایشان و از دینی که بر آن هستند بیزار است، و بر پیروان پیامبر نیز واجب است که به کفار چنین بگویند، و تا هنگامی دین خود را ظاهر ننموده اند که این سخن را نگفته اند، ازین رو وقتی صحابه این مطلب را فهمیدند و مشرکان آنان را مورد آزار و اذیت قرار دادند، پیامبر صلی الله علیه وسلم آنان را امر نمود تا به حبشه هجرت کنند، و اگر در سکوت از بد گوئی مشرکان رخصت می دید هیچگاه آنان را به هجرت کردن به سرزمین غربت امر نمی کرد" به سبیل النجاة والفکاک

شبهه: رسول الله صلی الله علیه وسلم در قبال بت های داخل مکه در مرحله مکی

خاموش بودند

این سخن تعدادی از جاهلان که می گویند ملت ابراهیم در حق ما منسوخ است شبهه بی است که يك تعداد از غافلان و بی خیران از ملت ابراهیم آن را زمره می کنند، و دلیل شان این است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در طول مدتی که در مکه بسر برد بت های اطراف مکه را نشکستند. حتی اینکه یکتا از علمای

مشهور ایشان که کنابهایش بازارها را پر نموده در یکی از سخنرانی‌های وی که ثبت است شنیدم که با بسیار فخر و غرور می‌گوید: "پیامبر صلی الله علیه وسلم نخستین کسیست که ازین ملت ابراهیم که شما آن را می‌خواهید اعراض کرد زیرا سیزده سال در مکه در بین همین بت‌ها اقامت نمود و آن‌ها را نشکستند." ما به این شیخ وبه امثال وی می‌گوییم: چیزی که شما را از درك و شناخت ملت ابراهیم باز داشته فهم ناقص و تنگ نظری است، زیرا ملت ابراهیم را منحصر در شکستادن بت‌ها نموده‌اید، و بدین باورید که مقصود ما از ملت ابراهیم همانا عملکرد ابراهیم علیه السلام است که بسوی بت‌های قومش رفت و آنها را ریزه ریزه کرد مگر کلان آنها را گذاشت تا شاید قوم بسوی آن باز گردند. وبه شما ثابت نشده که رسول الله صلی الله علیه وسلم این کار را در حق بت‌های قوم خود نیز کرد. این ملت از دیدگاه شما منسوخ گردید، وبه هیچ وجهی به ما ارتباط نمی‌گیرد، و از گفته‌های شما این مطلب فهمیده می‌شود که تمام آیاتی که قبلاً به ارتباط ترغیب به اتباع و پیروی از ملت ابراهیم و هشدار از روی گردانی از آن، و دعوت ابراهیم و مؤمنان همراه او، و موقف آنان در برابر اقوام شان و موقف پیغمبران و غیره در برابر اقوام شان. کار عبث و فضول بوده و حالی از فایده بود، سبحانک ربنا هذا بھتان عظیم، این قیم رحمہ الله می‌گوید:

"کسی که اندازه علمش این قدر باشد باید خود را زیر چتر سکوت و مخفی پنهان کند"

الله تعالی از عبث گویی و ذکر نمودن چیزی‌های در کتاب خود که فایده ندارد مژده و پاك است. اینگونه شبهات قابل این نیست که بخاطر تردید آن وقت زیادی به مصرف رسد، این شبهات در اذهان صاحبان آن سلسله تناقضاتی است که مانع درك نمودن ایشان ملت بزرگ ابراهیم است. وبه ویژه اینکه ملت ابراهیم را در گذشته با مقصود و مطلوب آن فهمیدی و دریافتی که اساس اسلام و معنی و مفهوم لا اله الا الله و آنچه این کلمه بر آن مشتمل است که عبارت از نفی و اثبات بوده بیزاری از شرك و مشرکان، اظهار دشمنی با آنان، و اخلاص عبادت برای الله یکتا و موالات و دوستی با دوستان او است، و دانستی اگر همه دانشمندان و جاهلان زمین بخاطر دفع نمودن این اصل گردهم آیند هرگز نمی‌توانند دلیلی برای رد آن ارائه نمایند، و این مطلب را نیز ذکر نمودیم که الله جل جلاله از حال ابراهیم علیه السلام و مؤمنان که با وی بودند و در برابر اقوام شان چه موقف گرفتند خیر داده، چگونه از اقوام شان اعلان بیزاری نمودند و در مقابل آنان دشمنی خود را علنی کردند، و الله عزوجل قبل از اینکه موقف آنان را ذکر نماید گفته است: ﴿قد كانت لكم أسوة حسنة في إبراهيم والذين معه﴾ [المتحنة: ۴]، و ﴿لقد كان لكم فيهم أسوة حسنة لمن كان يرجو الله واليوم الآخر﴾ [المتحنة: ۶]، بعد از آن فرمود: ﴿ومن يتول فإن الله هو الغني الحميد﴾ [المتحنة: ۶]، همچنان دانستی که اصل و اساس ملت ابراهیم که روی آن بحث می‌کنیم و بسوی آن دعوت می‌نماییم همین است و ما بدین باوریم که اکثر ساکنان زمین در حق این ملت مقصر اند. در حالیکه این یگانه راه نصرت دین الله عزوجل و کوبیدن شرك و مشرکان است. وقتی موضوع ازین قرار باشد. پس رد نمودن این طریقه معنای این را دارد که شیخ مذکور عبارت خود را چنین تصحیح نماید و بگوید: "به تحقیق

رسول الله صلی الله علیه وسلم سیزده سال در مکه در بین بت ها بزیست و از آنها اعلان بیزاری نمود و به آنها کفر نورزید و دشمنی خود را با آنها ابراز نمود" تا بعد از این گفتارش به وی بگویم خود را نصرانی، یهودی یا مجوسی تصور کن، اما ملت اسلام با آن وداع کن و مگومن مسلمانم...

اما شکستادن بت ها توسط رسول الله صلی الله علیه وسلم در مکه در زمان استضعاف چنانکه ابراهیم علیه السلام کرد نیز ثابت است، امام احمد و ابویعلی و بزار به سند حسن از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت نموده اند که وی می گوید: "من همراه با رسول الله صلی الله علیه وسلم تا نزدیک کعبه رفتیم، رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا امر به نشستن نمودند، من نشستم و رسول الله صلی الله علیه وسلم بر شانه هایم بالا شدند، خواستم که او را بلند نمایم اما مرا ضعیف یافتند، پایین شدند و خود به زمین نشستند و فرمودند حالا بر شانه های من بالا شو. علی می گوید: بر شانه های او بالا شدم، در حالیکه من بر شانه پیغمبر بودم از جای خود بلند شدند، به من حالت عجیبی دست داد، در خیالم می آمد که اگر خواسته باشم به آسمان رسیده می توانم تا آنکه بر سقف کعبه بالا شدم و بر آن مجسمه بی از سفال یا سرب را پیدا کردم و از چهار جهت آن را می دیدم و کوشش می کردم که آن را بگیرم، وقتی آن را گرفتم رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: بیافکن، افگندم، آن بت مانند شیشه پارچه پارچه شد، بعد از آن پایین شدم و با رسول الله صلی الله علیه وسلم می دویدیم تا اینکه در میان خانه ها پنهان شدیم تا مبادا کسی ما را ببیند" امام هیشمی در مجمع الزوائد این موضوع را در باب مستقل زیر عنوان (باب تکسیره صلی الله علیه وسلم الأصنام) آورده است، و در روایت دیگری این اضافت نیز موجود است: "بعد از آن هیچ بتی بر سقف کعبه نهاده نشد" امام هیشمی گفته است: همه راویان این حدیث موثق اند..

ازینروما هیچگاه ازین گفتار خود انکار نمی کنیم که این کار در هر حال چه در حال قدرت و چه در حال ضعف و بیچارگی و غیره. از ما مطلوب است، برابر است که آن بت مجسمه باشد یا قبر، طاغوت یا نظام یا غیر اینها. البته مقصود ما از آن جهاد و نبرد بوده که عالیترین مراتب اظهار عداوت و دشمنی در برابر دشمنان الله عزوجل است.

اصل دعوت رسول الله صلی الله علیه وسلم اعلان بیزاری از مشرکان و بتهای شان

در هر دو حالت استضعاف و تمکین است

علاوه بر آن اگر فرضاً این بحث را بپذیریم که از رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت نشده که در زمان استضعاف بت ها را شکستاده باشد. زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم تابع ملت ابراهیم بود پس با بسیار شدت و قوت به آن عمل می کرد، و برای يك لحظه هم در برابر کفار تملق نمود، و نه از باطل آنان خاموشی اختیار کرد

بلکه همه هم و غم وی در مدت ۱۳ سال و بعد از آن این بود که می گفت: هو ﴿عبدوا الله واجتنبوا الطاغوت﴾ [النحل: ۳۶].

اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم ۱۳ سال در مکه بود این مفهوم را ندارد که وی بت ها را ستایش می نمود یا بر احترام آن سوگند یاد کرده بود چنانکه تعداد زیادی از جاهلان منسوب به دعوت با طواغیت این زمان این شیوه را در پیش گرفته اند. بلکه رسول الله صلی الله علیه وسلم با وجود ضعف و بیچارگی خود و یارانش بیزاری خود را از مشرکان و کردار آنان اعلان می کرد، این موضوع را در گذشته تفصیلاً بیان نمودیم، و اگر به آیات مکی دقت کنید مثالهای ازین قبیل روشن خواهد شد. از آنجمله بگونه مثال فرموده الله تعالی است که حال پیغمبر خود را در مکه با کفار توصیف می نماید: ﴿وإذا رآك الذين كفروا إن يتخذونك إلا هزواً. أهذا الذي يذکر آهنتکم وهم بذکر الرحمن هم کافرون﴾ [الأنبياء: ۳۶] «چون کافران ترا می بینند، ترا جز به استهزاء نمی گیرند (ومی گویند) آیا این است همان کسی که در باره معبودان شما حرف می زند؟ وایشان از ذکر (الله) رحمن انکار می ورزند»، مقصود آنان این است که آیا این محمد است که معبودان شما را دشنام می دهد و عقل های شما را به باد انتقاد می گیرد..»

همچنان به حدیثی که در مسند امام احمد و غیره به سند صحیح در وصف حال رسول الله صلی الله علیه وسلم در زمان استضعاف در مکه آمده توجه نمایید، بسوی آنان بنگرید در حالیکه پیرامون او جمع می شوند و در حالیکه او یکه و تنها است از اومی پرسند: آیا توسی که در باره ما و معبودان ما چنین و چنان می گویی؟ رسول الله صلی الله علیه وسلم بدون اینکه تملقی از خود نشان داده باشد و یا خوف و هراسی در قلبش پدید آمده باشد با بسیار ثبات و پایداری پاسخ می دهد: "بلی، منم که این سخنان را می گویم".

عبد الله بن احمد بن حنبل گفته است: پدرم به من حدیث بیان نمود یعقوب گفته است: پدرم از ابی اسحاق حدیث روایت نموده گفت: یحیی بن عروة بن زبیر از پدرش عروة از عبد الله بن عمرو بن عاص حدیث روایت نموده گفت: به عبد الله بن عمرو گفتم: بیشترین صحنه بی که قریش در مقابل اظهار دشمنی رسول الله صلی الله علیه وسلم او را مورد اذیت و آزار قرار داده اند کدام است؟ گفت: روزی که من حضور داشتم و سران و بزرگان قریش نزدیک حجر الأسود اجتماع نمودند، و از رسول الله صلی الله علیه وسلم تذکر به عمل آوردند و گفتند: صبری که ما در برابر این مرد میکنیم که عقل های ما را به باد انتقاد گرفته و بد گوی پدران ما را نموده و عیبجوی دین ما را کرده و وحدت ما را از هم پاشیده چنین صبری را ندیده ایم، آنان سرگرم چنین گفتگوهای بودند ناگهان رسول الله صلی الله علیه وسلم به مجلس آنان وارد شد، و بدون آنکه جزئی ترین توجهی به آنان کرده باشد بسوی حجر الأسود رفت و آن را بوسید، بعد از آن به طواف آغاز نمود، و هنگامیکه از نزد مجلس آنان می گذشت به یکدیگر خود اشاره نموده چیزی از گفته های او را تذکر دادند، عبد الله می گوید: من آثار ناراحتی از سخنان مشرکان را در سیمای پیغمبر دریافتم، اما وی چیزی نگفت و به طواف خود ادامه داد، و در طواف دوم نیز آنان اشاره نموده

بعضی گفته های وی را میان خود زمزمه نمودند و من آثار ناراحتی را در سیمای وی احساس می کردم، و در بار سوم وقتی به او اشاره نمودند به سوی ایشان بدید و گفت: ای گروه قریش! میشنوید، خبردار، سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، برای شما ذبح (کشتن) را آورده ام" قریش این سخن او را جدی گرفتند و همه در سکوت فرورفتند که گویا بر سر هریکی ایشان پرنده پی نشسته است، تا آنجا که سختترین دشمن وی با بهترین سخن وبا بسیار مهربانی به وی نزدیک می شد و می گفت: برگرد ای ابوالقاسم، برگرد ای ابوالقاسم در حالیکه راهیاب و هدایت کننده هستی، سوگند به الله که گاهی هم جاهل و نادان نبودی، عبد الله می گوید: رسول الله صلی الله علیه وسلم از آنجا به سوی منزل خود برگشت، فردای آن روز باز نزد حجر الاسود اجتماع نمودند و من نیز با ایشان بودم، یکی به دیگری می گفت: به یاد دارید آنچه که از سوی شما به وی رسید و آنچه از سوی او به شما رسید، تا آنکه وقتی به چیزی آغاز نمود که شما آن را نمی پسندید او را گذاشتید! آنان درین گفتگو بودند ناگاه رسول الله صلی الله علیه وسلم از دور نمایان شد، آنان به یکبارگی چون حمله پی یک فرد به سوی او دیدند و او را در محاصره خود قرار دادند و پیوسته می گفتند: توسی که عیجوی دین و معبودان ما را بیان می کنی، رسول الله صلی الله علیه وسلم می گفت: بلی، من کسی هستم این سخنان را می گویم، عبد الله می گوید: یکتا از مشرکان را دیدم که چادرش را محکم گرفته بود، ابوبکر رضی الله عنه در حالیکه اشکهایش می ریخت پیش روی او قرار گرفت و می گفت: "آیا مردی را که می گوید رب من الله است می کشید؟" همزمان با این گفته ابوبکر قریش او را رها نموده رفتند.

و در روایت دیگری از مسند (۲/۲۰۴) چنین آمده است: رسول الله صلی الله علیه وسلم در بار دوم نزد کعبه به نماز مشغول بود، عقبه بن ابی معیط آمد و از شانه او محکم گرفت و چادر خود را در گردن او پیچانید و او را سخت خفه کرد، درین وقت ابوبکر رضی الله عنه آمد و از شانه عقبه گرفته او را از رسول الله صلی الله علیه وسلم دور ساخت و گفت: "آیا مردی را که می گوید پروردگار من الله است و به شما از جانب رب تان نشانه های واضح آورده است می کشید".

پس به حال رسول الله صلی الله علیه وسلم بیانیدید که ملائک او را چگونه وصف می کنند چنانکه در بخاری وارد است: "او کسی است که در میان مردم تفرقه و جدایی آورد" تصور کنید که او با کفار عصر خودش این حال را داشت، چگونه او با دشمنان دین دشمنی علنی و هویدا می نمود و راه خود را از راه آنان جدا می دانست، و از آنان بیزاری آشکارا می نمود. اما وضع مسلمانان عصر ما از وضع مسلمانان عصر پیغمبر کاملاً متفاوت است، مسلمانان عصر به جانب اهل باطل گرایش دارند، با آنان تملق و مجامله کردند بلکه کمک و پشتیبانی آنان را نمودند و حتی در حد عداوت و براءت اکتفا نکردند بلکه سخن به جایی رسید که با کافران کنار آمدند و بحجت مصلحت وطن، جامعه و غیره همکاری و اتحاد نمودند و در آغوش آنان قرار گرفتند و از شیر آنان مکیدند. فالله المستعان.

شیخ عبد الرحمن بن حسن در موقع سخن از همجو افراد می گوید: "آنان در انبوه فتنه انگیزی ها فرورفته اند، و قلب های آنان در کنار ظالمان و متجاوزان اطمینان یافته، و به مجالس آنان به کثرت آمد و رفت دارند و به جانب آنان به خوشی و اختیار می روند، و به متاع ناچیزی که در دست آنان است آشکارا و پنهانی چشم دوخته اند، پس کجاست آن قلبی که به ایمان اطمینان و آرام می گیرد هرگاه مدعی آن در هر میدان با هوا و خواهشات همگام باشد، و حال این شخص و امثال وی به دسته پی می ماند که علامه ابن قیم رحمه الله از آنان یاد نموده است، آنان کسانی هستند که سهم آنان ازین فرموده الله تعالی کامل است: ﴿ لا تحسبن الذين يفرحون بما أتوا ويحبون أن يمدوا بما لم يفعلوا فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب ولهم عذاب أليم ﴾ [آل عمران: ۱۸۸] «کسانی که به آنچه کردند می نازند و دوست دارند که به کار هاییکه نکرده اند ستایش شوند، پس ایشان را مپندار که از عذاب برکنارند، برای ایشان عذابی است دردناک»، هر بدعت و گمراهی را که انجام می دهند شادمان می شوند و دوست دارند که بخاطر اتباع مزعوم شان از سنت و اخلاص مورد تمجید و تقدیر قرار گیرند، این پدیده در میان منحرفین از راه مستقیم که به علم و عبادت منسوبند بیشتر دیده می شود" الدرر السنیة - جزء الجهاد

طعن دادن به آلهه که مأمور به انیم غیر از دشنام دادن شان است

درینجا ظاهراً اشکالی در نظر بعضی ها وجود دارد، آن اینکه چگونه ممکن است در میان این قضیه (عیبجویی معبودان مشرکان و دین شان) چنانکه در این حدیث و احادیث دیگر آمده و در میان فرموده الله تعالی: ﴿ ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدواً بغير علم ﴾ [الأنعام: ۱۰۸] «کسانی را که مشرکان جز الله نیایش می کنند، دشنام مدهید تا مبدا ایشان از روی ستمگری و نادانی الله را بد بگویند»، جمع شود؟ به توفیق الله عزوجل می گوئیم: آنچه قبلاً در رابطه به ملت ابراهیم ذکر نمودیم که عبارت از عیبجویی معبودان باطل و تحقیر و توهین آنها و کم نمودن قدر و منزلت آنها هر چند که عده پی آن را دشنام نامیده اند. اما در حقیقت دشنام محض نبوده بلکه مقصد اصلی از آن بیان نمودن توحید برای مردم است، و اینک تفصیل آن:

باطل نمودن الوهیت اربابان پراگنده و کفر ورزیدن به آنها و بیان نمودن بطلان آن برای مردم: ﴿ إن الذين تدعون من دون الله عباد أمثالكم فادعوهم فليستجيبوا لكم إن كنتم صادقين * لهم أرجل يمشون بها أم لهم أيد يبطشون بها أم لهم أعين يبصرون بها أم لهم أذان يسمعون بها قل ادعوا شركاءكم ثم كيدون فلا تنظرون * إن وليي الله الذي نزل الكتاب وهو يتولى الصالحين * والذين تدعون من دونه لا يستطيعون نصركم ولا أنفسهم ينصرون ﴾ [الأعراف: ۱۹۴-۱۹۷] «آتهایی را که جز الله نیایش می کنید بیگمان مثل شما بندگانند (اگر نه چنین است)

پس آنها را بخوانید و باید که (دعای) شما را اجابت کنند، اگر راست می گوئید، آیا ایشان پاهایی دارند که به آن راه بروند؟ یا دست هایی دارند که با آن محکم بگیرند؟ یا چشمهایی دارند که به آن ببینند؟ یا گوشهایی دارند که

به آن بشنوند؟ بگو: شریکان خود را بخوانید و سپس در برابر من هر حيله ای (را که می توانید) بکار برید و مرا مهلت ندهید. بیگمان کارساز من الله است، آنکه کتاب را نازل کرد و او صالحان را کاسازی می کند. ولی آلهایی که به ایشان بجز الله نیایش می کنید نمی توانند شما را کمک کنند و نه هم به خود شان کمکی کرده می توانند»، و فرموده بی ابراهیم علیه السلام: ﴿يا أبت لم تعبد ما لا يسمع ولا يبصر ولا يغني عنك شيئاً﴾ [مریم: ۴۲] «ای پدر من، چرا چیزی را که نمی شنود و نمی بیند و هیچ نیازی را از تو برطرف نمی سازد عبادت می کنی؟»، و فرموده بی الله تعالی در سوره النجم: ﴿أفرأيتم اللات والعزى * ومناة الثالثة الأخرى * ألكم الذكر وله الأنثى تلك إذا قسمة ضيزى * إن هي إلا أسماء سميتوهما أنتم وآبؤكم ما أنزل الله بها من سلطان إن يتبعون إلا الظن وما ظمى الأنفس وقد جاءكم من ربكم الهدى﴾ [النجم: ۱۹-۲۲] «آیا دیدید لات و عزی را و منات سومی بی قدر را آیا شما را فرزند باشد و الله را دختر این قسمت آنگاه قسمت بی انصاف باشد، نیست این مگر نامهایی چند که مقرر کرده اید آن را شما و پدران شما فرو نیاورده است الله بر ثبوت آن هیچ دلیلی». و همچنان هر آنچه در وصف این معبودان باطل آمده است، همچو بیان نمودن اینکه این معبودها شایسته عبادت نیستند، یا از آنها به نام طاغوت یاد کردن، یا اینکه پرستش آنها اطاعت از شیطان است، و این معبودها و عابدان آنها هیزم جهنم اند و غیره. همچنان تطبیق عملی این توحید بگونه بی که با کافران دشمنی و کینه ورزیده شود و از آنان بیزاری صورت گیرد، مانند این فرموده الله تعالی که از ابراهیم حکایت می کند: ﴿قال أفرأيتم ما كنتم تعبدون * أنتم وآبؤكم الأقدمون * فإفهم عدولي إلا رب العالمين﴾ [الشعراء: ۷۵-۷۷] «گفت آیا دید آنچه را شما و پدران و پیشینیان شما می پرستیدید همانها همه به من دشمن اند، مگر رب عالمیان». و: ﴿قال يا قوم إني بريء مما تعبدون..﴾ [الأنعام: ۷۸] «گفت: ای قوم من، من واقعاً از اینکه شما (به الله) شریک می آرید بیزارم»، و آنچه سوره براءت بدان مشتمل است. همه اینها در مسئله دشنام که آیت مذکور از آن منع فرموده داخل نمی شوند، دشنام که طبیعتاً خشم دشمن را برانگیزد و او را بدون کدام فایده یا بیانی اهانت کند، و در نتیجه الله عزوجل را ظالمانه و بدون دانش و گاهی بدون قصد دشنام دهند، به ویژه کسانی که به ربوبیت آنها معتقد اند مثلاً کفار قریش، و اینچنین غلامان قانون اساسی. زیرا ملت ابراهیم مقتضی آنست که از یاسا (قانون اساسی) آنان اجتناب ورزیده شود و با آن دشمنی و کینه صورت گیرد و از مردم نیز خواسته شود که به آن کفر ورزند و از آن بیزاری جویند، همچنان از دوستان و چاکران آن که به حاکم ساختن آن اصرار دارند اعلان بیزاری نمایند، و رسوایی های آن را بگویند و بطلان احکام آن را افشاء کنند و تناقضات صریح آن را با دین الله عزوجل هویدا سازند زیرا این احکام ارتداد و ربا را مباح می داند و راه را برای پخش و نشر فسق و فجور هموار می سازد و حدود الله عزوجل همانند حد زنا، قذف، سرقت و شراب نوشی را تعطیل می کنند و به عوض آن قوانین کفری را نافذ می سازند. که این همه در نمی آید داخل نمی شود هر چند که چاکران یاسا و خدمتگاران وی آن را دشنام نامند. بلکه وجیه دعوتگران چنانکه در گذشته آن را شناختی این است که دعوتگران آن را آشکار کنند. اما دشنام کافران و دشنام حکومتها و زمامداران و دستورهای آنان فقط

بخاطر برانگیختن آنان چیزی است که در اسلام ممنوع است، زیرا اثری که بر این عمل مرتب می شود این است که این جاهلان، دین شخص دشنام دهنده را دشنام می دهند و هرچند که ایشان از روی ظلم و بهتان به اسلام منسوب باشند و به ربوبیت الله عزوجل گواهی می دهند و احیانا در بعضی انواع الوهیت غیر از حکم و تشریح او را واحد و یگانه می دانند. چنانکه مفسرین ذکر نموده اند: ﴿فیسبوا الله﴾ یعنی به سبب دشنام این معبودان، ایشان آمر شما را دشنام می دهند، که این دشنام بالاخره بسوی الله عزوجل بر می گردد، چنانکه شخصی پدر شخص دیگری را دشنام می دهد و این شخص پدر او را دشنام می دهد، و گاهی هر دو برادر از یک پدر اند، پس خشم و غضب و برانگیخته ساختن مجرد، دشمن را از تفکر و تدبیر کور می سازد و او را بر دشنام دادن وا می دارد.. علامه محمد رشید رضا در تفسیرش گفته است: "آنچه در اینجا باعث عمل است همانا اراده پی دشنام بوده که مقصود از آن توهین دشنام داده شده است، زیرا شخص دشنام دهنده قصد خود را فقط متوجه توهین مخاطب خود می کند که او را دشنام داده است". و این شیوه با مورد خطاب قرار دادن آن و متوجه ساختن آن به بطلان این معبودان و اینکه آنها نمی شنوند و نمی بینند، و نفع و ضرر می رسانند، و شفاعت و نزدیک نمی کنند و از خود و پیروان شان چیزی را دفع نمی توانند فرق دارد. به قصه ابراهیم علیه السلام و قومش بیان میشد که چگونه او توجه قوم خود را به بطلان این معبودان ساختگی معطوف می دارد، و آنان را نه فقط بخاطر توهین و تحقیر برانگیخته می سازد بلکه بخاطر اینکه بیان میشدند و با عقل خود در این قضیه تصادم نمایند. و چگونه الله عزوجل ایشان را رسوا و سرافکنده می کند و ایشان دچار تناقض گویی و حیرت می شوند. و درین هنگام با لحن تهدید آمیز به ایشان می گوید: ﴿أف لكم ولما تعبدون من دون الله أفلا تعقلون﴾ [الأنبياء: ۶۷] «اف بر شما و بر آنچه بجز الله (برحق) می پرستید! آیا عقل ندارید؟!». «.

هرگاه به سخن راوی حدیث سابق عبد الله بن عمرو وقت نمایند زمانیکه گفته قریش را برای رسول الله صلی الله علیه و سلم که "توسستی که این سخنان را می گویی" ذکر می کند در تفسیر آن چنین می نویسد: "قریش این پرسش را از رسول الله صلی الله علیه و سلم زمانی نمودند که به آنان این خبر رسیده بود که وی معبودان و دین آنان را مورد انتقاد و عیبجوی قرار می دهد" و عیب نزد عربها مفهوم دشنام را دارد، و این تیمیه رحمه الله در "الصارم المسلول علی شاتم الرسول صلی الله علیه و سلم" آن را در انواع دشنام شمار نموده است. لیکن درین موضع چنانکه گفته شد دشنام محض نمی باشد. زیرا رسول الله صلی الله علیه و سلم به دعوت توحید که الله عزوجل وی را به تبلیغ آن فرستاده است و به پیروی ملت ابراهیم که به اتباع آن امر نموده استوار بود، و این چیزها نزد مشرکین دشنام پنداشته می شد، زیرا دعوت بسوی توحید و پیروی ملت ابراهیم مفهوم این را دارد که دین مشرکین باطل است، و حقیر جلوه دادن معبودان خیالی آنها است و آنها را از صفات الوهیت تجرید نمودن است. و این کار از نظر آنها عیبجوی معبودان پنداشته می شود. همچنان توصیف نمودن پدران مشرکین به گمراهی نه تنها بخاطر برانگیخته ساختن آنها است، بلکه بخاطر منع نمودن از تقلید و متابعت و پیروی آنها است. قاسمی در تفسیر خود این قول امام

رازی را نقل نموده است: "این آیت مبارکه ادب دعوت را تعلیم می دهد، تا اینکه داعی به چیزی که در مقصود فایده ندارد خود را مشغول نگرداند، زیرا توصیف نمودن بت ها به اوصاف از قبیل اینکه آنها نفع و ضرر رسانیده نمی تواند، در مذمت آنها کافی بوده و با وجود آن نیاز به دشنام آنها نیست". ولیکن این قدر نیز رضایت کفار را فراهم نمی کند هرچند که دشنام محض نباشد، این سخن در حقیقت معبودان آنها را منفجر می کند. لهذا آن را دشنام گفتند، چنانکه وصف نمودن پدران شان را به گمراهی دشنام خواندند زیرا گفتند: "محمد عقل های ما را سبک شمرد، پدران ما را دشنام داد، دین ما را به عیب گرفت، وحدت ما را از هم پاشید و خدایان ما را بد گویی نمود."

شیخ محمد بن سلیمان در موضع دوم از مواضع ششگانه که در باره سیرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بیان داشته می گوید: "هنگامیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم به بد گویی دین آنان تصریح نمود و به علمای آنان نسبت جهل و نادانی را داد درین وقت بود که به دشمنی او و یاران او تصمیم گرفتند و گفتند: محمد عقل های ما را سبک شمرد، پدران ما را دشنام داد، دین ما را توهین نموده است، واضح است که رسول الله صلی الله علیه وسلم، عیسی علیه السلام و مادرش، ملائکه و صالحان را دشنام نداده بود ولیکن هنگامیکه گفت ذوات مذکور نفع و ضرری به کس رسانیده نمی توانند مشرکان این سخن را دشنام قرار دادند."

فشرده سخن اینکه همه این گفته ها در دشنام محض که الله عزوجل از آن منع فرموده داخل نمی شود، حتی اگر بر همچو گفتارها کافری، الله جل جلاله یا دین را از روی ظلم دشنام دهد برای مسلمان جواز ندارد که بخاطر آن حق گویی و اظهار توحید و دین را ترك کند، زیرا دشنام درین وقت از روی جهل و تجاوز بوده چون حجت و بیان در مورد وارد است، و اگر ما موضوع را بدین گونه حساب کنیم باید دین خود را کاملاً ترك کنیم و از آن بخاطر خوشحالی کفار تنازل بیابیم. زیرا دین بطور کل بر دواصل استوار است: ایمان به الله و کفر به طاغوت. همچنان قوانین، مناهج و دساتیری که طاغوت های عصر حاضر وضع نموده اند به آن قیاس می شود. این مفهوم بر بت های سنگی منحصر نمی شود.

ازین رواقعه مذکور فقط در مورد مباحات و مستحبات افضل و بهتر بوده نه در مورد واجبات، بناءً هیچ وجبیه از واجبات دین مانند بیان توحید و باطل قرار دادن دین مشرکین ترك کرده نمی شود چنانکه تعدادی موضوع را چنین می فهمند. و اگر در این موضوع از سهل انگاری و فراخی استفاده کنیم بخش اعظم دین خود را گذاشته ایم. ازین جهت ابوبکر بن عربی در احکام القرآن صفحه ۴۷۳ می گوید: (مسئله دوم): "این بدین دلالت می کند که برای کسی که بر حق است جایز است از حق خود در صورتیکه منجر به ضرری در دین شود منصرف شود، و در این مسئله اعتراض طولانی وجود دارد که فشرده آن این است که اگر حق از جمله واجبات بود عمل کردن به آن در هر حال لازمی است، و اگر حق جایز بود در آن مورد این قول است والله اعلم."

محمد رشید رضا می گوید: "" (از آنجمله است) آنچه از ابومنصور نقل گردیده که وی گفته است چگونه الله عزوجل ما را از دشنام دادن کسی که سزاوار دشنام دادن است منع فرموده، تا دشنام ندهد کسی را که سزاوار آن نیست، و ما را به جنگیدن با آنان امر نموده و هرگاه با آنها بجنگیم با ما خواهند جنگید، و کشتن مؤمن بدون حق پسندیده نیست؟ همچنان رسول الله صلی الله علیه وسلم را به تبلیغ و خواندن قرآن بر آنان هرچند که او را تکذیب کنند امر نموده است.. محمد رشید رضا جواب این اعتراض را بدین گونه داده است: دشنام دادن معبودان مشرکین فرض بی بلکه مباح است اما جنگیدن علیه آنان و همچنان تبلیغ آنان فرض است، و آنچه مباح بود از نتایج و پیامدهای که از آن به وجود می آید منع کرده می شود، و آنچه فرض بود از پیامدهای ناشی از آن منع کرده نمی شود.."" با همچواستدلال می توان کسانی را رد نمود که بخاطر باطل ساختن ادعای ما مبنی بر وجوب اظهار دین به روایتی که امام بخاری نموده استدلال نموده اند اینکه فرموده بی الله تعالی: ﴿ **وَلَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُكُ بِهَا** ﴾ [الإسراء: ۱۱۰] «و نمازت را نه به آواز بلند بخوان و نه (هم) به آواز آهسته». هنگامی نازل گردید که رسول الله صلی الله علیه وسلم در مکه پنهان بود، و هرگاه آواز خود را بلند می نمود مشرکین می شنیدند و قرآن و الله و رسولش صلی الله علیه وسلم را دشنام می دادند، الله تعالی فرمود: ای پیغمبر نمازت را به جهر ادا مکن تا مشرکین بشنوند، و نه آنقدر از یارانت آهسته بخوان که قرآن را به آنان شنوایده نتوانی، و راه در میان جهر و خفیه را انتخاب کن.

بناءً دعوت بسوی الله جل جلاله قایم و دایم، دین مسلمانان غالب، دعوت ایشان بخاطر ترك بت ها در مکه و بیزاری ایشان از آنها برای هر شخص هویدا است، وقتی موضوع به این شکل باشد پس ترك جهر به تلاوت قرآن بخاطر دفع این مفسده نور دعوت را خاموش نمی کند و نه به آن تاثیر منفی بجا می گذارد. و قرآن با وجود دشمنی و کینه مشرکین در هر جای پخش می گردد. و ملت ابراهیم ظاهر و هویدا می شود تا حدی که به هر شخصی که اسلام خود را اعلان می کند صابئی یعنی کافر به دین خود شان می نامند، مسئله در نهایت وضوح است که غموض و اشکالی در آن وجود ندارد. علاوه بر آن بلند نمودن آواز به تلاوت در نماز واجبی از واجبات نماز می باشد لهذا بخاطر سد این ذریعه ترك آن جایز است، و این کار با قاعده مذکوره که ترك مباحات و مستحبات جایز بوده نه واجبات هماهنگی دارد، و در ترك جهر به قراءت ترك واجب لازم نمی شود بلکه برای امام همین قدر کافی است که مقتدیان خود را بشنوند زیرا الله تعالی پیغمبر خود را امر نموده که ﴿ **وَلَا تُخَافُكُ بِهَا** ﴾ تلاوت خود را از یارانت پوشیده مدار.

دشمنی با مشرکان با پناهدهنده گی ابوطالب به رسول الله صلی الله علیه وسلم

متعارضیست

شبهه بی دیگری وجود دارد که عده بی از مردم به آن استدلال می کنند. آن شبهه عبارت از پناه دادن ابوطالب به رسول الله صلی الله علیه وسلم است چنانکه الله عزوجل به این نعمت به او احسان نموده می فرماید: ﴿ألم يجدك يتيماً فأوى﴾ [الضحى: ۶] «آیا یتیم نیافت ترا پس جای داد»، ایشان همچنان به قصه بی جوار و امان کافر برای مسلمان و مثالهای دیگری استناد می کنند، از آنجمله واقعه جوار ابن دغنه به ابوبکر رضی الله عنه در مکه است که امام بخاری آن را در کتاب صحیح خود ذکر نموده است.. همچنان واقعه پناه دادن نجاشی برای مسلمانان در زمانیکه هنوز بر دین نصرانیت بود و امثال این واقعات در تاریخ زیاد است... فشرده این شبهه این است که "چگونه يك مسلمان در همچو حالات بدان راضی می شود تا از کافری که در عقیده و منهج با وی مخالف است پناه خواهد دهد و یا حمایت او را کند؟ آیا این عمل وی با ملت ابراهیم که مبتنی بر بیزاری از مشرکان است منافات ندارد...؟"

به توفیق الله عزوجل باید گفت: در مثالهای ذکر شده هیچگونه تعارضی با ملت ابراهیم و دعوت انبیاء وجود ندارد زیرا چنانکه قبلاً تذکر نمودیم براءت و بیزاری به دونوع است:

اول: براءت و بیزاری از خدایان باطل و کفر ورزیدن به طواغیت که جز الله عزوجل پرستش می شوند.

دوم: دشمنی با مشرکان معاندی که بر باطل خویش اصرار می ورزند. و قبلاً گفتیم که نوع اول آن مطلوب بوده و باید مسلمان در اولین گامی که درین راه بر می دارد بدون سستی و تاخیر بر آن عمل کند، بلکه وجبیه وی است تا آن را اعلان و اظهار نماید و باید این عقیده توسط گروهی از مسلمانان اظهار گردد تا مردم به واسطه آن اصل دعوت را بشناسند، و قضیه دعوت در میان مردم به حدی مشهور و معروف شود که هر کسیکه به آن جذب گردد به نام آن توصیف شود..

اما نوع دوم، وقتی آشکار کرده شود که جانب مقابل بر باطل خود اصرار ورزد و در برابر حق و اهل حق دشمنی نماید. مثلاً ابوطالب با وجود اینکه بر کفر خود باقی ماند اما عداوت و دشمنی خود را در برابر حق و اهل حق اظهار نکرد، بلکه همچوسپر مدافع از حق و پیامبر صلی الله علیه وسلم بود، چنانکه عباس رضی الله عنه به وی گفت: "از عمویت دفاع نکردی، او کسی بود که ترا حفاظت و یاری می کرد و از جهت توبه خشم می آمد... الحدیث" هرچند که این کار ابوطالب از روی عصبیت و روابط خویشاوندی بود، تفصیل موضوع را در "اضواء البیان" جلد سوم صفحه (۴۱، ۴۳، ۴۰۶، ۴۰۷) نوشته علامه شنقیطی ببینید، مذکور در مورد تأیید دین توسط شخص فاجر و به اساس روابط عصبی و پیوند های خویشاوندی این موضوع را ذکر نموده، با وجود بطلان همچو روابط و دوستی ها... ولی امید برای هدایت همچو مددگار و پناه دهنده تا آخرین لحظه و تا زمانیکه در صف

دشمن جنگجو قرار نگرفته باقی است بلکه موقف مدافع از حق را اتخاذ می کند.. چه رسد به اینکه از اقارب و خاصان داعی باشد... ازین جهت رسول الله صلی الله علیه وسلم از دعوت عمومی خود مایوس و نا امید نشد. کسی که در شان رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین می گفت:

(سوگند به الله هرگز با قوت و گروه که دارند به توزیان رسانیده نمی توانند تا اینکه در زیر خاک دفن کرده شوم رسالت را آشکارا بیان کن و خوش باش و بدان دیدگان را روشن کن)

قبل ازین همه، چیزی دیگری وجود دارد که اولین نقطه مهم در موضوع است.. آن اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم با وجود این موقف عمومی که از وی پشتیبانی می نمود هیچگاهی به حساب دین و دعوت با وی مداهنه و تملق ننمود، بلکه عموی از دعوت او آگاه بود و دشمنی و عیبجویی او را از خدایان باطل، می شنید، قریش کوشید که بر رسول الله صلی الله علیه وسلم فشار وارد کنند تا از دعوت خود دستبردار شود و عیبجویی خدایان آنها را ترك کند و زمانیکه ابوطالب برای تحقق این کوششها تلاش نمود رسول الله صلی الله علیه وسلم با وی از مداهنه کار نگرفت و بخاطر خوشنود ساختن دل عمومی که پشتیبانی او را می کرد ذره بی از دینش تنازل نکرد بلکه سخن معروف خود را گفت: "والله ما أنا بأقدر أن أدع ما بُعثت به، من أن يشعل أحد من هذه الشمس شعلة من نار" سوگند به الله، من توان این را ندارم ترك کنم چیزی را که بخاطر تبلیغ آن مبعوث گردیده ام، چنانکه هیچکسی نمی تواند از آفتاب قوغ از آتش را فروزان نماید. این حدیث را طبرانی و غیره روایت نموده اند. همچنان نه در آغاز و نه در انجام هیچ نوع محبت و دوستی رسول الله صلی الله علیه وسلم را با عمومی کافرش پیوند نمی داد، چگونه او چنان نباشد در حالیکه قدوه و الگوی ماست: ﴿ لا تجد قوماً يؤمنون بالله واليوم الآخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم... ﴾ «نخواهی یافت قومی را که ایمان دارند به الله و روز آخرت به این صفت که دوستی کنند با کسیکه خلاف کرده است با الله و رسول او..» با وجود آن بر هدایت او بسیار حریص بود.. این يك چیز و محبت و دوست داشتن چیزی دیگر است... و با وجود آنکه عموی پشتیبانی او را نمود و از او دفاع کرد هنگامیکه وفات نمود نماز جنازه بر او نخواند.. بلکه الله عزوجل او را از استغفار منع فرمود: ﴿ ما كان للنبي والذين آمنوا أن يستغفروا للمشركين... ﴾ [التوبة: ۱۱۳] «برای پیامبر و مسلمانان (سزاوار) نیست که برای مشرکان، اگرچه خویشاوندان شان هم باشند، آمرزش بخواهند» و روزیکه علی به حضور رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: "به تحقیق عمومی بزرگ سال گمراهت وفات نموده چه کسی وی را زیر خاک پنهان می کند؟..." رسول الله فقط این قدر فرمودند: "اذهب فواریه" برو او را در خاک پنهان کن. این حدیث را امام احمد و نسائی و غیره روایت نموده اند.

همچنان در باره رهط (گروه و جماعه) شعیب که همراه او بودند و میان او و کفار حیثیت مانع را داشتند گفته می شود آنها نیز کافر بودند چنانکه الله تعالی از دشمنان پیغمبرش چنین حکایت می کند: ﴿ ولولا رهطك لرجمناك ﴾ [هود: ۹۱] «و اگر (بخاطر) قبیله تو نمی بود، بیگمان ترا سنگسار می کردیم»... همچنان صالح علیه السلام

، کافران اورا می ترسانیدند : ﴿ قالوا تقاسموا بالله لنبيته وأهله ثم لنقولن لوليه ما شهدنا مهلك أهله وإننا لصادقون ﴾ [النمل: ٤٩] «گفتند: (بیایید) به الله سوگند یاد کنید بر صالح و خانواده بی اوشب خون می زنیم و بعد از آن به ولی اومی گوئیم ما هلاکت خانواده بی اورا مشاهده نکردیم (واز آن خبر نداریم) وما راست گوئیم».

فرق میان استعانت از مشرکان و میان کمک و یاری نمودن مشرک به مسلمان

بنابر عصبیت و غیره

علاوه بر آن در بین اینکه کافری مسلمانی را کمک می کند یا اورا پناه می دهد و یا به اراده خود اورا جای می دهد بدون آنکه مسلمان به او پناه برد یا خود را ذلیل کند یا با اودوستی نماید، بلکه کافر این کار را روی انگیزه بی قبیلوی یا عصبیت یا قرابت و غیره انجام می دهد. و میان اینکه مسلمان از کافر کمک می خواهد و در طلبش نوعی از ذلت و حقارت و تملق یا اقرار و سکوت از باطل یا رضایت به کفر او واقع می شود شکی نیست که در میان این دو حالت فرق واضح وجود دارد که از نظر شخص بینا مخفی نیست. و اگر به مثالهای که ذکر گردید درست دقت نماید یقیناً آن را از جنس اول می یابد.

ابوجعفر طحاوی در کتاب "مشکل الآثار" سخن لطیفی دارد که به موضوع مشابهت دارد، مذکور در میان استعانت از مشرکین در جنگ که الله تعالی به این فرموده اش از آن منع فرموده: ﴿ يا أيها الذين آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونكم لا يألونكم خبالا.. ﴾ [آل عمران: ١١٨] «ای مؤمنان، از غیر خودتان (دوست) همراز نگیرید که در خرابکاری به شما کوتاهی نمی کنند» و میان جنگیدن آنان علیه دشمنان مسلمانان بدون آنکه مسلمانان از آنان استعانت و کمک بخواهند فرق نموده است، نوشته بی مذکور درین باب مفید و سودمند بوده باید به آن رجوع کرد.. و ازین قبیل است پناه دادن ابن دغنه به ابوبکر رضی الله عنه..

و ازین قبیل است نیکی به پدر و مادر مشرک و احسان و معاشره نیکو با ایشان، زیرا تا هنگامیکه پدر و مادر يك نوع بستگی به فرزند دارند امید تاثر از فرزند و پیروی حقی که وی بسوی آن دعوت می کند باقی است.. هر چند که ایشان به مشرک شدن فرزند کوشش نمایند.. تا زمانیکه در صف جنگ علیه مسلمانان قرار نگیرند... و هرگاه این کار را کردند فرزند آشکارا از ایشان بیزاری خود را اعلان می کند چنانکه وقتی به ابراهیم علیه السلام واضح گردید که پدرش دشمن الله عزوجل است بیزاری خود را از وی اعلان نمود.. بلکه با آنان دشمنی می ورزد و با آنان می جنگد چنانکه ابوعبیده رضی الله عنه و تعداد دیگری از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در غزوه بدر این کار را عملی کردند.. ابراهیم علیه السلام چنانکه گفته شد می خواست قلب پدرش را بسوی اسلام متمایل سازد و او را به شیوه پسندیده و نرم دعوت می کرد و پیوسته حرص خود را بر هدایت او اظهار می کرد و هراس داشت که عذاب الله عزوجل که به دوستان شیطان مقرر است به او برسد.. ولیکن هنگامیکه دریافت

که او با الله عزوجل عداوت صریح دارد از اواعلان بیزاری و کناره گیری کرد.. والله عزوجل در سوره ممتحنه استغفار ابراهیم علیه السلام را برای پدرش مستثنی قرار داد و در سوره توبه از استغفار برای مشرکین هرچند که خویشاوندان باشند منع فرمود بعد از آن از ابراهیم علیه السلام حکایت کنان فرمود: ﴿ فلما تبين له أنه عدو لله تبرأ منه. إن إبراهيم لأواه حليم ﴾ «چون به ابراهیم روشن شد که پدرش دشمن الله است از اوبیزاری جست حقا که ابراهیم بسیار نرمدل و بردبار بود».

و فرمود: ﴿ ولا تجادلوا أهل الكتاب إلا بالتي هي أحسن ﴾ «و با اهل کتاب جز بروش نیکو مجادله نکنید» سپس: ﴿ إلا الذين ظلموا منهم... ﴾ «مگر (با) کسانی از ایشان که ستم کردند» [العنكبوت: ۶۴].

همچنان داستان پناه دادن نجاشی به مهاجرین شاهد دیگری برای اثبات این دعوا است، ملاحظه می نماید که جعفر رضی الله عنه با وجود مستضعف بودن وی و یارانش و با وجود اینکه عقیده و باور وی در باره عیسی علیه السلام مخالف عقیده بی نجاشی بود چگونه دین خود را اظهار می نماید.. بلکه نجاشی وقتی آیاتی از قرآن را از وی شنید بگریست و تایید و قبول خود را اعلان نمود و به جعفر و یارانش پناه داد، جعفر و یارانش دین خود را برای هر شخص اظهار نمودند، پس چنین می توان گفت که اسلام حبشی ها نخست به توفیق الله عزوجل و سپس به سبب این بود که مسلمانان دین خود را اظهار نمودند رضی الله عنهم.

و برای رد این شبهه و باطل نمودن آن رساله (المورد العذب الزلال) نوشته بی شیخ عبد الرحمن بن حسن رحمهما الله بسیار مهم است همچنان این رساله برای رد شبهه دیگری که عبارت از استدلال آنان به (مؤمن آل فرعون) بسیار مفید است.

فشرده سخن اینکه دشمنی اهل باطل و اظهار بیزاری از ایشان و از خدایان و ادیان باطل ایشان و قوانین گنبدیده ایشان يك اصل بزرگ و رکن محکم دعوت انبیاء است و شرع محکمی است که بر اصل و اساس دین اسلام و قاعده بی آن استناد دارد و اگر همه اهل زمین بخاطر رد و ابطال آن گردهم آیند قادر به آن نخواهند شد. و مخالفان همیشه به همچو موارد خاص که نزد جمهور اصولیین عمومیت ندارد استدلال می نمایند، و هرگاه ثابت گردید که این راه اصل بزرگ و محکم است پس دلایل جزئی که مخالفان توهم می نمایند که معارض یا متشابه است لزوما باید به محکم برگردانده شود، نه اینکه بعضی آیات کتاب الله و بعضی احادیث رسول الله صلی الله علیه و سلم را به بعضی دیگر آن تصادم داده شود، پس به این نکته غور کن و به شبهه های که شک کنندگان ایجاد می کنند فریفته مشو.

اینچنین باید دعوتگران در برابر قوم شان موقف جدایی کامل را اختیار کنند.. و روزیکه این جدایی و تمییز عملی شود وعده الله عزوجل به نصرت و یاری بخشیدن دوستانش و ناپدید شدن دشمنانش تحقق می یابد.. در طول تاریخ دعوت هیچگاه الله عزوجل میان دوستان و دشمنانش جدایی نیافرود مگر بعد از اینکه دوستانش از دشمنانش به اساس عقیده جدایی اختیار کردند، و تنها الله را انتخاب کردند.. و دعوتگران بسوی الله جل جلاله قدوه شان رسولان الله است. و شایسته ایشان اینست که قلب هایشان از اعتماد مالا مال باشد و بر ایشان است در مواجهه با

طاغوت به هر اسم و نامی که باشد بر الله یکتا توکل کنند طاغوت جز اینکه به ایشان به اذن الله اذیت رساند ضرری رسانیده نتواند، و اینکه الله جل جلاله بندگان خود را به مشکلات دچار می کند از روی عجز و ناتوانی از نصرت و یاری دوستانش نی بلکه بخاطر امتحان آنها است و نه بخاطر اینست که آنان را ترك کند و آنان را به دشمنان خود تسلیم نماید، ولیکن بخاطر ابتلاء و امتحان است، امتحانی که قلب ها وصف ها را پاك می گرداند و بار دیگر کامیابی از آن مؤمنان است و وعده بی الله جل جلاله به نصرت و قدرت ایشان ثابت می شود... " با اندکی تغییر از تفسیر فی ظلال القرآن

اقسام مردم و ملت ابراهیم

و در اخیر باید بدانی که مردم با حق به اقسام ذیل تقسیم می شوند:

شخصی که بر ملت ابراهیم علیه السلام و دین تمام انبیاء مطابق به همان طریقه بی که در فوق ذکر آن رفت ثابت بوده آن را اظهار می نماید و در راه الله عزوجل از ملامتی هیچ ملامت کننده هراس ندارد، این شخص از جمله طائفه و جماعت کامیاب و داعی بسوی حق بوده، کسی است که با مردم می آمیزد و بر آزار و اذیت که از جانب ایشان به وی می رسد صبر می کند، کسی است که به کرامت و عزت دنیا و آخرت سرفراز می شود، کسی است که الله تعالی در موردش می گوید: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [فصلت: ۳۳] «و کیست بهتر از روی سخن گفتن از کسیکه مردم را بسوی الله فرا می خواند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید: من (واقعاً) از جمله بی مسلمانانم» شخص مقصود این حدیث است: "المؤمن الذي يخالط الناس ويصبر على أذاهم خير... " "مؤمنی که با مردم می آمیزد و بر تکالیفی که از ناحیه ایشان به وی می رسد صبر می کند بهتر است..."

در زندگی با مشکلات و رنجها مواجه می شود بخاطر اینکه چیزی را آورده که پیغمبران آن را آورده بودند.. با اهل باطل تملق نمی کند، بسوی آنان میلان ندارد، باطل آنان را نمی پسندد بلکه از آنان بیزاری می جوید و با آنان اظهار عداوت و دشمنی می کند و هر آنچه می کند که آنان را بر باطل شان مدد و یاری می رساند، آن را ترك می کند، اعم از منصب و وظیفه و کار باشد. و کسیکه بر چنین حالت باشد اگر در جوامع و مناطق آنان سکونت اختیار کند گنهگار نمی شود، و در هر کشوری که باشد هجرت از آنجا بر وی واجب نمی باشد.

شیخ حمد بن عتیق در الدرر السنیه در موقع سخن پیرامون این فرموده الله تعالی می گوید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ...﴾ [المتحنة: ۴] و معنای فرموده الله تعالی ﴿بدا﴾ یعنی واضح و آشکارا گردید، و مقصود از آن تصریح به دوام دادن به عداوت و دشمنی است، و کسیکه این شیوه را علماً و عملاً در زندگی خود پیاده کند تا آنجا که همشریان وی او را بدین صفت بشناسند در هر سرزمینی باشد هجرت بر وی فرض نمی باشد،

اما کسیکه بر این عقیده نباشد بلکه به این باور باشد که هرگاه اینقدر آزادی داشته باشد که نماز بخواند، روزه بگیرد و حج کند هجرت از ذمه بی وی ساقط می گردد، این عقیده از جهت بی علمی از دین بی خبری از گوهر رسالت پیغمبران است... "الدار السنیه، جزء الجهاد

و این دسته از مردم هرگاه حق گوی خود را علنی نمایند به قتل و تعذیب تهدید شوند و سرزمینی هم نباشد که به آنجا هجرت نمایند باید از اهل کهف اقتداء و پیروی کنند، آنان به سبب ایمان شان اندک بودند لهذا به سوی کوه ها فرار نمودند.. و باید به اصحاب اخدود اقتداء کنند، ایشان کسانی بودند که در راه عقیده و توحید به آتش افکنده شدند ولی با وجود آن ذلت و بیچارگی را قبول نکردند.. و باید به یاران رسول الله صلی الله علیه و سلم اقتدا کنند، آنانیکه در راه الله نخست هجرت بعد جهاد کردند و جنگیدند و کشتند و کشته شدند. چنانچه شاعری می گوید:

(اگر ایشان در روی زمین نمی بودند نزدیک بود زمین با ساکنان خود به لرزه در می آمد ولیکن کوه های ثابت و میخ های آن ایشان اندو اگر ایشان نمی بودند زمین با ساکنان خود در تاریکی فرورفته بود ولیکن ایشان ماهتاب و ستارگان زمین اند)

یا شخصی که منزلت و مرتبه وی از اول کمتر بوده تحمل این راه در هم پیچیده با سختی و مشقت ها را ندارد، و بر دین خود هراسان است و نمی تواند آن را اظهار نماید.. همچو شخص باید از فتنه ها فرار نماید و با چند رأس گوسفند از قوم خود جدا گردد و در جستجوی اماکن بارانی و دره ها باشد و عبادت رب خود را کند..

یا شخص مستضعفی که دروازه را به روی خود بسته کند و به تعلیم و تربیه خانواده اش روی آورد و در جهت نجات آنان از شرك و مشرکان و آتش جهنم کوشش نماید.. از کافران دوری جوید و از آنان اعراض کند، و از باطل آنان به هیچ شکل از اشکال تایید نکند و این کار بخاطر سلامت توحیدش حتمی است. باید قلب وی به عداوت و دشمنی شرك و مشرکان مطمئن باشد و منتظر بر طرف شدن مانع باشد.. و در انتظار فرصت بخاطر فرار و هجرت بسوی سرزمینی باشد که شر آن کمتر است، تا در آنجا دین خود را اظهار نماید، چنانکه مهاجرین بسوی حبشه هجرت نمودند.

میل کردن به مشرکان و اظهارموالات با آنها به خاطر خوف و حظوظ دنیا عملیست ظاهرش

کفر

یا شخصی است که رضایت خود را از اهل باطل اظهار می کند و با دروغ و گمراهی آنان سازش می نماید، همچو شخصی سه حالت دارد که شیخ بن عتیق در کتاب خود "سبیل النجاة والفکاک" صفحه ۶۲ آن را ذکر نموده گفته است:

اول: اینکه با کافران در ظاهر و باطن موافقه داشته باشد، این شخص کافر و خارج از اسلام است، برابر است که درین کار مجبور باشد یا نباشد، موصوف از جمله کسانی است که الله تعالی در موردش فرموده: ﴿ولکن من شرح بالكفر صدراً فعليهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم﴾ [النحل: ۱۰۶] «اما آنکه به کفر سینه اش را گشوده، پس خشم الله بر آنها است، و عذاب بزرگی در انتظار شان است».

دوم: اینکه با وجود مخالفت ظاهری در باطن با آنان موافقه کند و به سوی آنان از خود تمایل نشان دهد، اینان نیز کافر اند و اینها منافقان اند.

سوم: اینکه با وجود موافقت ظاهری در باطن با آنان مخالفت داشته باشد، این حالت بدو گونه است:

اول اینکه: این کار را بخاطر این کند که در تحت نفوذ و سیطره بی کافران بوده مورد لت و کوب آنان باشد و گاهی نیز او را به تهدید به قتل کنند، در همچو حالت اگر با آنان در ظاهر موافقه کند ولی قلبش مطمئن به ایمان باشد جایز است چنانکه برعمار بن یاسر چنین حالت گذشت الله تعالی گفته است: ﴿إلا من أكره وقلبه مطمئن بالإيمان﴾ [النحل: ۱۰۶] «مگر آنکه مکره ساخته شد ولی قلبش به ایمان استوار بود».

من می گویم: چنانکه قبلاً گذشت کسیکه با همچو حالتی روبرو باشد باید بسان مستضعفان از صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم پیوسته تلاش نماید تا هجرت نماید و همیشه این دعا را بخواند: ﴿ربنا أخرجنا من هذه القرية الظالم أهلها واجعل لنا من لدنك ولياً واجعل لنا من لدنك نصيراً﴾ [النساء: ۷۵] «رب ما، ما را ازین دیاری که مردم آن ستم کارند، بیرون آر و برای ما از جانب خود سرپرستی را (مقرر) گردان و برای ما از جانب خود مددگاری را (تعیین) گردان!».

وجه دوم اینکه: با وجود مخالفت باطنی با کافران در ظاهر با آنان موافقت نماید، و در عین وقت تحت نفوذ و سلطه بی آنان نباشد، و انگیزه موافقت وی با کافران در ظاهر یا طمع در ریاست آنان است یا بخاطر طمع در مال آنان است، یا بخاطر رابطه وطن یا خویشاوندان یا از جهت هراس از وقوع نقصان در مال است در همچو حالات شخص مذکور مرتد بوده و کراهت باطنی وی با کافران فایده ندارد، و از جمله کسانی خواهد بود که الله تعالی در باره شان فرموده است: ﴿ذلك بأنهم استحبوا الحياة الدنيا على الآخرة وإن الله لا يهدي القوم الكافرين﴾ [النحل: ۱۰۷] «این (عذاب) از آن سبب است که ایشان زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند، و اینکه الله گروه کافران را رهیاب نمی سازد»، در آیت مذکور الله تعالی خبر داد که نادانی یا بغض ایشان را به کفر و اداری نکرد و نه محبت باطل، بلکه حصه و نصیبی که از دنیا برای شان رسیده آن را بر دین ترجیح داده اند. و معنای فرموده بی شیخ الاسلام محمد بن سلیمان رحمه الله همین است».

معنای فرموده بی شیخ محمد بن سلیمان که شیخ ابن عتیق رحمه الله به آن اشاره نموده در جاهای متعدد از کتابها و رسایل وی موجود است، بگونه مثال فرموده بی اودر "مجموعه الرسائل" که می گوید: "بدانکه دلایل تکفیر مسلمان صالح از فرموده های الله و فرموده های رسول الله صلی الله علیه وسلم واقوال علما وقتی مرتکب

شرك به الله شود یا شرك نیارد اما علیه موحدین با مشرکان همراه گردد از شمار بیرون است. ومن آیه پی از کتاب الله را برایت ذکر می کنم که اهل علم به تفسیر آن اجماع نموده اند و آن آیت در باره مسلمانان است، و اینکه شخصی آن را به زبان آورد در هر وقت و هر جای که باشد کافر است، الله تعالی فرموده است: ﴿من كفر بالله من بعد إيمانه إلا من أكره وقلبه مطمئن بالإيمان﴾ [النحل: ۱۰۶] «کسیکه بعد از ایمان آوردن کافر شود، مگر آنکه مجبور ساخته شد ولی قلبش به ایمان استوار بود»، الله تعالی در آیت فوق تذکر نموده است که آنان زندگانی دنیوی را نسبت به زندگانی آخرت دوست داشتند، و علما گفته اند: این آیت در مورد صحابه نازل گردیده، و گفته اند: هرگاه صحابی با وجود آنکه با مشرکان عداوت و دشمنی ورزد ولیکن از روی خوف از آنان کلمه شرك را بر زبان آورد بعد از ایمان آوردن کافر شده است».

و این فیصله علماء با سخن ابن عتیق که در فوق ذکر گردید و با سخن شیخ سلیمان که عنقریب ذکر می شود مطابقت کامل دارد.. و این سخن خیلی عظیم است، و اگر این سخنان ما می بود، سخن امامان نامدار نمی بود ما را به خوارج و تکفیر متهم می نمودند.. با وجود آنکه آیت نص واضح علیه آنان است.. و این قضیه از قضیه پی اکراه بر گفتن کلمه کفر که قایل آن معذور پنداشته می شود مختلف است، اینجا ما با مردمی هستیم که به گفتن کلمه کفر مجبور کرده نشده اند و نه بخاطر آن لت و کوب گردیده اند و نه مورد شکنجه و تعذیب قرار گرفته اند، بلکه چیزی که آنان را به اظهار موافقه و سازگاری و دوستی با مشرکین واداشته محبت دنیا و طمع مال و ثروت است، بناء این کار دوست داشتن زندگانی دنیا نسبت به آخرت و خریدن متاع ناپایدار آن به قیمت دین، توحید و عقیده است. و گاهی هم خود را زیر نقاب اکراه و مجبورت پنهان نموده ضرورت ها را بهانه جویی می کنند اما در واقعیت از اهل آن نمی باشند، ازین رو الله تعالی در سوره آل عمران بعد از آنکه از دوستی دشمنان خود منع می فرماید و تقیه را برای مکره حقیقی مباح قرار می دهد، بگونه پی هشدار می گوید: ﴿وَيُحذِرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ * قُلْ إِنْ تَحْفَوا مَا صَدُورُكُمْ أَوْ تَبْدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ...﴾ [آل عمران: ۲۸-۲۹] «والله شما را از (خشم) خود برحذر می سازد، بگو: اگر چیزی را که در دل شما است، پنهان کنید یا آن را آشکار سازید الله آن را می داند»، و در آیت بعدی آن می گوید: ﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحذِرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ..﴾ [آل عمران: ۳۰] «روزی که هر شخصی هر کار نیکی را که انجام داده حاضر شده می یابد و (نیز) هر عمل ناشایسته پی را، آرزومی کند ای کاش بین او و اعمال ناپسند او فاصله پی طولانی می بود، الله شما را از (خشم) خود برحذر می سازد»، آیت مذکور بزرگترین وعید و تهدید است اگر در آیات کتاب الله غور و فکر شود.. ولیکن الله تعالی برای کسیکه فتنه را اراده کند انسان در برابر اراده او قدرت چیزی را ندارد.

شروط صحت اکراه و فرق میان اکراه بر معاصی و اکراه بر کفر

به قضیه اکراه اکثر کسانی بهانه میجویند که بهره از دین ندارند. و علماء برای صحت اکراه شروطی را ذکر نموده اند که درینجا به بخشی از آن اشاره می کنیم:

— اینکه مکره (به کسر را - جبر کننده) بر تنفیذ چیزی که بدان تهدید می کند قدرت داشته باشد، و شخص مکره (جبر شده) از دفع کردن آن ولوبه فرار ناتوان باشد..

— اینکه گمان غالب شخص (جبر شده) این باشد که اگر انکار نماید مکره (جبر کننده) تهدید خود را عملی کند.

— چیزی که به آن تهدید می کند فوری باشد، مثلا اگر بگوید: اگر این کار را نکنی فردا ترا خواهم زد، در همچو صورتی مکره شمرده نمی شود.

— اینکه از شخص مامور چیزی ظاهر نشود که دلالت بر استمرار آن کند مثلا از چیزی که ممکن است توسط آن تهدید از وی دور شود بیشتر کار کند.

همچنان علما در بین اکراه بر معاصی و اکراه به گفتن کلمه کفر یا دوستی با کفار و امثال آن فرق نموده اند، نوع دوم را به هیچ وجه جایز نمی دانند مگر برای کسیکه به عذابی گرفتار آید که از طاقت وی بیرون باشد، و قتل، سوزانیدن توسط آتش، قطع اندام، حبس ابد و امثال آن را از جمله تعذیب های شمرده اند که انسان توان برداشت آن را ندارد. و عمار رضی الله عنه صحابی بود که به سبب وی آیات تقیه نازل گردید، و بعد از اینکه وی کشتار پدر و مادر خود را دید و عذاب های رنگارنگ را چشید، قیرغه اش شکست و در راه الله عزوجل شدیداً اذیت شد کلمه کفر را به زبان راند..

و اکثر این گروهی که تقیه را عذر قرار می دهند کسانی هستند که بخاطر ایجاد فتنه سعی و تلاش نمودند و در شرك و باطل غرق گردیده اند.

علاوه بر این علما در باب اکراه به گفتن کلمه کفر گفته اند: عمل نمودن به عزیمت و صبر بر اذیت و امید اجر و پاداش از الله افضل و بهتر است، و در طول تاریخ موقف صحابه، تابعین و امامان به همین گونه بوده، و به امثال این گونه مواقف اظهار و اعزاز دین حاصل می شود، تفصیل این موضوع را در صحیح البخاری باب (من اختار الضرب و القتل و الهوان علی الکفر) ملاحظه فرمایید، و مثالهای زیادی درین باب وجود دارد، همچنان موقف امامان مثل موقف امام احمد در قضیه مخلوق بودن قرآن و غیره از حد شمار بیرون است..

آنان بطور شاهد این فرموده الله تعالی را ذکر می نمایند: ﴿ومن الناس من يقول آمنا بالله فإذا أؤذي في الله جعل فتنة الناس كعذاب الله﴾ [العنکبوت: ۱۰] «از مردم کسی هست که می گوید: به الله ایمان آوردیم اما

چون در راه الله به او اذیتی رسد آنچه را از مردم متحمل می شود مانند عذاب الله می پندارد»..

آنان گفته اند: تخییر (مخیر گرداندن) قطعاً با اکراه منافات دارد، مانند وضعیتی که شعیب با قوم خود داشت، زیرا آنان پیغمبر خود را در میان دو انتخاب قرار دادند: یا قبول کفر یا خارج شدن از قریه آنان، علما در همچو صورتی پذیرفتن کفر را جایز نگفته اند.

احکام دنیا منوط به ظاهر است

ما این همه تفصیل را بخاطر آن بیان نمودیم تا کسیکه الله عزوجل نعمت عقل و توحید را برایش بخشید بداند که دین در زمانه ما غریب بوده و دعوتگرانی که آن را درست شناخته اند نیز غریب اند.. و اینکه امروز اکثر مردم به میل و رغبت خود بدون آنکه در حقیقت کدام اجباری بر ایشان باشد در دین و آیین حکومت ها و کیش طواغیت داخل شده اند، بلکه بخاطر محبت زندگانی دنیا و مال و متاع و مناصب ملت ابراهیم علیه السلام را فراموش کرده اند، دین خود را به بهایی ناچیز دنیا فروختند، پس هشدار ازینکه از جمله ایشان باشی و عاقبت که از نادمان گردی..

به اساس این دلایل و امثال آن کدام تعجب و شگفتی که اکثر مردم از کلام شیخ ابن عتیق دارند زایل می شود، وی در مورد کسیکه با وجود مخالفت باطنی اش با کافران در ظاهر با آنان موافقت نماید و انگیزه بی موافقت ظاهری اش اکراه بی بلکه مال و متاع دنیوی باشد مرتد است، و این گفته وی: "با وجود مخالفت باطنی اش با آنان" مقصودش والله اعلم اینست که مطابق گمانش، و اگر اینچنین تاویل نکنیم پس ما چگونه در همچو حالتی بر حقیقت باطن وی مطلع می شویم مگر از طریق وحی چنانکه در قصه حاطب بن ابی بلتعنه. والله عزوجل ما را مکلف به باطن ننموده بلکه هر حکم ما مبتنی بر ظاهر است.. چنانکه ما از کشتن کسی که نفاق خود را پنهان دارد و دوستی اش را با اسلام آشکارا کند و شعایر دین را اظهار نماید خود داری می کنیم، همچنان کسی که دوستی خود را با کفار آشکارا کند و با آنان کنار آید هر چند که گمان کند در باطن اسلام را دوست دارد او را مرتد می دانیم.. بناءً الله عزوجل در رابطه به احکام دنیوی ما را مکلف نموده که به ظاهر عمل کنیم و او تعالی به تنهایی خود متولی نماند، پس او است و او است که راستگورا از دروغگومی داند، و مردم را طبق اعمال شان محاسبه می کند و آنان را به اساس نیت های شان برانگیخته می سازد، چنانکه در حدیث عایشه رضی الله عنها که متفق علیه است آمده است: لشکری وجود دارد که در زمین فروبرده می شود در حالیکه در میان ایشان آدم عاقل قرار دارند، پس الله عزوجل همه آنها را در دنیا هلاک می کند و در روز قیامت به اساس نیت های شان برانگیخته می سازد... و بدین معنی قول عمر رضی الله عنه در صحیح بخاری نقل گردیده "محققاً در زمانه رسول الله صلی الله علیه وسلم مردمی وجود داشتند که به اساس وحی مواخذه می گردیدند، و حالاً کسی که خیر را برای ما اظهار کند به وی امان می دهیم و او را بسوی خود نزدیک می گردانیم و باطن و قلب او به ما مربوط نیست

بلکه الله عزوجل او را بر باطنش محاسبه می کند. و کسیکه بدی را برای ما اظهار نماید به وی امان نمی دهیم و به او باور نمی کنیم هر چند که گوید باطنش نیکو است".

و عادت رسول الله صلی الله علیه وسلم در حالات جنگ و غیر جنگ بدین گونه بود، بطور مثال عباس بن عبد المطلب در حالیکه ادعای مسلمان بودن را داشت و خود را بدان منسوب می دانست لیکن در مکه که در آن زمان دار کفر به شمار می رفت با کفار باقی ماند و از آن محل بسوی دار اسلام هجرت نکرد و در روز غزوه بدر با مشرکین خارج شد، مسلمانان وی را اسیر گرفتند و مطابق ظاهر حالش با وی معامله نمودند، نه طبق گمان و ادعای خودش که اسلام خود را پنهان داشته است، بخاطر اینکه او در صف مشرکین قرار گرفت و به سیاهی لشکر آنان افزود، و بدین گمان بود که وی درین کار مجبور بوده، و در روایات دیگر آمده است: هنگامیکه رسول الله صلی الله علیه وسلم او را دید که اکراه را عذر پیش می کند و ادعای مسلمان بودن را دارد گفت: "الله أعلم بشأنك إن يك ما تدعي حقاً فالله يجزيك بذلك، فأما ظاهر أمرك فقد كان علينا فافد نفسك..".

ترجمه: "الله تعالی از حال تو بهتر می داند، اگر آنچه را ادعا می نمایی واقعاً حق باشد الله تعالی در برابر آن ترا جزای خیر می دهد، اما ظاهر حالت علیه ما بود پس در مقابل پرداخت فدیة خودت را نجات بده."

حدیث مذکور را امام احمد که همه راویان آن ثقه اند روایت نموده است، مگر اینکه نام یکی از راویان آن را ذکر ننموده است، به هر حال روایتی که در صحیح البخاری و غیر آن ثابت است درین باب کافی می باشد، آن اینکه رسول الله صلی الله علیه وسلم عمویش به ظاهرش معامله نمود و او را وقتی رها نمود که همانند باقی اسیران مشرک فدیة دادند.

دلیل دیگر حدیث عمران بن حصین است که در صحیح مسلم وارد شده، حدیث مذکور در مورد مردی از بنی عقیل است، این مرد از هم پیمانان ثقیف بود و با وجود اینکه ادعای مسلمان بودن را داشت رسول الله صلی الله علیه وسلم وی را رها ننمود.

از همه این گفته ها دانسته می شود که ما مسلمانان مکلف هستیم که در معاملات و فیصله های خود به ظاهر عمل کنیم، و از فضل الله تعالی بر ماست که به باطن ما را مکلف نساخته است، و اگر چنین نمی بود اسلام و مسلمانان بازیچه دست هر جاسوس و زندق می بود.

حادثه حاطب بن ابی بلتعہ رضی الله عنه

قصه حاطب و عملکرد وی در سال فتح مکه از همین باب است.. لهذا اصل درین باب اینست که شخصی که همانند عمل حاطب را انجام دهد به اساس ظاهر حکم به کفر وی می نماییم و احکام را که ظاهر وی مقتضی آن است بر وی جاری می کنیم، این احکام عبارت از کشتن و بندگی نمودن است، و کسیکه به وضع مرتدین

وبعضی دلایل و تاویلات ایشان نظر افکند و به حجت های کسبیکه به گواهی عده پی به نبوت مسیلمه و داستان ثامه ویشکری وغیره استناد می نمایند غور کند، وچگونه ابوبکر به ظاهر با آنان معامله نمود و کشتن واسیر گرفتن را در میان آنان به کار برد.. واین کار وی از بزرگترین فضایل و مناقب و حسنات وی به شمار می رود؛ برای تفصیل بیشتر در زمینه به سخنان شیخ محمد بن سلیمان رحمه الله مراجعه شود.. وبگونه مثال مواضع ششگانه که در دیباچه پی سیرت وغیره ذکر نموده دیده شود.. واین عینا همان مفهومی است که عمر رضی الله عنه از لابلائی قصه حاطب فهمیده بود ودر محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم به آن تصریح نمود، ورسول الله علیه وسلم نیز این برداشت او را انکار نکرد وبرایش نگفت: "إذا قال الرجل لأخيه يا كافر فقد بآء به أحدهما"، "هرگاه شخصی به برادر خود گوید ای کافر! ناگزیر این سخن به یکی ازین دو شخص برگردد".

بلکه فیصله او را تایید نمود واین حکم را در حق کسبیکه مانع همانند مانع حاطب را نداشته باشد انکار نکرد واز باطن حاطب به این فرموده اش تزکیه نمود: "وما يدريك لعل الله قد اطلع على أهل بدر..". "یعنی کدام چیز ترا مطلع گرداند، محققاً الله عزوجل بسوی اهل بدر دید..". حاطب رضی الله عنه چنانکه در بخاری وغیره آمده است گفته بود: "ما فعلت ذلك كفراً ولا ارتداداً ولا رضی بالكفر بعد الإسلام" فقال صلی الله علیه وسلم مزکیاً له: "قد صدقکم".. "این عمل را از روی کفر وارتداد ورضای کفر بعد از اسلام نکرده ام". رسول الله صلی الله علیه وسلم او را تزکیه نمود وگفت: "قد صدقکم" "محققاً حاطب به شما راست گفته است". این سخن عمر رضی الله عنه واضح ترین دلیل بر این مطلب است که در اذهان صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین این واقعیت ثابت بود که ظاهر این عمل در اصل کفر وارتداد می باشد.. ودر روایت ابویعلی و امام احمد چنین آمده است: "أما إني لم أفعله غشاً لرسول الله صلی الله علیه وسلم ولا نفاقاً، قد علمت أن الله مظهر رسوله و متم له نوره" "اما به تحقیق من این کار را از روی نفاق و فریب با رسول الله صلی الله علیه وسلم انجام نداده ام، زیرا متیقن بودم که الله تعالی پیغمبر خود را غالب می گرداند و نور خود را به اتمام می رساند". ودر روایت دیگری از ایشان نیز آمده است: "أما والله يا رسول الله ما تغیر الإيمان من قلبي..". "سوگند به الله ای رسول الله، ایمان از قلبم تغیر نکرده است".
جمع الزوائد (۹/۳۰۶) ملاحظه شود.

به فرموده رسول الله صلی الله علیه وسلم که بخاری آن را روایت نموده غور نمایید: "قد صدقکم" رسول الله صلی الله علیه وسلم این صحابی بدری را از نفاق مستثنی قرار داد و تزکیه او را بیان فرمود و به صدق و راستی قلب و باطن او گواهی داد، واینکه او این کار را از حیث کفر وارتداد انجام نداده است، بلکه این کار او یکی از گناهان کبیره پی بوده که در برابر اینکه او در غزوه بدر شرکت نموده بود آمرزیده شد.. پس در جمله پی کسانیکه در مسئله پی موالات با کفار سهل انگاری می نمایند و به واقعه پی حاطب استناد می کنند آیا امروز در روی زمین بدری وجود دارد که الله تعالی از قلب او مطلع باشد تا این عمل او را در جمله پی گناهان کبیره قرار دهند ودر موردش سهل انگاری کنند؟

واین سؤال وقتی مطرح می شود که به صدق و راستی باطن آنان پی بریم و بدانیم که آنان این عمل را از حیث کفر و ارتداد انجام نداده اند.. لیکن بین این دو مطلب تفاوت زیادی وجود دارد.. و بعد از انقطاع وحی چگونه ممکن است که ما از باطن آنان مطلع شویم، و کیست که آنان را تزکیه کند و بعد از رسول الله صلی الله علیه و سلم به پاکی باطن آنان گواهی دهد.

ازین جهت سخن اساسی در مورد کسیکه به سوی کفار از خود تمایل نشان می دهد و با آنان دوستی و همنوایی می کند این است که طبق ظاهر وی فیصله می نمایم و الله تعالی عهده دار باطن وی است، و اگر مسلمانان وی را در صف کافران به قتل رسانند الله تعالی به اساس نیتش در روز قیامت او را حشر می کند، و اگر اسیر شود احکام کفار بر وی جاری می شود، و مسلمانان در کشتن کسیکه در ظاهر کفر را اظهار نماید و در عین وقت ادعاء نماید که اسلام خود را پنهان می دارد و مسلمانان را دوست می دارد معذور می باشند، تفصیل مطلب فوق را در گفته های شیخ الاسلام ابن تیمیة پیرامون لشکری که قصد گرفتن کعبه را می نماید و الله تعالی آن را در زمین فرومی برد، و واقعه بی اسیر شدن عباس در روز بدر و ادعا نمودن اسلام در مجموع الفتاوی (۲۸/۵۳۷) ملاحظه فرمایید، همچنان سخنان شاگرد شیخ الاسلام ابن تیمیة علامه ابن القیم در زاد المعاد (۳/۴۲۲) و علمای محقق دیگر ملاحظه فرمایید. همچنان به سبب نزول این فرموده بی الله تعالی غور نمایید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ﴾ [النساء: ۹۷] تفسیر آیت مذکور را در صحیح البخاری و غیره مطالعه نمایید و غبار خواب را از دیدگان خود بزدایید و از جمله مقلدان تنبل مباشید.

و در اخیر حافظ رحمه الله در فتح الباری (۷/۵۲۱) از بعضی اهل مغازی الفاظ نامه بی حاطب را چنین ذکر نموده است: "أما بعد يا معشر قريش، فإن رسول الله قد جاءكم بجيش كالليل يسير كالليل، فوالله لو جاءكم وحده لنصره الله وأنجز له وعده، فانظروا لأنفسكم والسلام" "اما بعد ای گروه قریش، محققاً رسول الله صلی الله علیه و سلم همراه با لشکری همانند شب که چون سیل حرکت می کند بسوی شما آمدن است، سوگند به الله اگر او به تنهایی بسوی شما بیاید الله تعالی او را پیروز می گرداند و وعده بی خود را به اتمام می رساند، پس چاره بی برای خویشتن بسازید. والسلام". و علامه سهیلی نیز همانند این روایت را نقل کرده است.

و اگر شخص خردمند به محتوای نامه حاطب دقت نماید می بیند که وی تا چه حد به نصرت الله تعالی اعتماد دارد و تا چه حد به شأن و مقام رسول الله صلی الله علیه و سلم تعظیم و احترام قایل است، ولی با وجود آن الله تعالی به سبب این کرده بی وی آیات عظیمی را فر فرستاد که از شنیدن آن پوست های بدن مسلمانان به لرزه می آید، آنجا که فرموده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تَلْقَوْنَ إِلَيْهِم بِالْمُودَةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أُمَّةَ اللَّهِ حَتَّى يُخْرِجَ اللَّهُ أُمَّةَ اللَّهِ وَالْكَافِرِينَ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ [آل عمران: ۶۱] و این آیه را در تفسیر خود ملاحظه فرمایید.

[الممتحنة: ۱] «ای مؤمنان، مگیرید دشمنان مرا و دشمنان خود را دوستان، پیغام می فرستید به ایشان بسبب دوستی (حال آنکه) کافر شدند به آنچه آمده است به شما. از دین راست می کشند رسول را و شما را برای آنکه ایمان آوردید به الله که رب شماست اگر برآمده اید (از اوطان خود) برای جهاد در راه من و به طلب رضامندی من (دوست مگیرید آنها را) پنهان می فرستید بسوی ایشان پیغام دوستی و من خوب می دانم آنچه را پنهان می کنید و آنچه را ظاهر می نمایید، و هر که بکند این کار را از شما پس (بتحقیق) غلط کرده است راه راست را».

به آیات فوق فکر نمایید که چگونه الله تعالی از موالات و دوستی دشمنان خود منع فرموده و این عمل را به شدت ممنوع قرار داده.. ولی با وجود آن تعداد زیادی از منسوبین دعوت و اسلام در حال حاضر با بردگان قانون و دنباله روان و دشمنان شریعت و توحید از راه مدهانه پیش می آیند و کمک و پشتیبانی آنان را می کنند و با دساتیر و نظام های آنان دوستی می کنند و به احترام قوانین آنان سوگند یاد می نمایند، وقتی چنین وضعی را می بینیم به غربت دین حقیقی و پیروان آن که آن را درست شناخته اند پی می بریم، پس هشدار ازینکه در این از خود تقصیر و کوتاهی نشان دهی.

شیخ حمد بن عتیق گفته است: "اما آنچه را که تعداد زیادی از مردم عذر تصور می کنند در واقع از جمله بی گمراهی گری های شیطان است، به دلیل اینکه هرگاه دوستان شیطان بعضی از این دعوتگران نام نهاد را به چیزی دور از حقیقت بترسانند چنین میبندارد که موافقت وی با مشرکین و تسلیم گردیدن به آنان جواز دارد" به دنبال آن سخن شیخ الاسلام ابن تیمیه رحمه الله را در مسئله بی اکراه بر گفتن کلمه کفر ذکر نموده است، وی گفته است: صفت اکراه این است که با زدن، کشتن و تعذیب همراه باشد، اما مجرد گفتار و ترساندن از جدا کردن از زن، مال و خانواده صفت اکراه نمی باشد.. موصوف به ادامه می گوید: "وقتی این مطلب را دانستی و دریافتی که تعداد زیادی از مردم در مغالطه واقع شده اند مفهوم این فرموده بی رسول الله صلی الله علیه وسلم: "بدأ الإسلام غريباً وسيعود غريباً كما بدأ" (اسلام غریب آغاز یافت و دوباره غریب میشود) برایت واضح می گردد.

شیخ سلیمان بن عبد الله مؤلف (کتاب تیسیر العزیز الحمید) در دیباچه بی رساله بی "حکم موالات و دوستی مشرکین" می نویسد: "بدان، الله بر تو رحم کند که انسان هرگاه با مشرکان از جهت خوف و ترس موافقه نماید و با آنان مدارات و نرمی کند و بخاطر دفع شرشان به آنان چاپلوسی نماید، همانند آنان کافر است، هرچند که دین آنان را بد بیند و با آنان دشمنی ورزد و اسلام و مسلمانان را دوست دارد..."

شیخ عبارت شدیدتر از آن را که عبارت از همکاری مشرکین توسط مال و دوستی آنان و قطع دوستی مسلمانان است ذکر نموده گفته است: "ازین حکم جز مکره کسی دیگری مستثنی نبوده، مکره کسیست که مشرکان بر وی غلبه یابند و به او بگویند: کافر شو یا فلان کار را بکن، والا ترا خواهیم کشت، یا او را اسیر کنند

و تا حدی تعذیب نمایند که با آنان موافقه کند، درین صورت برای وی جایز است که با وجود اطمینان قلبی به ایمان به زبان با آنان موافقه نماید".

علما برین مسئله متفق اند: کسیکه بگونه بی مزاح کلمه بی کفر را به زبان آرد کافر شود، پس چگونه کسیکه از جهت خوف و طمع در دنیا کلمه بی کفر را به زبان آرد کافر نشود؟! بعد از آن موصوف بیشتر از بیست دلیل برای اثبات این مطلب ذکر نموده .. و از همین سبب کتاب او به نام (الدلائل) مشهور گردید.. و بر منسوبین دعوت آنانیکه موالات و دوستی یاسا را اظهار می نمایند و از آنان دفاع می کنند و از حکومت ها و قوانین و لشکریان آنان دفاع می نمایند لازم است در رابطه به این مسئله غور فکر نمایند زیرا این مسئله برای ایشان خیلی مهم و ضروری است به ویژه هرگاه بدانند که همه این گفته ها متوجه عساکر حکومت مصر است هنگامیکه در زمان شیخ حمد بن عتیق و شیخ سلیمان رحمهما الله داخل نجد شده بودند، این دوشیخ کتاب های "سبیل النجاة والفکاک" و "الدلائل" را در آن زمان تالیف نمودند تا به وسیله این دو کتاب مردم را از دوستی عساکری که به بدعت ها و خرافات و شرکیات قبور ملوث بودند هشدار دهند، برای تفصیل بیشتر موضوع به کتاب الدرر السنیه جزء الجهاد مراجعه شود..

و آنچه از علمای مشهور و معروف نقل گردیده این است که ایشان در آن زمان حکومت مصر و عساکر آن را که از ترکیه متابعت می نمودند تکفیر می نمودند، بلکه هر شخصی که با آنان دوستی می کرد یا از آنان اطاعت می نمود و از آنان راضی می بود تکفیر می نمودند. حالا سوالی که مطرح می شود این است که: وقتی حکم امامان بزرگوار در مورد عساکر تابع دولتی که اکثر مسلمانان عصر حاضر بر آن افسوس می نمایند چنین باشد پس چه فکر می کنید که نظر ایشان در مورد بنده بی یاسا این زمان چگونه است؟

و اگر این بزرگواران تا این زمان باقی می بودند در مورد کسانی که از جهت خوف از محروم شدن از منازل و کارت ها یا وظایف و غیره متاع دنیوی دوستی خود را با کفار و لشکریان آنان اظهار می نمایند چه حکم می نمودند؟ و در مورد کسیکه به وفاداری با آنان و یا احترام قوانین آنان سوگند خورده است چه حکم صادر می نمودند؟

پس ای خردمندان: هوشیار باشید، وای بیخبران توبه کنید، زیرا فتنه در اساس دین است نه در فروع آن، و لازم است که خویشاوندان، همسران، اموال، تجارت و منازل و وسایل وقایه و حفظ دین باشند و در راه دین فدا گردند، نه اینکه دین در راه آنها فدا کرده شود، الله تعالی می فرماید: ﴿ قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴾ [التوبة: ۲۴] «بگو: اگر نزد شما پدران شما فرزندان شما، برادران شما، همسران شما، خویشاوندان شما، ثروتی را که اندوخته اید، تجارتی که از کساد آن بیم دارید، یا منازل رهائشی که به آن خوشنود می شوید از الله، پیامبر او و جهاد در راه او پسندیده تر باشد پس

در انتظار آن باشید که الله فرمانش را صادر کند (شما را مورد عذاب خویش قرار دهد) والله مردم فاسق را هدایت نمی کند».

به مفهوم آیت دقت کنید، چگونه الله تعالی محبت و دوستی ذات خود و پیامبر و جهاد را بر محبت این هشت چیز مقدم شمرده است، باید عالی ترین و بیش بها ترین چیز نزد تودین باشد. الدرر السنیة - جزء الجهاد.

طاغوت در صدد انحراف دعوتگران است

هرگاه ملت ابراهیم علیه السلام را به درستی شناختی، ودانستی که ملت ابراهیم عبارت از منهج و روش تمام پیامبران و پیروان آنهاست.. و اینکه راه پیروزی و کامیابی و سعادت دارین همین ملت است.. باید یقین داشته باشی که طاغوتان هر زمان از آن راضی و خوشنود نمی باشند بلکه از این ملت عظیم در هراس اند و حریصانه می کوشند آن را از بین برند و یا به وسایل و شیوه های مختلف آن را از اذهان دعوتگران بیرون نمایند. چنانکه الله تعالی از روزگاران قدیم به این مطلب اشاره فرموده است، در سوره القلم که يك سوره مکی است فرموده: ﴿وَدَّوَّا لَوْتَدِهِنَّ فَيُدْهِنُونَ﴾ [القلم: ۹] «آروز کردند که ملائمت (مسامحه) کنی (در بعضی امور حق) تا ایشان نیز ملائمت کنند (در گذرند از مسلك خود)». آنان آرزو دارند که دعوتگران راه های منحرف و کج را پیمایند و از دعوت انبیاء علیهم السلام انحراف نمایند و پیوسته برنامه ها را بخاطر منحرف نمودن دعوتگران از صراط مستقیم آماده می سازند، تا آنان را به راه های سوق دهند که از باطل شان سکوت صورت گیرد و خاطر آنان را خوشنود گردانند یا در بعضی موارد با آنان یکجا شوند.. تا نتیجتاً دعوت بمیرد و قضیه دعوت دگرگون شود و دعوتگران از مسیر واضح و مستقیم آن منحرف گردد، ازین رو طاغوتان می دانند که نخستین برگشت يك گام به عقب است.. و گام های بعدی به دنبال آن است، و قدم به قدم بالاخره دعوتگران منهج اصیل دعوت را فراموش می کنند تا اینکه تحقق این گونه انحراف یقینی گردد.. و در پایان با آنان همراه شوند، و این نهایت همان چیزی است که در آغاز آرزوی آن را دارند، ازین جهت هرگاه ببینند که دعوتگران چیزی از خود تنازل نشان می دهند از آنان اظهار رضایت می کنند و آنان را بسوی خود نزدیک می گردانند و از کوشش های آنان تمجید می نمایند و با آنان ابراز محبت و دوستی می نمایند.. الله تعالی فرموده است: ﴿وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِىَ إِلَيْكَ لَيَفْتِنَا عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَأْخُذُكَ خَلِيلًا﴾ [الإسراء: ۷۳] « نزدیک بود که ترا از آنچه به تو وحی نمودیم بفریبند تا بر ما جز آن (وحییکه بتو فرستاده ایم) چیزی دیگر افتراء کنی و آنگاه ترا دوست (خود) بگیرند».

سید قطب رحمه الله بعد از ذکر تلاشهای مشرکین بخاطر مباحثه با رسول الله صلی الله علیه وسلم در رابطه به تفسیر این آیت می نویسد: "از جمله اموری که روی آن بحث می نمودند این بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم بدگویی و عیبجویی خدایان باطل آنان را ترك کند، اما الله تعالی پیغمبر خود را از این تلاشها حفظ نمود، و این

تلاشها نه تنها توسط مشرکان با پیغمبر به کار برده شده بلکه همیشه صاحبان سلطه و قدرت با دعوتگران این تلاشها را انجام می دهند، تلاش بخاطر گمراه سازی تا از جاده دعوت هرچند که اندک نیز باشد منحرف شوند و در مقابل وعده به دریافت منافع بیشتر به راه حل های وسط تن دهند، که از جمله عده بی موضوع را ناچیز تصور نموده فریفته آن گردیدند، زیرا قدرتمندان هیچگاهی از وی نمی خواهند که از دعوت خود کاملاً دستبردار شود بلکه از وی می خواهند تا در شیوه بی دعوت خود تغییرات جزئی را بپذیرد تا هر دو جانب در نیمه راه با هم یکجا شوند. و گاهی شیطان از همین راه بسوی دعوتگر راه می یابد، و چنین تصور می کند که خیر و بهبود دعوت در کسب نمودن قدرتمندان و حکمرانان است هرچند که این هدف به تنازل نمودن از گوشه بی از دعوت انجام یابد! ولی انحراف جزئی در آغاز راه منجر به انحراف کامل در انجام راه می شود، و حکمرانان همیشه می کوشند دعوتگران را به تدریج به بیراهه ها بکشانند، و هرگاه در بخشی از دعوت تسلیم آنان گردند وقار و هیبت خود را از دست می دهند، و سلطه جویان دریافته اند که ادامه دادن به این شیوه و استعمال پول منتهی به کسب آنان می شود و اعتماد به حکمرانان در راه پیروزی دعوت يك شکست روحی بوده، و یگانه الله ذاتی است که مؤمنان در دعوت خود به او اعتماد می کنند، و هرگاه شکست در ژرفای نهاد انسانی به حرکت در آید هرگز شکست به نصرت مبدل نمی شود!"

آری! ما امروز شمار زیادی از دعوتگران را می بینیم که طاغوتان را بحیث دوستان خود برگزیده اند، و در مقابل، طاغوتان نیز به آنان ضرری نمی رسانند و نه با آنان دشمنی می ورزند، زیرا آنان از باطل ایشان اظهار رضایت نموده اند و با ایشان در نیمه راه یکجا شدند، و در محافل و مجالس شان با ایشان نشستند.

روشهای طاغوت در انحراف دعوتگران

از جمله مثالهای این شیوه ها در عصر کنونی که ما قرار داریم:

پارلمانها شرکی¹

۱- در ارتباط به کفر نظام دموکراسی و نابسامانیهای ناشی از آن به کتابهای ذیل مراجعه شود:

- (الديمقراطية دين) از ابو محمد المقدسی و به دري و پشتو ترجمه شده است

- (الإسلاميون وسراب الديمقراطية) از عبدالغنی الرحال

- (حكم الإسلام في الديمقراطية والتعددية الحزبية) از ابوبصير الطرطوسي

- (حكم التعددية السياسية) از حامد العلي

تاسیس پارلمان ها و مجالس نمایندگان و امثال آن است.. تا به وسیله آن بتوانند دشمنان خود را که عبارت از دعوتگران و غیره اند در همچو مجالس گردهم آورند تا با آنان نشست ها داشته باشند و قضیه را در میان خود تحریف کنند، و دیگر موضوع بیزاری از کفر و کافران مطرح نباشد و از قوانین و دساتیر باطل ایشان انکار صورت نگیرد.. بلکه زمینه بی تعاون و همکاری و نشستن پیرامون میز گفت و شنید بخاطر مصلحت کشور و اقتصاد و امنیت و غیره مساعد می شود.. بخاطر مصلحت وطنی که طاغوت بر آن حکمراوی می نماید و خواسته ها و کفریات خود را حاکم می گردانند.. این اشتباهی که ذکر نمودیم اکثر منسویین به منهج سلف یا کسانی که به گفته های سید قطب استناد می کنند در آن واقع هستند.. ایشان بعد از آنکه در این پرتگاه سقوط نمودند به مشایعت طواغیت کف می زنند و به تعظیم و احترام آن به پا ایستاده اند و آنان را با القاب بزرگ مورد خطاب قرار می دهند بلکه نعره بی محبت و دوستی با نظام های آنان را سر می دهند و به احترام دساتیر و قوانین آنان سوگند یاد می کنند. پس ایشان بعد از این همه کار ها برای دعوت خود چه چیزی را باقی گذاشته اند؟ به الله تعالی از گمراهی پناه می بریم..

استخدام دعوتگران در معارک با دشمنان شان

مثال دیگری آن عبارت از گماشتن علما جهت تبلیغات علیه دشمنان ایشان است و تبلیغات علیه آنانیکه بر نظامها و حکومت های شان خطر پنداشته می شوند مانند کمونست ها و روافض¹ و سایر آنانیکه حکومت ایشان را تهدید می نمایند.. طاغوت به این عده علمای که با افکار منحرف و گمراه کن حساسیت دارند پناه می برد و ایشان را در مبارزه علیه دشمنان مشترك پشتیبانی می کند، و به ایشان چنین وانمود می کند که گویا بر دین و اهل دین بسیار حریص است و از این هراس دارد که گروه های ذکر شده بر حرمت و مقدسات مسلمانان تجاوز نمایند، با این فریب این مسکین ها و ساده لوحان در حال طاغوت میافتند و همه عمر و وقت خود را در یاری بخشیدن دشمنی علیه دشمن دیگر ضایع می سازند.. بلکه سخن به جای می رسد که دشمنی خود را با طاغوت نزدیک لغو می کنند و با وی دوستی می کنند و روزی هم از جمله سپاهیان و حامیان مخلص طاغوت و نظام اومی شوند.. و تمام زندگی خود را وقف خدمت اومی سازند و بخاطر تحکیم پایه های حکومت و دولت اودانسته یا ندانسته تلاش می نمایند و ای

۱- بدون شک که رافضیها دشمنان اسلام اند چگونه دشمنان اسلام نباشند درحالیکه مصادر شان مالا مال از تحریف قرآن و دشمنی علیه صحابه رضوان الله علیهم و مسخ دین اسلام است و نظام ایران بهترین نمونه اسلام ستیزی رافضیها است. کجاست آن شعارها که اسلام مرز را نمیشناسد.. یا هفته وحدت اسلامی.. و به دهها و صدها شعارهای میان تھی. جنگ علیه اهل سنت در ایران به هدف نابودی آنها، آیا این است وحدتی که از ما آن را می خواهند؟ آیا همین امریکا شیطان بزرگ نیست که با آن نظام ایران در اشغال عراق و افغانستان هم پیمان شد و به گفته مسئولین بلند پایه نظام مانند ابطی و رفسنجانی، که اگر ما نمی بودیم عراق و افغانستان به اشغال امریکا در نمی آمد. به هر حال ماهیت نظام ایران و ماهیت عقیده فاسد رافضیها به همه مومنان صادق آشکار است. اما موقف گیری علیه رافضیها و دیگران، در حال وابستگی به طاغوت دیگری، ملت ابراهیم آن را نمی پذیرد.

کاش به این گفته پی بنده پی صالح می اندیشیدند: ﴿رب بما أنعمت عليّ فلن أكون ظهيراً للمجرمين﴾ [القصص: ۱۷] «ای رب من، چون بر من نعمت (فراوان) دادی ازین رو هرگز مددگار مجرمان نمی شوم».

﴿يا أيها الذين آمنوا قاتلوا الذين يلونكم من الكفار وليجدوا فيكم غلظة..﴾ [التوبة: ۱۲۳] «ای مؤمنان، با کافرانی که نزدیک شمایند جنگ کنید و باید آنها در شما شدت (وخشونت) احساس کنند..». در آن هنگام در این مشکل واقع نمی شدند.. محققا کمونست ها و غیره هر چند که دشمنان اسلام و مسلمانان اند و دشمنی و بیزاری از آنان و کفر و ورزیدن به باطل آنان نیز مطلوب است.. اما ابتدا به اهم فالاهم واقرب فالاقرب يك مسئله پی ثابت و از سیرت پیغمبر ما رسول الله صلی الله علیه و سلم يك موضوع شناخته شده است، بلکه عقل سلیم خلاف آن را نمی پذیرد، زیرا خطر دشمن قریب تر و تاثیر و فساد و فتنه پی وی نسبت به خطر دشمن دور بزرگتر و شدید تر است، ازین جهت است که مبارزه علیه نفس و شیطان نسبت به مبارزه علیه دشمنان مقدم است.. و هیچگاه رسول الله صلی الله علیه و سلم چنین نکرد که علیه فارس و روم یا یهود جهاد کرده باشد و جهاد علیه مشرکان نزدیک خود را فراموش کرده باشد بلکه مبارزه خود را نخست از مشرکان آغاز نمود و به تدریج به سراغ یهود، فارس و روم رفت.

بلکه بسیاری از طواغیت از این لغزشگاه خطرناک بهره برداری نموده اند و اکثر این علمای جاهل را تسخیر نموده اند تا تعداد زیادی از دعوتگران را از حرکت های اسلامی که بدان منسوب اند متفر نمایند،

تشویق آنها به مراکز و القاب و مناصب

مثال دیگر آن فریب دادن مسلمانان و دعوتگران به مناصب و مراکز و وظایف و القاب است.. و دادن امتیازات، مال و مکان و بخشیدن تحایف و غیره است تا بدین وسیله آنان را در بند خود در آورند و توسط آن دهان های ایشان را ببندند و مقوله پی ذیل را در مورد ایشان تحقق بخشند: (پستان که ترا شیر می دهد آن را دندان نگیر) تا اینکه دعوتگران و علماء در فتنه واقع گردیده شیفته پی حکومت های شان شوند و بالاخره کار به جای رسد که باطل طاغوتان را توسط فتوا های مختلف خود پینه زنند و شب و روز خود را به مدح و ستایش طاغوتان بگذرانند.

علامه ابن جوزی در کتاب "تلبیس ابلیس" می نویسد: "نوع دیگری از تلبیس ابلیس بر فقهاء این است که باید فقها با امراء و سلاطین بیامیزند و با آنان مداهنه و تملق نمایند و با وجود داشتن قدرت، از باطل آنان انکار نمایند" وی می گوید: "خلاصه اینکه وارد شدن در مجالس بادشاهان و حکمرانان خطر بس بزرگ است زیرا در مرحله اول داخل شدن نیت نیکو بوده ولی بعد از اینکه از طرف حاکم انعام و اکرام یا طمع پیدا شود نیت انسان تغییر می کند و از مداهنه و تملق به آنان خود را حفظ نمی تواند و از کرده های وی انکار نمی کند، و سفیان ثوری رحمه الله می گفت: "من ازین هراس ندارم که حاکمان به من توهین و تحقیر می کنند بلکه ازین خوف دارم که ایشان مرا مورد نوازش قرار دهند و قلبم بسوی ایشان مایل گردد".

و اگر شخص عاقل تاریخ حاکمان زمان سفیان رحمه الله را مطالعه نماید، کسانیکه وی خوف داشت قلبش به سوی ایشان میلان کند در میان آنان و میان طاغوتان زمان ما تفاوت بسیار وسیع را می بیند.

مصروف ساختن آنها در مؤسسات ضرارمانند

رابطه عالم اسلامی و غیره و وزارتها و معاهد و رادیوها و هیئتهای به اصطلاح امر به

معروف و نهی از منکر و استفاده از این همه ارگانها به نفع طاغوتیان

مثال دیگری شیوه های گمراه سازی این است که عده یی ازین طواغیت روی بعضی فروع دین و دعوت بسیار تاکید می ورزند تا با این عمل خود تعداد زیادی از دعوتگران و علمای که از اخلاص شان هراس دارند و در میان مردم از محبوبیت خاص برخوردارند جذب کنند، و به همین اساس برای ایشان مدارس، رادیوها و مراکز خاص تاسیس می کنند و آنان را در پست های وزارت اوقاف و پروژه های آن توظیف می نمایند، پست های که به تجاوزگری ها و خود سری ها و فسادات آنان کار ندارد.

و مؤسسات ضرار که این طواغیت تاسیس می کنند از همین قبیل است.. مانند "رابطه عالم اسلامی" که تعداد زیادی از علمای بیچاره ما با وجود واضح بودن برنامه سیاه آن که عبارت از تملق نمودن در برابر حکومت های فاسد به ویژه حکومت سعودی¹ و طواغیت آن است به آن فریفته شده اند، و حتی بسیار اندک نشریه یا کتاب از مطبوعات آنان وجود دارد که از تملق و نفاق در برابر این دولت خالی بوده باشد.. با قطع نظر از روابط مشکوک مسئولین این مؤسسه با طواغیت کشور های مختلف دیگر... مخالفت این مؤسسه با بعضی کشورها به اساس تبعیت از خواسته های کشور اصل است.. پس هرگاه قضایا میان کشورها طبق مامول پیش رود این مؤسسه نیز همان سیاست را تعقیب می کند.. و هرگاه طاغوتی همانند قذافی دولت متبوع آن را مورد هجوم قرار

۱- در این جانظام سعودی من حیث مثال آورده شده است زیرا این نظام شعار توحید را برافراشته است و مدعی تطبیق شریعت اسلامی است در حالیکه حقیقت چیزی دیگرست نظام سعودی همانند نظام های دیگر در جهان اسلام نظام غیر شرعی است و شعار توحید و تطبیق شریعت دعوی دروغینی است که نظام پیوسته به آن متمسک میشود نظامیکه عضویت سازمان ملل متحد را دارد و سرحدات (سایکس پیکو) را به رسمیت میشناسد سرزمین مقدس جزیره عرب را ملامال از پایگاههای صلیبی ها ساخته بلکه به مرکز فرماندهی جنگ صلیبی علیه اسلام مبدل گردانیده است. این نظام را با این تعدی های آشکار چگونه میتوان نظام اسلامی دانست؟

پس نظامیکه شعار توحید را برافراشته است این ماهیت حقیقی اش باشد پس حالت نظامهای دیگر که در جهان اسلام چگونه است؟ بدون شک که نظام های حاکم بر جهان اسلام همه نظام کفری اند که برائت و بیزاری و قتال علیه آنها از فرایض عینی اسلام است. جهت مزید معلومات در ارتباط به نظام سعودی به کتب ذیل مراجعه شود:

۱- (الکواشف الجلیه فی کفر الدوله السعودیه)

۲- (النظام السعودی فی میزان الاسلام)

۳- (أقوال علماء أهل السنه فی النظام السعودی)

دهد و سیاست های طواغیت آن را مورد انتقاد قرار دهد درین وقت سلسله فتاوا و استنکار علیه قذافی به راه می افتد.. و هنگامیکه امور به حالت طبیعی خود برگردد و روابط فیما بین طواغیت عادی شود، زبان فتواها گنگ می گردد و دیگر اثری از آن شنیده نمی شود¹.. با وجود آنکه طاعوت تغییر ننموده، همان طاعوت است.. بلکه احیاناً در وضع بدتر از گذشته می باشد، و اگر او را به چشمان خود مشاهده کنند نجس و پلید طواف کعبه را می کنند هیچ حرکتی از خود نشان نمی دهند.. این مؤسسه و امثال آن يك مؤسسه بی حکومتی بوده و عادت ما این است که هر آنچه از سوی حکومت ها باشد بر آن اعتماد نمی کنیم.

* از آن جمله است دادن اجازه نامه ها برای دعوت و خطابت و آنچه که بنام (هیات امر به معروف و نهی از منکر) ایجاد می کنند، وظیفه این هیات این است که لست دعوتگران مخلص را تهیه کنند و آنان را از منکرات حکومت و سیاست های باطل و فساد طواغیت بزرگ آن منع کنند و آنان را به بعض منکرات عامه مشغول سازند.. فقط منکراتی که امنیت دولت را تهدید می کند، منکراتی که استحکام و ثبات حکومت طواغیت را به مخاطره می افکند.. آنان تا وقتی که خود را به این مؤسسات مربوط می دانند ازین حد تجاوز نمی کنند..

تربیه نسل ها از طریق مکاتب که به حمد و ثنای شان تسبیح گویند

از جمله شیوه های طاغوتان، از بین بردن ملت ابراهیم در اذهان نسل جدید مسلمانان است.. آنان به خاطر رسیدن به این هدف از طریق مکاتب، انستیتوت ها و وسایل نشراتی و مؤسسات طاغوتی مختلف خود کار می کنند.. زیرا طواغیت عصر حاضر در خباثت و مکر نسبت به فرعون شدید تر اند.. آنان شیوه فرعون را به کار نمی بندد که پسران را بکشند مگر وقتی که همه شیوه های پلید شان ناکاره شود، آنان قبل از هر چیزی می کوشند این ملت را در اذهان مسلمانان بکشند، و به عوض آنکه نسل ها را چنانکه فرعون کرد بکشند، این ملت را در اذهان ایشان می کشند و با عملی شدن این کار ایشان را کاملاً هلاک و نابود می کنند، بگونه یی که آنان را از راه مکاتب فاسد و وسایل نشراتی دیگر که تعداد زیادی از بیخبران مسلمان وارد منازل خویش می نمایند به محبت طواغیت و محبت قوانین و نظام های ایشان تربیه می کنند.. آنان از این سیاست پلید متابعت می کنند و مردم نیز از این عمل آنان قردرانی می نمایند که بیسوادی را از بین بردند و علم و فرهنگ را نشر نمودند، وزیر همین پوشش

۱- در زمان اشغال افغانستان توسط روسها، این نظامهای رسمی بودند مانند پاکستان و سعودی و غیره که دروازه های شان را گشوده بودند و منابر را در خدمت جهاد قرار داده بودند اما باید دانست که این موفقگیری مبنی بر ایمان صادق به اسلام و پیروزی حق بر باطل نبود بلکه منافع مشترک متقاضی این تصمیم بود و هنگامیکه نظام کمونیستی در کابل فرو پاشید بلکه قبلها از آن تصمیم جلوگیری از تشکیل نظام نیرومند اسلامی گرفته شده بود تا مبدا به پایگاه مستحکم مؤمنان صادق مبدل گردد و عروش طواغیت را به لرزه در آورد امروز که امریکا و مؤتلفین آن افغانستان و عراق را اشغال کرده اند میبینیم که همین نظامها از حامیان سرسخت صلیبها در جنگ علیه اسلام اند پس کجاست آن حمایت دیروزی؟ یا اینکه صلیبها اشغالگر نیستند؟

پیروان وفادار و خوبی را از اولاد مسلمانان پرورش می دهند که بهترین خدمتگاران مخلص برای حکومت ها و قوانین و خانواده های حکمران بار می آیند، یا لا اقل نسلی را تربیه می کنند که جاهل، منحرف و بیزار از دعوت اصیل و ملت ابراهیمی باشد.. نسل سازش گر با باطل گرایان.. نسلی که توان رویاروی و حتی فکر مقابله با باطل را در خود نمی بیند.. تفصیل این موضوع را در کتاب ما "إعداد القادة الفوارس بهجر فساد المدارس" ملاحظه فرمایید.

وهرگاه پای دعوتگر در یکی از این لغزشها بلغزد از نظر مردم می افتد و قدرش پایین می آید، و امروز که مردم به رهبری های اسلامی و علماء اعتماد ندارند ثمره و نتیجه پی همین لغزش است.. وقتی طواغیت مشاهده می نمایند که دعوتگران امروز در چه وضعیتی قرار دارند هیبت آنان از قلوب ایشان بیرون می شود و از آنان هراس نمی کنند و از دعوت آنان هیچ اندیشه در خود راه نمی دهند.. و روی آنان هیچ حسابی نمی کنند.. اما اگر ببینند که آنان همچو کوه ها سخت و ثابت اند، و از ایشان بیزار هستند، و خود را برتر ازین تصور می کنند با آنان یکجا شوند، درین وقت بوده که روی آنان هزار حساب می کنند و الله جل جلاله خوف و هراس را در قلوب ایشان می افکند.. چنانکه رعب و هیبت پیغمبر خود را در اذهان کفار افکند.. و چنانکه به سبب رعب از فاصله پی یک ماه راه پیروز می گردید.. پس هشدار از این لغزشگاه ها.. و هشدار از اینکه در حال طاغوتان سقوط کنید..

حل و پیرون رفت از فتنه همانا ملت ابراهیم است

در اخیر.. باید اضافه کنم که الله عزوجل این نقشه های شیطانی و این اسباب بازی را برای ما بیان نموده و از آن ما را هشدار داده است.. و راه حل و علاج نجات از آن را برای ما عطاء نموده .. و ما را بسوی راه صحیح هدایت فرموده و قبل از فرموده اش ﴿ **ودوا لوتدهن فیدهنون** ﴾ [القلم: ۹] «آروز کردند که ملامت (مسامحه) کنی (در بعضی امور حق) تا ایشان نیز ملامت کنند (در گذرند از مسلك خود)»، فرموده است: ﴿ **فلا تطع المكذبین** ﴾ [القلم: ۸] «پس اطاعت مکن سخن مکذبین را».

از آنان پیروی مکن.. و بسوی آنان میلان مکن، و حل های که آنان پیش می نمایند آن را نپذیر.. زیرا الله دین حق را برایت داده، و ترا بسوی راه راست رهنمایی کرده و بسوی ملت ابراهیم هدایت فرموده .. و این فرموده الله تعالی در سوره انسان که آن نیز مکی است عین مفهوم را افاده می کند: ﴿ **إنا نحن نزلنا عليك القرآن تزیلاً فاصبر حکم ربك ولا تطع منهم آثماً أو کفوراً** ﴾ [الإنسان: ۲۴] «(هرآینه) ما فرود آوردیم بر تو قرآن را فرود آوردنی پس انتظار بکش حکم رب خود را. و اطاعت مکن از ایشان گنهگار یا ناسپاس را»، و در ذکر نمودن قرآن و در منت نهادن الله عزوجل بر پیغمبر خود به نزول قرآن بر وی قبل از منع کردن مسلمانان از اطاعت و پیروی کفار مجرم، توضیح و بیان طریق دعوت صحیح است.. زیرا دعوتگران

شیوه مذکور را از طرف خود اختیار نمی کنند و حق این را ندارند که طبق خواهش و پسند خود شان حدود آن را ترسیم کنند.. بلکه شیوه مذکور ملت ابراهیم و دعوت انبیاء و مرسلین است که مفصلاً در قرآن کریم ذکر شده است.

و همانند آن است این فرموده الله تعالی در سوره فرقان که يك سوره مکی است: ﴿فلا تطع الكافرين وجاهدهم به جهاداً كبيراً﴾ [الفرقان: ۵۲] «بنا بر آن از کافران اطاعت مکنند و با ایشان بوسیله بی این (قرآن) جهاد بزرگ (و همه جانبه ای) را براه انداز»، ﴿وجاهدهم به﴾ پس در دعوت خود به منهج و شیوه بی غیر از این شیوه که در قرآن به آن مامور شده بی عدول نکن.. و توسط این قرآن مردم را بیم بده، و متابعت راه های کج که فرمانبرداری کفار یا سکوت از باطل ایشان بوده مکن..

و مانند آن است فرموده بی الله تعالی به پیغمبرش بعد از آنکه وی را مامور به تلاوت قرآن می کند: ﴿ولا تطع من أغفلنا قلبه عن ذكرنا و اتبع هواه و كان أمره فرطاً * وقل الحق من ربكم فمن شاء فليؤمن و من شاء فليكفر..﴾ [الکهف: ۲۸-۲۹] «وکسی را پیروی مکن که دلش را از یاد خویش غافل ساختیم، او که هوای (نفس) خود را پیروی کرد و کار او افراط است، بگو: (این سخنان) حق است از (جانب) رب شما پس هر که خواهد ایمان آورد و هر که خواهد کافر شود..» آیات مذکور نیز مکی است.

و مانند آن است این فرموده الله تعالی در سوره شوری که این سوره نیز مکی است: ﴿فلذلك فادع و استقم كما أمرت و لا تتبع أهواءهم..﴾ [الشوری: ۱۵] «و ازینرو (ایشان را به دین اسلام) فراخوان، بهمانگونه ای که مامور شدی استقامت کن و از هوا و هوسهای ایشان پیروی مکن..»، بعد از آن الله تعالی به پیغمبر خود امر نمود که به کفار بگوید: ﴿لنا أعمالنا و لكم أعمالکم﴾ [الشوری: ۱۵] «برای ما اعمال ماست و برای شما اعمال شما ما» بیزاری واضح از آنان و از خواهشات، شیوه ها و روش های منحرف آنان..

و همانند آن است این فرموده الله تعالی در سوره جاثیه که آن نیز مکی است: ﴿ثم جعلناك على شريعة من الأمر فاتبعها و لا تتبع أهواء الذين لا يعلمون * إنهم لن يغنوا عنك من الله شيئاً و إن الظالمين بعضهم أولياء بعض و الله ولى المتقين﴾ [الجاثية: ۱۸-۱۹] «سپس ترا براهی راست از امر (دین) قرار دادیم آن را پیروی کن، از هوا ی (نفس) کسانی که نمی دانند پیروی منما، ایشان هرگز از تودر برابر الله دفاع کرده نمی توانند و بیگمان (این) ستمگاران بعضی شان مددگار بعضی (دیگر) اند و الله مددگار پرهیزگاران است».

و این چنین اگر آیات قرآن کریم را پی گیری کنیم، ده ها بلکه صدها آیاتی را پیدا می کنیم که بر این

مفاهیم مهم دلالت می نماید.

چه وقت دعوتگران بیدار میشوند؟ و چه وقت به این غفلت ها خاتمه میدهند؟

الله بندگان خود را عبث نیافریده.. و آنان را بی هدف نگذاشته، آیا واضح و روشن بودن این منهج برای دعوتگران بسنده نیست؟ آیا چیزی که به رسول الله و پیامبران علیهم السلام قبل از وی بسنده بود برای ایشان بسنده نیست؟ آیا وقت آن فرا نرسیده که از خواب غفلت بیدار شوند و انحرافات خود را درست نمایند.. آیا کافی نیست که بازیچه دست طاغوتان گردیده اند.. که حق را پنهان می کنند و مردم را فریب می دهند و سعی و تلاش و عمر خود را ضایع می سازند؟

سوگند به الله که يك انتخاب دارند..

یا پیروی از شریعت الله عزوجل، و یا پیروی از خواسته ها و خواهشات جاهلان..

انتخاب سوم وجود ندارد، و نه راهی در میان شریعت مستقیم و خواهشات پراکنده وجود دارد..

آیات که قبلاً ذکر گردید راه صاحب دعوت را تعیین می کند که دیگر نیازی به سخن، تعلیق و تفصیل باقی نمانده است.. شریعت اسلامی یگانه شریعتی است که شایسته بی این صفت است، و ماسوای آن خواهشاتی است که منبع و سرچشمه آن جهل است.. پس بر صاحب دعوت است که فقط از شریعت پیروی کند و خواهشات را ترك کند.. و بر وی لازم است تا از چیزی از شریعت انحراف ننماید، پیروان هوا و هوس در بین خود علیه این شریعت دست همکاری به هم می دهند، لهذا نباید از بعضی آنان امید کند که وی را نصرت دهد، آنان بر ضد مسلمانان یکی هستند و در میان خود دوستی دارند.. ولی با وجود آن ضعیف تر از این اند که به اوزیان رسانند.. هرگز به اوضرر و زیانی جز اذیت به اذن الله رسانیده نمی توانند، الله ولی و کارساز اوست، ﴿والله ولي المتقين﴾

این است راه..

آیا مردان هستند که آن را ادامه بدهند؟

ابومحمد

۱۴۰۵ هـ ق

این فایل از وبلاگ عقیده و جهاد دانلود شده است:

<http://maqdesi1.wordpress.com>

به نقل از وبلاگ نشانه ها